



کتابخانه
موسسه
تاریخی
۱۸



کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

کتاب

شماره ثبت کتاب

مؤلف

مترجم

۲۰۹۴۳

شماره قفسه ۱۸۲۶۸

خطی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۱۸۲۶۸



کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

کتاب

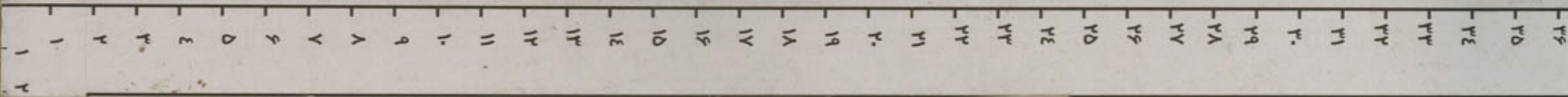
شماره ثبت کتاب

مؤلف

مترجم

۲۰۹۴۳

شماره قفسه ۱۸۲۶۸



کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
خطی
۱۸۲۶۸



۸
۱
۱
۸
۸
۳
۵
۶
۸
۷
۶
۱
۱۱
۸۱
۸۱
۳۱
۵۱
۵۱
۸۱
۷۱
۶۱
۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

کتاب

شماره ثبت کتاب

مؤلف

مترجم

۲۰۹۴۳

شماره قفسه ۱۸۲۶۸

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی

۱۸۲۶۸



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۹۴۳۰

خطی
مجلس
کتابخانه
اسلام

۱۸۲۶۸

۱۸۲۶۸

۲۰۹۴۳۳



۹۴۳۳

کتاب
مجلس
اسلامی
خطی

۱۸۲۶۸



کتاب
مجلس
اسلامی

خطی

۱۸۲۶۸

بسم الله الرحمن الرحيم

مدد و ثناء گوناگون و سیاس و ستایش از صد افزون سر اوار حضرت منعم
است که بگرم و افضال از جمله عالم بوقلمون مثال نوع انسان را بشرف
خلقت و لغت کرنا مشرف ساخته و بر سینه اظهار افتخار احمد محمد مصطفی در مجمع
ایمان این نوع عالی تبارک لولا که ما خلقت الافلاک بر افروخته و احوال
نخورد و دلائق بدرگاه ملائک بارگاه شایسته است کمترین خدام محمد صلی الله
سعدنی بتوفیق خداوند عالی راجع افضائل و اهمیت درود چند صحنه و منات را
عرض میدارد و میفرماید بدان اسعدک الله ای عزیز در درود و فوائده اسرار عجیب است

عجیب است

در روز نهار

عجیب است و در سر صلوات بر محمد و آلینا صلی الله علیه و سلم نسبت تیب
قضای حاجت و کفایت مهمات در ذکر چهاردهمین حرف و اثبات مذکور است
فما فهم و با الله التوفیق و اما حصول ذکر الله تعالی در ضمن صلوات ظاهر است
زیرا که توجیه خطاب درین کلام سعادت انجام بحضرت ملک عالم است
با اشتهال اکثر صیغه صلوات بر اسم مبارک اللهم که مرآت ملاحظه و
آلت ذکر جمیع اسما و صفات الهی است منقولست از حسن بهر رضی الله
و غیر او از سلف که هر که حضرت عزت را با اللهم یاد کرده گوید بجمع اسما
حسنی یاد کرده اکنون بر مؤمن صادق و محبت مشتاق لازم است که در
اکثر این عبادت و اثبات آن بر اعمال دیگر تصریح نکند و عددی مخصوص که
تواند و دوام مواظبت بر آن آسان داند و در یومیه خود کرد و اندر خود خیر
الحاصل آدم و قلیل دایم خیر من کثیر منقطع باید که از هزار کلمه نبود و اگر نه باشد
اکتفا کند و اگر نه بیانند نیز همیشه نکرده از صد خود نگذرد و اختیار بعضی سیصد
و بعضی دویست صبح و منابده از نماز صبح و شام و باید که وقت خواب نیز

مخوانند

عند نماز

در روی ازلان معاین داشته باشد و موافق هرگاه که عادت بر اکثر آن کرد
آسان میشد و بروی و بعضی صیغها است که اتمام عدد الف در روی بغایت
آسان است و هرگاه که لذت و شیرینی بمذاق جان طالب رسد قوت و قوام
روح او باین خواهد بود فذلک لک الجذب للمرضی طیب و سب است از مودت
که یکی است از روز و شب خود که صرف این عبادت که منبع انوار و برکات
و مفتاح جمیع ابواب خیرات و سعادت است نکنند و قول آنحضرت صلی الله علیه
و سلم شخصی را که گفت اجعل لک صلواتی کماها اذن صلواتی یکمفی هناك
و یغفر لک ذنوبک فعلی مرتضی است کرم الله وجهه که فرموده است
کولاً اجید ما اجید فی ذکر الله تعالی جعلت الصلوة النبویة
عبادتی کماها درین باب کفایت است و اهل سلوک را در آمدن این باب
موجب فتح عظیم و مواهب شریفه است و بعضی مشایخ فرموده اند که وقت
نقدان شیخ کامل محفل که تربیت و ترقیت کند التزام صلوات بر رسول الله
صلی الله علیه و آله طریق موصل است مر طالب را و همین صلوات و توجیه او بدان

عزیز

حضرت تربیت او بحسن آداب نبوی و تهذیب و تشریف او بشرف
اخلاق محمدیه خواهد کرد و ترقیت باغلا ذروه کمال و ایصال او بمحل اشرف
از حضرت کبیر متعال خواهد نمود و بوصول بدرگاه الهی و قریب حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و سلم پناهی مشرف خواهد ساخت و وصیت میکردند که
بعضی مشایخ بقراءت قل هو الله احد و بکثرت صلوات بر رسول الله
صلی الله علیه و سلم و میفرمودند که بقراءة قل هو الله احد شناختیم خدای
واحد را و بکثرت صلوات صحبت داشتیم به پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
و میفرمودند که کسی که صلوات بر رسول صلی الله علیه و سلم بسیار میفرستد به
پناه او در خواب و بیدار که انقل الشیخ الکامل الامام علی المتقی فی المحکم
الکبیر عن الشیخ احمد بن موسی المشرع القسوی و حضرت شیخ سیّدی
و سنیدی عبد الوهاب متقی رحمه الله علیه و نفعنا ببرکات و برکات صلوات
میفرمودند که باین دریافت که در حین خواندن صلوات در کدام بکار فضل
و رحمت خوض مینماید الله صمد که گفتند در بحر فضل حضرت رسالت پناهی
و چون صلوات میفرستند گفتند

ما و است و تکرار

در باران رحمت الهی در آید

خطی
۸۸

خوش نمودید و به عالمه و اصحابه در چهار فضایل و کمالات ایشان افتادید
آخر غرض غرض درین بجا نداشتای محروم و عاری بوس بر آمدن صورت ندارد
و میفرمودند چندان بخوانند که بر آن طیب اللسان شود و بر نیکان منضیع
کردید و بعضی از متأخرین مشایخ شاذلیه قدس الله تعالی اسرارهم فرموده اند
که طریق سلوک و تحصیل معرفت و قرب الی در زبان فقہان وجود اولیا
میشد و متصرف التمام ظاهر شریعت با دوام ذکر و کثرت صلوات بر
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم و از کثرت صلوات نوری در بطن
پیدا شود که راه بدو بنماید و فیض از آن حضرت بواسطه باد برسد و خلاصه طریقه
شاذلیه که بحقیقت از شعب طریقه شریفه قادریه است استناده و استقامت
از حضرت بنویسه است بوسیله التمام متابعت و دوام حضور بدان حضرت
صلى الله عليه وسلم فجدوا واجتهدوا ومن الله العانة والتوفيق
فصل سخاوی و محدثان دیگر رحمت الله تعالی آورده اند که محمد بن سعد بن
مطروق را عددی معین از صلوات پیش از وقت منام و رو بوده شش

آنحضرت ۶

خطی

۶۸

آنحضرت راضی الله علیه و سلم در خواب می بیند که درون خوانه او در
آمده و خوانه را بنور جمال با کمال خود روشن گردانیده است میفرماید
بیار این دهن خود را که درود بسیار میخواهد تا بوسه دم بروی میگوید که
من شرم داشتم که دهان خود را پیش دمان آنحضرت بنهم رخسار خود را
کردم و پیش دمن آن حضرت داشتم پس بوسه داد بر رخسار من
چون پند از شدم خوانه را تمام را ایچو مشک در گرفته بود و تا مدت روز
بوی مشک از رخسار من می آمد و شیخ احمد بن لپ بکر بن محمد و در اوصاف
محدث در کتاب خود که از شیخ مجد الدین فیروز آبادی با پسانید که او را
ردایت میکنند که اقلیبی گفته است روزی شبلی بر ابو بکر مجاهد آمد
ابو بکر بجدت اکرام او بر پای ایستاد و بادی معانقه کرد و میان هر
چشم او بوسه داد من گفتم یسیدی این را بشما میکنی و حال آنکه
تو هم که در بغداد است میگویند که وی چگونگی گفت من کردم مگر آنچه
از بیضا ببردیم صلی الله علیه و سلم در خواب می بینم که شبلی پیش پیغمبر

آمد صلی الله علیه وسلم آمدن او بایستاد و او را در کنار گرفت و میان هر دو چشم او بویسید و او پس گفت یا رسول الله این را بشیخ میکنی فرموده نعم وی بعد از نماز این آیه میخواند لَقَدْ جَاءَكَ رَبُّكَ بِالنَّفْسِ الْمَكِينِ آیه و عقب آن صلوات بر من میفرستد و هم وی در کتاب مذکور شیخا قدس سره نقل میکند که گفت مردی از مهاجکان من مرده بود او را در خواب دیدم گفتم خدای تعالی با تو چه کرد گفت چه پرسی که بخواب بود که عظیم بر من گذشت و در وقت سوال منکر و نکیر بر من وقت بغایت تنگ افتاد با دل خود گفتم که مگر من بر دین اسلام نه مرده ام نه آمده که این عقوبت پرکار داشتن تست زبان خود را در دنیا چون فرشتهگان قصد عذاب من کردند مردی جمیل شخص طیب از اریحیه میان من و ایشان حایل شد و حجت ایمان بیاد من داد گفتم خدای تعالی رحمت کند مرا تا بگو تو کیستی گفت من شخصی ام که کثرت صلواتی که بر رسول خدای صلی الله علیه وسلم می فرستادی مخلوق

تمامه

شاه

شده ام و ما مورم که در هر شدت و گرفتاری اعانت و نصرت تو کنم و این حکایت از مصباح الظلام بی ذکر شبلی و جبار او بر سیل اجال نیز نقل کرده اند و هم وی در کتاب مذکور از کعب الاخبار رضی الله عنه می آرد که حق تعالی بموسی علیه السلام وحی فرستاد که یا موسی اگر حد گویای من در عالم نباشند یکقطره باران از آسمان فرستد و یک دانه نبات از زمین نرویدم همچنین چندی بسیار ذکر کرد تا آنکه گفت ای موسی خواهی که من قریب تر باشم با تو از قریب کلام تو نسبت با انسان تو و از خواطر قلب تو نسبت به قلب تو و از روح تو نسبت به بدن تو و از نور و بهر تو نسبت به عین تو گفت نعم یا رب گفت پس درود بر محمد صلی الله علیه وسلم بسیار گویا این نسبت حاصل تو کرد و بر وایتی آمده که ای موسی خواهی که از عطش روز قیامت محنتی بتو نرسد گفت الهی نعم گفت درود بر محمد صلی الله علیه وسلم بسیار گویند که کثیر از او، الحافظ ابو سعید بن الخلیفه و هم وی در کتاب مذکور می آرد که عیاض رضی الله عنهما بکر صدیق رضی الله

خطی
۶۸

قلنا عنهما روایت میکند که در روز فرستادن بر سینه صلی الله علیه وسلم
 کوه کفنده تراست در نوبت از آن تن آب مرآتش را و سلام دادن بر آن
 حضرت افضل است از عشق رقاب و حجت رسول الله صلی الله علیه وسلم
 افضل تراست از ضرب سیف فرج سبیل الله رواه ابوالقاسم الاصبهانی
 و هم وی از روایت انس می آرد رضی الله تعالی عنه که پیغمبر فرمود صلی الله
 علیه وسلم و مملکان که نزد ملاقات یکدیگر مصافحه کنند و بر رسول خدا
 صلی الله علیه وسلم درود فرستند از یکدیگر جدا نشوند تا نوبت ایشان
 ما تقدم و ما تاخر همه آفریده نشود و رواه الحافظ ابن بشکوال و هم وی
 از روایت علی مرتضی رضی الله تعالی عنه می آرد که چون رسول خدا صلی الله علیه
 وسلم فرمود کسی که حجه الاسلام بجا آورد و بعد از وی غزوه کند ثواب این غزوه
 بچهار صد حج برابر باشد پس دلهای قوی که استطاعت حج و قوت جرات
 نداشتند شگسته شدند حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد بر رسول خدا صلی
 علیه وسلم که هر که بر تو درود فرستد ثواب او چهار صد غزوه بود هر غزوه بچهار

مرد

خطی
۶۸

صد حج برابر باشد اخرجه ابوحنیفه عمر بن عبد الحمید الیاسی فی المجلس الملكية
 و هم وی در کتاب مذکور در احادیث فضل خضر الیاس علیهما السلام می
 آرد شیخ مجد الدین فیروز آبادی بسندی که اوراست متصل بفقیه ابوالمظفر
 محمد بن عبد الله خیام سمرقندی که گفت در آمدم روزی در منازعه کعب و راه
 کم کردم ناگاه مردی را دیدم که میکوید بیابان پس با وی رفتم و کمان بردم
 که مگر وی خضر است علیه السلام پرسیدم نام تو چیست گفت خضر بن ایسا
 ابوالعباس و با وی شخصی دیگر دیدم گفتم نام وی چیست گفت الیاس بن
 پیام گفتم رحمت کند خدا تعالی شما را تا دیدم با شما محمد رسول الله صلی الله علیه
 گفتند نعم گفتم بعثت الله و قدرته خبر دهید مرا بچیزی که از وی شنیدید تا
 روایت کنم از شما پس گفتند شنیدیم که رسول خدا صلی الله علیه وسلم
 گفت که هر که بگوید صلی الله علی محمد پاک گردانیده شود دل او از نفاق
 چنانچه پاک گردانیده شود جامه بآب و با سند مذکور گفتم رسول الله صلی الله
 علیه وسلم که هر که بگوید صلی الله علی محمد تحقیق بکشد بر رو خود متناوب

فرود آمد تا نام زنگار
 زلفه هر من دردم
 مگر در او فرستاد
 مگر در او فرستاد

دری از رحمت و به ستاد مذکور گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که چون بنشیند
در مجلس و بگوید بسم الله الرحمن الرحيم و صلی الله علی محمد
حق تعالی ملکی را موكل کند شما را از غیبت باز دارد و چون برخیزد
و بگوید بسم الله الرحمن الرحيم و صلی الله علی محمد تا منع کند
حق سبحانه و تعالی مردم را از غیبت کردن شما و به ستاد مذکور گفت
خضر و الیاس علیهما السلام که مردی از شام بخدمت رسول صلی الله
علیه و سلم بیامد و عرض کرد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم
پر من مردی پیر و نابینا و بسیار ضعیف است دوست دارد که ترا
بپسندد و لیکن قدرت آمدن ندارد آنحضرت فرمود که پدر خود را بگوی
در منت ممنت یعنی در منت شب بگوید صلی الله علی محمد بخوابی
پسند مرا و او روایت میکند از من حدیث اینچنان کرد که فرمود پس
دید آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در خواب و روایت کرد از او
حدیث و هم در کتاب مذکور از روایت ایه هر روز رضی الله عنده

آرد

آرد که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم صلوات بفرستید بر انبیای
خدا ی تعالی و رسول او زیرا که حق تعالی چنانچه مرا بعث کرده است
ایشان را نیز بعث کرده اخراج البیهقی فی شعب الایمان و فی کتاب
الدعوات الکبیر و از روایت انس می آرد رضی الله عنه که قال رسول
الله صلی الله علیه و سلم اذا سلمتم علی فسلموا علی المرسلین آنچه
این ایه خاصه و از روایت کعب رضی الله عنه می آرد که وی بر عایشه
رضی الله عنها درآمد و در مجلس ذکر رسول الله صلی الله علیه و سلم باکر
شد پس گفت میخ روگزینت که آفتاب طلوع کند مگر آنکه فرود آیند
هفتاد هزار فرشته و در کبره قبر مطهر آنحضرت را و بر زنند با لهای
خود را و صلوات فرستند بروی صلی الله علیه و سلم و چون شبانگاه
شود عروج کنند پس طایفه بود که بعد دایشان مبهوط نمایند و
آنرا کرده بودند اینها نیز گشتند تا وقتی که از قبر شریف بر آید هفتاد
هزار فرشته کرد آرد آن روضه عنونه آنحضرت صلی الله علیه و سلم

بشنند رواه الفارسي و از روایت حذیفه می آرد که گفت الصلوات علی
النبي تدرك الرجل ولده و ولد ولده ابن بشكول تمت الاثنا عشر
للمنقولة من كتاب الرزاد وقد نقلتو ما منه و انسخت من كتاب الاصل
في المدينة المطبوعة ضحوة يوم الاحد العاشر من جمادى الاولى سنة هزار
و بست و تسع و الحمد لله رب العالمين و الصلوة و التسلام علی سيد
المرسلين و خاتم النبيين و علی اله و اصحابه اجمعين آورده اند
که مریدان دیدند که در طواف و سعی و سایر مواقف و مناظک حج جز صلوات
بر سید کاینات صلی الله علیه و سلم بدعای دیگر نمی پرداختند چنانچه از
داعیه هاشوره بخوانند گفت که من عهد کردم که با صلوات بنوی دعای دیگر
شریک نسازم و سببش آنست که ولد من وفات یافت روی و برادرم
که بر شکل حار شده است از مشاهده این حال اندوه بر من غلبه کرد پس
بخواب رفتم و پیغمبر خدا را دیدم صلی الله علیه و سلم و دست بر این او
زوم و طلب شفاعت و له کردم و از موجب این حال پرسیدم فرمود که

دی الهی

دی اکل الربوا بود و هر که اکل الربوا باشد جزای وی در دنیا و آخرت این باشد
و لیکن ولده تو هر شب نزدیک خواب صد بار درود بر من میفرستاد بدانست
او را شفاعت کرده ام قبول افتاد پس بیدار شدم و رو خود دیدم مثل
ماه شب چهارده شده بود و در وقت دفن نیز از نماز شب شنیدم که میگوید
سبب عنایت و آمرزش الهی بود بولد تو صلوة و سلام فرستادن
اوشد بر رسول صلی الله علیه و سلم آورده اند که بعضی از طلب علم حدیث
در خواب دیدند که میگوید خدای رب العزت جل جلاله مرا پیامرزد و تمام
اهل مجلس را که در وی استماع حدیث میکردند بیحیث ذکر صلوات بر او
که از لوازم قراءت این علم شریفه است و شیخ جمال الدین سیوطی رحمه
الله علیه در دیباچه کتاب جمع الجوامع می آرد که این عساکر در تاریخ خود از
صفص بن عبد الله روایت میکند که ابوزرر رضی الله عنه بعد از موت
در خواب دیدم که در سمای دنیا با ملائکه در غار امامت میکند گفتم این رتبه
بچه یا فنی گفتم که بدست خود هزار هزار حدیث بنوی نوشته ام و در حدیث

گفته عن النبي صلى الله عليه وسلم وبغير صلى الله عليه وسلم فرموده است من
صلى على صلواتي صلى الله عليه عشرًا ونيز آورده اند که بعضی صلوات را سه
هزار دینار دین برزقته نشسته بودند صاحب دین مرافعه آن قاضی برده
قاضی مذمت یکاه عملت داد آن مرد صالح از پیش قاضی برآمد و در محراب
بیت فرغ و انکارد حضرت پروردگار بدرد بر بنی مختار صلی الله علیه وسلم
مشغول نشست و در پست منته از ماه در خواب می پند که قائمی میگوید
حق تعالی قضای دین ترا میکند بنزد عیسی و ریزنی بر و او را بگو که
رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید تا سه هزار دینار در قضای دین من
بدی مرد صالح میگوید چون از خواب پیدار شدم اثر خوشحالی در خود یافتم
بعد از آن بنگرد رفتم و با خود گفتم اگر گوید علامت صدق این واقعه چیست
پس بگویم آنروز خود را از گناه داشتم باز در شب دویم آنحضرت را دیدم صلی الله
علیه وسلم که امر میفرماید که مرا آنچه در شب اول امر فرموده بود بنحو شحالی
تمام از خواب برخوایم بمقتضی طبع بشریت امر و نیز خود را از رفتن نیز

عنان

خطی
۶۸

علی بن عیسی باز داشتم شب سیم بازمی بینم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
از سبب نارفتن من از من می پرسید گفتم یا رسول الله صلی الله علیه وسلم
علامت صدق این واقعه میجویم آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرا این سخن
تکسین کرد و فرمود اگر علامت جوید بگو که تو هر روز بعد از نماز فجر تا طلوع
آفتاب پنجاه بار پیش از او بگویی سخن کنی تخفۀ نور و در من میفرستی و
این را از تو هیچ کس نمیداند غیر خداوند تعالی و کرام الکاتبین چون
پیش از ریزی رفتم موقت خواب با وی برگفتم علامت که فرموده بوده اند
باز نمودم خوشحالی شد و گفتم رحمت بر رسول صلی الله علیه وسلم حق است
هزار دینار بر من بیاورد که نفع عیال خود کن و مرا سوگند داد و سه هزار دینار
دیگر داد که میان این را مایه تجارت خود کن و مرا سوگند داد که رابطه مؤدت
از من قطع نکنی و بر حاجتی که ترا افتد مرا تکلیف کنی پس آن سه هزار دینار
پیش قاضی بردم تا در حضرت او بصاحب دین بسیار صاحب دین را دیدم
که مملوف و مبهوس با پیش قاضی درآمد و نا نیز را شمر دم و قته را ایشان

باز گفتم قاضی گفت این همه کرامت این وریزی را چه باشد من متولی قضای این
دین تو شوم پس صاحب دین او را گفت که این همه کرامت شما را چیست من
سزا دارم بر اوست آن ذمه تو من از دین در کف شتم بِسْمِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس قاضی گفت من آنچه از جنت خدا و رسول او خدا صلی الله علیه وسلم
پسرون آوردم باز نیکم پس با آن همه اموال پسرون آمدم و شکر فرید نعمت حق
کذا روم و بِسْمِ اللَّهِ الْمَلِكِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَلِكِ الْقَدِيمِ فَاصِلٌ فِي فَضِيلَةِ
اسْتِحْبَابِ صَلَوَاتِ بَرَسِيْدِ كَايْنَاتِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شامل کل حال
و جمیع اوقات است ولیکن در شب جمعه و روز جمعه افضل واجب از جمعه
شرف این شب و این روز و رود اخبار و آثار در فضیلت صلوات دین
دو وقت است و از امام احمد بن حنبل رحمه الله علیه نقل کرده اند که شب جمعه
افضل است از شب قدر زیرا که نطفه طاهره که اصل کل خیر است و ماده
جمیع برکات است در بطن آمنه دین شب قرار یافته بود با ورود خصوصیات
دیگر در شان آن و الله اعلم و در حدیث آمده است که افضل ایامکم یوم

الجمعة

خطی
٦٨

الجمعة فیند خلق آدم و فيه قبض و فيه نفخة و فيه صعقة فاکثر و فيه علی
من الصلوة فان صلواتکم تعرض علی فاداعوا الکم و استغفر
رواه ابو داود و صحیح الثوری فرمود روز جمعه در دو چیز من بسیار بفرستید
که این روز فضیلتی خاص دارد و در دو یک درین روز میفرستید آنرا بر
عرضه میکنند پس من شمار ادا غایب میکنم و مرکنانان شمارا آخرش
میخوانم در روایتی دیگر آمده فانه یوم مشهود تشهد الملائكة
یعنی روز جمعه روزیست که فرشتگان مقربان در گاه عزت در وی حاضر می آیند
و صلوات مصلی را می شنوند و بمن می رسانند و در جمعه آمده است که هر صلواتی که
در روز جمعه بفرستند فرودتر از عرش نبی ایستد و بهیچ فرشته نمی رسد مگر
میگوید بکامعه ملائکه صلوات علی قایلها درود بفرستید بر قایل این
صلوات و در حدیث دیگر آمده که اکثر و امن الصلوات علی فی اللیلۃ
الفریاء و الیوم الاعز و فی هر و ایة الاظهر یعنی پیشتر از روزهای دیگر
بفرستید صلوات بر من در شب روشن و روز روشن که کنایه از شب جمعه

روز جمعه باشد و بعضی ملاکنه اند که از خصوصیات شب جمعه است
که آنحضرت بنفس شریف خود جواب صلوة و سلام میگوید هر کسی
که بروی صلوة و سلام میفرستد درین شب اللهم صل علی محمد
علیه و سلم علیه کل یوم و لیلته و فی کل لحظه و لحظه و در
مناظر الاسلام حدیث می آرد من صلی علی فی لیلته لبعثة مائة
صلوة قضی الله له سبعین حاجة من امور الدنیا و الثلثین
من امور الآخرة فرمود که هر که بر من در شب جمعه صد بار درود
فرستد حاجت او بر آید مفتاد از آنها حاجتهای دنیا و سومی از آن
آخرت و در حدیث دیگر آمده که هر که در روز جمعه از کرت درود گوید تا جای
نشست خود را در بهشت نپند از دنیا فرود اللهم صل علی محمد و علی
إلیه الف الف مرة و سخاوی نقل کرده که در حدیث مرفوع درود یافت است
که هر که در وقت جمعه هر روز جمعه مغفرت با این درود بخواند واجب کرد در
او اشاعت من اللهم صل علی محمد و علی آل محمد صلاة تكون

لک

لک رضا فحقیقه أداء و اقیه الوسیلة و المقام المحمود الذی
وعدته و اجره عنا ما هو أهله و اجره عنا افضل من اجرت
بنیا عن أمته و صل علی جمیع احواله من البیتین و الصلوة
و الشهادتین و الصالحین یا ارحم الراحمین و ابن مسعود رضی
عنه مرزبیدی و ابی یوسف رضی الله عنه گفت ترک مکن درود را روز
جمعه هزار کرت بگو اللهم صل علی محمد النبی الامی و هم در
مناظر الاسلام از سعید بن المسیب رضی الله عنه می آرد که رسول صلی
الله علیه و سلم فرمود من صلی علی یوم الجمعة ثمانین مرة غفر
له ذنوب ثمانین سنة هر که بر من درود بفرستد روز جمعه هشتاد
درود پیام زبده شود که تا این هشتاد سال او را و در میری در شرح
منهاج نقل کرده است که در حدیث حسن وارد شده است که هر که
درود فرستد بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم روز جمعه بصیفة اللهم
صل علی محمد عبدک و رسولک النبی الامی و علی آل و صحبه

خطی

۶۸

وَسَلَّمَ بِمَا مَرَزَنَد كَنَانِ مَشْتَاد سَالَهُ اَوْ رَاوَهُمْ دَر مَعَاخِرِ الْاِسْلَامِ اَوْرَدَهُ
كَمَرُكَ رَوْجِ جَمْعِهِ بَعْدَ اَنْ مَازَ عَصْرَ بَیْشِ اَزَا كَمَرُ خَیْزِ دَازِ جَا یِ كِه نَمَازَ كُذَرْدَه اَسْت
مَشْتَاد بَار دَر دُورِ بَرِ بِنِیْغِیْرِ خَدَا یِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فَرَسْتَدَ اَمْرَ زَیْدَه شُو دُكْنَا
مَشْتَاد سَالَهُ اَوْ دَر جِزْرِ اَسْت كِه زَیْرِ سِرِّ خَلْدِ بِنِ كَثِیْرَ بَیْشِ اَز اَنْزَا قِیَاسِ
اَوْ كَاغَفَ پَارَهَ یَا فْتَنَدَ كِه دَر وِی نُو شْتَه بُو دَ بَرَاوَهَ مِنْ النَّارِ اِلَى خَلْدِ بِنِ
كَثِیْرَ اَز اَهْلِ وِی پَر سِیْدَنَدَ كِه وِی چِه عَمَلِ مِی كَر دَ كِه اِیْنِ كِرَامَتِ یَا فْتَنَدَ
كِه عَمَلِ اِیْنِ بُو دَ كِه هَر شَبِّ جَمْعِهِ فَرَا رُكْرَتِ صَلَوَاتِ بَر سِیْدِ الْمَرْسَلِیْنِ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ یِ فَرَسْتَادَ مِجْمَعًا كِه كَثْرَتِ صَلَوَاتِ اَسْت بَر سِیْدِ
كَابِنَاتِ عَلَیْهِ اَفْضَلُ الصَّلَوَاتِ وَ اَكْمَلُ التَّسْلِیْمَاتِ دَر شَبِّ جَمْعِهِ فَضِیْلَتِ
دَر دُشَبِ دُوشَنَبِ نِیْزِ دَر بِنِ حَكْمِ بَا وِی شَهْرِ كِه اَسْت زَیْرَا كِه دُوشَنَبِ اَز
اَیَّامِ فَاخِذَه اَسْت كِه دَر وِی عَرِضِ اَعْمَالِ بِنْدَه كَانِ دَر دَر كَا وِی فَرْتِ مِی كُنَنَدَ
وَلَهْذَه اَسِیْدَ كَابِنَاتِ صَلَوَاتِ اللّٰهِ وَسَلَامُهُ عَلَیْهِ دَر بِنِ رُوزِ اَكْثَرِ اَحْوَالِ التَّزَامِ
صِیَامِ مِی فَر مُو دَ وِی مِی كَفْتِ كِه دَر بِنِ رُوزِ اَعْمَالِ عُبَادِ دَر حَضْرَتِ ذُو الْجَلَالِ

مردی

مَعْرُوضِ مِی كَر دَ وِی بَسِ مِنْ دُوسْتِ مِی دَارَمِ كِه اَعْمَالِ مِنْ عَرِضِ كُنَنَدَ وَ رَحَالَتِی كُنَنَمِ
بِ اَسْمِ اَز اَحْبَاءِ الْعُلُومِ مِی آردَ كِه كَسِی شَبِّ دُوشَنَبِ چِنْدَار رُكْعَتِ نَمَازِ بَكْنَدَر دُجُو نَدَ
دَر رُكْعَتِ اَوَّلِ بَعْدَ اَز فَاتِحَه سُوْرَه اَخْلَاصِ دَه بَار وَ بَار دَر رُكْعَتِ دُوِیْمِ دَه بَار بَجُو نَدَ
وَدَر رُكْعَتِ سِیْمِ سِجِّ بَار وَ دَر رُكْعَتِ چِنْدَار مِجْمَعِ بَار وَ بَعْدَ اَز سَلَامِ دَاوَنِ نِیْزِ
بَجُو نَدَ مَعْنَادِ وِی چِی بَار وَ اَسْت مَعْنَادِ كُنَدَ خُودِ رَا وِی مَعْنَادِ وِی چِی بَار
وَصَلَوَاتِ فَرَسْتَدَ بَر رَسُوْلِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ مَعْنَادِ وِی چِی بَار مَر حَاجَتِی كِه اَز
حَضْرَتِ حَقِّ خَوَاهِدِ بَیَا بَدَ الْحَدِیْثِ وَ دَر فَضِیْلَتِ صَلَوَاتِ دَر وِی چِی شَبِّ
نِیْزِ حَدِیْثِی وَ اَر دَشْتَه دَر مَعَاخِرِ الْاِسْلَامِ نِیْزِ آردَ كِه دَر حَدِیْثِ اَمْدَه اَسْت
كِه مِنْ صَلَّى عَلَیْ یَوْمِ الْجُمُعَةِ الْحَمِیْسِ مَائِةَ مَرَّةٍ لَمْ یَقْتَرُ اَبْدَانُكَ اَبْسَتْ كَه صَلَوَاتِ
بِنِی دَر جَمْعِ مَوَاطِنِ خَیْرِ وِی اَعْمَالِ بَر كَتِ مَسْتَحْسِنِ وَ مَسْتَحَبِّ اَسْت وَ لَیْكِنِ
عَلَمًا چِنْدَ مَوْضِعِ كِه اَسْت جَابِ اِیْنِ فَضِیْلَتِ دَر اَنْجَا مَتَا كِه تَر وِی فَاخِذَه اَسْت
عَد كَر دَه اَسْت وَ مَجْمُوعِ اَنْجَه دَر نَظَرِ اَمْدَه اِیْنِ چِنْدَ مَوْضِعِ اَسْت كِه بَیَانِ كَر دَه
مِی شُو دَ عَقَبِ طَهَارَه حَتَّى التَّسْبِیْحِ وَ دَر نَمَازِ بَعْدَ اَز شَهَادَتِ وَ تَر وِی شَا فَعِیْهَ بَعْدَ

از قنوت نیز و بعد از نماز و عقب اذان و اقامت و نزد قیام از تمام از برای
صلوة لیل و عقب وضوء خمس و بعد از تجمد و نزد مراد بسجده و نزد دخول
آن و خروج از آن در روز جمعه و در شب جمعه خصوصاً بعد از نماز جمعه و در روز
پنجشنبه و روز یکشنبه و هر یک از این ایام احادیث وارد شده و در خطبهها
و در اول روز و آخر روز و وقت سحر و در پائیل بعد از بسجده و در کبیرت
عیدین نزد شامعیته و در نماز جنازه و در احرام عقب تلبیه و بر صفا و مرده
بعد از تملیل و کبیر و نزد دیدن کعبه الله تعالی شرفاً و نزد استلام حجر
و در طواف و التمام و در موافق حج و نزد قبیر بنوی که لخص و اقرب مواضع
و مستجاب النوار و بر کاتبت صلی الله علیه و سلم و مشاهده آثار نبوتیه
و مواطن حضور او صلی الله علیه و سلم مثل مسجد قبا و مدینه و وادی بدر
و جبل احد و مانند آن و نزد بیعه و نزد بیع و شر او نزد کتاب وصیت
و ارادت سفر و رکوب راحله و نزول منزل و نزد و بر آینه بجانیب بازار
در آمدن در وی و بعد از تمام مسعود و رضی الله عنه در هر بازار که شغل مردم

دغفلت

خطی
۶۸

و غفلت ایشان پیشتر میدیدی در آمد و حمد و صلوة میگفت و نزد حضور
دعوت و وقت برکت تن از دعوت و نزد در آمدن خوانه و نزد تروا
حاجت و نزد خوف احتیاج و نزد گرفتاری داه و غلام و نزد غم و شدت
و طاعون و خوف غرق و آواز کردن کوشش با ضمیمه این قول که ذکر الله
من ذکر فی جلی و نزد خواب کردن پای و نزد عطاس و بیاد آوردن چیز
فراموش شده یا خوف نسیان و نزد خوردن طراب از جمعه و در شدن
بونی و نزد خوردن آب از ظرف و نزد نینق حار و عقب کلاه تا کنار ت آن
شود و در اول و آخر دعا و نزد ملاقات برادر مسلمان و یار و مساجد و نزد
اجتماع قوم پیش از تفرق و نزد برخواستن از مجلس از برای امن از غیبت
و در هر اجتماعی که از برای خدا و شعایر اسلام بود و نزد ختم قرآن و در دعا
حفظ قرآن و نزد افتتاح هر کلام غیر منہی عنه و در ابتدای درس و نشر علم
و وعظ و قراءت اولاً و آخر و استسنان چیزی و بعضی از عظام مالکیت
ذکر آن در مقام تعجب مکروه داشته اند چنانچه تسبیح و تملیل نزد او عموم

با عرض صلوات و فتح متاع و آله مواضع استجاب صلوات ذکر اسم رسول
صلی الله علیه و سلم و کتابت اسم شریف او مت و در حدیث آمده است
که من صلی علی فی کتاب لم تنزل الملائکة تستغفر له ما دام اسمی
فی الکتاب و این حدیث را بسیار از علمای حدیث روایت کرده اند
ولیکن بسند اضعیف است و این جوری حکم وضع او کرده و الله اعلم
آورده اند که یکی بود که از جهت بخل و رق لفظ صلوات بر سید کاینات صلی
الله علیه و سلم نمی نوشت در دست او آنگاه افتاد و دیگری بود که صلی الله
علیه می نوشت و سلم را با وی ضم نمیکرد در منام از حضرت خیر الانام علیه
الصلوة والسلام معاتب شد فرمود که چرا از چهل حسنه خود را محرومی
کردی یعنی لفظ و سلم چهار حرف است و هر حرفی به حسنه پس بدین
حساب این لفظ اربعین حسنه است و سخاوی از حمزه کثافی
آورده که گفت مینوشتم من حدیث و مینوشتم نزد ذکر پیغمبر صلی الله
علیه و سلم را نمی نوشتم پس دیدم آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در خواب

درد

خطی

۸۸

و فرمود مالک لا اتتم الصلوة علی چه شد ترا که تمام نمیکوی بر من صلوات
را پس ننوشتی صلی الله علیه مگر آنکه نوشتی با وی و سلم و این قبیل
است آنچه بعضی مردم از گفتن بر من و اشارت چنانچه علامت صلی الله
علیه و سلم من و ما صلح نمند در روز علیه السلام می کنند و غلط
بنا القیاس آورده اند که فردی را در خواب بر سیدند که حق تعالی آنچه
چیزی بخشید گفت بسبب نوشتن من نزد کتابت اسم رسول الله
صلی الله علیه و سلم و امام شافعی رضی الله عنه در خواب دیدند بر سیدند
که حق تعالی با توجه معامله کرد گفت رحمت کرد بر من و مغفرت کرد
مرا و مرا بر در بهشت برداشته برده اند چنانچه عروس را بر بند و نثار
کردند بر من در و یا قوت چنانچه بر عروس کنند بسبب گفتن من در کتابت
رسال الله صلی الله علی محمد عدا ما ذکوه الذاکرون و عدا
ما غفل عن ذکوره الغافلون و از بعضی سلف نقل کرده اند که بعضی
مواضع از ایشان کتابت صلی الله علیه و سلم ترک یافته و بحال آن نیست

که در اصل شیخ او که از وی روایت میکند این لفظ ننوشته بود بنی بجمت
 احتیاطی که محدثان در مطابقت روایت دارند وی نیز نمی نوشت اما
 بزبان تلفظ میکرد و بعضی از ایشان در وقت استعجال کتابت برای
 این لفظ بیاض میکرده اند و اینها همه از باب مسامحه و مسامحت است
 و لذتی و ذوقی که در کتابت این لفظ و تلفظ بدانست از اعظم ثنویات
 و الذاکرات در خدمت این علم شریف و با الله التوفیق یکی از
 اسباب ادراک شرف رویت سینه امام در مقام علیه صلوات الله
الملك العلاء ملازمت صلوة بنویته است بخطبارت بصیغه
اللهم صل وسلم علی محمد وعلی الیه واصحابه کما حبت وترضی
 که ملازمت این صلوات نیز محصل این سعادت است اللهم صل وسلم
علی جسدی فی الاجساد اللهم صل وسلم علی قبره فی القبور
 و در صفاخ الاسلام می آرد که هر که روز جمعه هزار بار درود بفرستد بصیغه
اللهم صل وسلم علی محمد النبی الایمی آنحضرت را صلوات الله علیه وسلم

علی محمد و علی
 و اصحابه
 کما حبت و
 ترضی

دو بار

خطی

۸۸

در خواب پند یا مترال خود را در بهشت پند و اگر نه پند مکرر کند آنرا تا پنج
 جمعه پند بفضل الهی آنچه مسترتر بخشد او را و هر که در شب جمعه دو رکعت
 نماز بخواند در هر رکعتی بعد از فاتحه بازده بار آیه الکرسی و بازده بار سوره
 اخلاص و بعد از سلام صد بار درود بفرستد بصیغه اللهم صل علی
محمد النبی الایمی وعلی الیه و سلم به پند در خواب حضرت رسول را
 صلی الله علیه وسلم اگر نصیب او باشد از سه جمعه نکند در این شاء الله تعالی
 و قدره به بعضی الفقهاء و الحمد لله و نیز روایت است که هر که یکبار در دو رکعت
 نماز در شب جمعه در هر رکعتی بعد از فاتحه سوره اخلاص پست پنج بار
 بخواند و بعد از سلام هزار بار درود بفرستد بصیغه صلی الله علی النبی
الایمی بر پند رسول خدا را در خواب و هذا نیز است و از سعد بن عطا
 مرویت است که هر که بر فرزندش طاهر بخواب رود در وقت خواب رفتن این دعا بخواند
 و دست راست خود را با این ساخته بخوابد او آنحضرت را صلوات الله علیه وسلم
 در خواب پند دعا اینست اللهم انی استلک بجملاک و وجهک

الكَرِيمِ أَنْ يُرَبِّيَنِي فِي مَنَاقِبِي وَجِبْتِيكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ رُؤْيَا تَقَرُّ بِهَا عَيْنِي وَتُشْرَحُ بِهَا صَدْرِي وَتُجْمَعُ
بِهَا شَمْلِي وَتُفْرَجُ بِهَا كُوبَتِي وَتُجْمَعُ بَيْنِي وَبَيْنَهُ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ فِي التَّرَجَّاتِ الْعُلَى لَنْ لَا تَفْرُقَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ
أَبَدًا يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ و اگر چه در طریق الحاق تحفه صلوات را
ذکر کرد و لیکن اگر طالب این سعادت این دعا را بعد از تمام صلوات
خواند شک نیست که آتم و اکل خواهد بود و طریق دیگر از برای تحصیل
این سعادت نیز بیان کرده اند و خلاصه همه استغراق بذکر آنحضرت
در ظاهر و باطن و کثایر صلوات و دوام توجیه و الله الموفق و مدارک
بر فضل و کرامت **صیغهای صلوات که در احادیث نبویه صلی**
الله علیه و سلم وارد یافته شک نیست که اتیان بان از حیثیت
تلبس بلفظ شریف بنوی **افضل** و اکل خواهد بود پس بعضی
علی گفته اند که افضل صلوات و آمده صلوات **تشریف است یعنی صیغه**

کریه

که بعد از شهادت در نماز خوانند و آن در احادیث صحیحه بر کیفیات مخصوصه
وارد شده چنانکه مذکور شوند و هر کدام در حصول مقصود کافی و اقیست
و اظهر و اشهر درین باب این صیغه است **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ
وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ وَ
بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى
آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ** سبکی از علماء شافعیه رحمه الله علیه
گوید که هر که بصیغه صلوات شهادت در روز فرستد بر پیغمبر خدای صلی الله
علیه و سلم بتحقق در روز فرستاد بر وجهی که ما مور شده است یقیناً
در یافت ثوابیکه موعود است بر صلوات بنوی **حقیقاً** و لهذا اگر شخصی
سوکند خورد که افضل صلوات فرستد بر رسول الله صلی الله علیه و سلم
بری شود ذمه او از عمده این سوکند با بیان صلوات شهادت و امام نوادی
رحمة الله علیه میگوید که باید که مصطلی آنچه در احادیث صحیحه از کیفیات
مخصوصه آمده است همه را جمع کند و بخواند تا ثواب جمیع صیغه ما مور را

در یافته باشد و آن مجموع اینست اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ
وَرَسُولِكَ النَّبِيِّ الْأَمِيِّ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ أَقْمَاتِ لُؤْلُؤَاتِهَا
وَذُرِّيَّتِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ
فِي الْعَالَمِينَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ وَكَأَيْلِقُ تَعْظِيمِ شَرَفِهِ وَكَأَلِهِ
وَرِضَاكَ عَنْهُ وَكَأَحِبُّ وَتَوَضَّى لَهُ عَدَدَ مَعْلُومَاتِكَ
وَمِدَادِ كَلِمَاتِكَ وَرِضَى نَفْسِكَ وَزِينَةِ عَرْشِكَ أَفْضَلُ صَلَوةٍ
وَآكَلَمَاءِ وَأَمَّا كَلِمَاتُ الذَّاكِرُونَ وَغَفَلَ عَنْ ذِكْرِكَ
الْغَافِلُونَ وَسَلِّمْ تَسْلِيمًا كَذَلِكَ وَعَلَيْنَا مَعَهُمْ وَشَجَّ
كَمَالَ الدِّينِ ابْنِ الرَّهْمَانِ حَنَفِي رَحِمَهُ اللهُ عَلَيْهِ مِنْهَا يَجْمَعُ كَيْفِيَّاتِ
وَارِدِ رَسْنَتِ دَرِصِغَةِ مَوْجِدَاتِ اللَّهُمَّ صَلِّ أَبَدًا أَفْضَلَ
صَلَوَاتِكَ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَنَبِيِّكَ وَرَسُولِكَ وَعَلَى
إِلَيْهِ وَسَلِّمْ تَسْلِيمًا وَزِدْهُ تَشْرِيفًا وَتَكْرِيمًا وَأَنْزِلْهُ الْمَنْزِلَ الْقَرِيبَ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَابْنِ قِيمِ جُوزِي أَرْحَنَابِلِهِ وَبَعْضِ أَعْلَمَاءِ شَافِعِيَّةِ

اولی

اولی آنست که بر صیغه که وارد شده است جدا بر هر وقتی از اوقات
بخواند تا انیان بجمع آنچه ورود یافته است کرده باشد و جمع تلفیق
صیغ مستلزم احداث صیغه دیگر است که هیئت بجز آن در هیچ
حدیثی ورود نیافته است انتهى و بر تقدیر بعضی صیغهها که در احادیث
مذکور شده و در اخبار مانوره رسیده در اینجا مذکور میگرد و بیا
اللَّهُمَّ التَّوْفِيقَ الصَّيْغَةَ الْأُولَى اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ
كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ
وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ فِي
الْعَالَمِينَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ رواه مسلم لكن في بعض طرق هذا
الهدىث زيادة الصيغة الثانية اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ
مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ اللَّهُمَّ بَارِكْ
عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ
رواه البخاري ومسلم الصيغة الثالثة اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ

الأبي وعلى آل محمد كما صليت على إبراهيم وعلى آل إبراهيم
 إنك حميد مجيد رواه أحمد في مسنده الضيفة الرابعة اللهم
 صل على محمد وأزواجه وذريته كما صليت على إبراهيم
 وبارك على محمد وأزواجه وذريته كما باركت على إبراهيم
 إنك حميد مجيد رواه الشيخان في صحيحهما والنسائي وابن
 ماجه الضيفة الخامسة اللهم صل على محمد عبدك ورسولك
 كما صليت على إبراهيم وعلى آل إبراهيم وبارك على محمد وعلى
 آل محمد كما باركت على إبراهيم وعلى آل إبراهيم إنك حميد
 مجيد رواه الشيخان والنسائي الضيفة السادسة اللهم اجعل
 صلواتك وبركاتك على محمد وعلى آل محمد كما جعلتها على
 إبراهيم وعلى آل إبراهيم إنك حميد مجيد وبارك على
 محمد وعلى آل محمد كما باركت على إبراهيم وعلى آل
 إبراهيم إنك حميد مجيد رواه القاسم كناية عليه التلمس في
 مناقره

اللهم صل على محمد وعلى آل محمد
 كما صليت على إبراهيم وعلى آل إبراهيم
 إنك حميد مجيد

في مناقره الضيفة السابعة اللهم صل على محمد وعلى أهل بيته
 كما صليت على إبراهيم إنك حميد مجيد اللهم صل علينا
 معهم اللهم بارك على محمد وعلى أهل بيته كما باركت على
 إبراهيم إنك حميد مجيد اللهم بارك علينا معهم
 صلوات الله وصلوات المؤمنين على محمد النبي الأبي
 السلام علينا ورحمة الله وبركاته رواه الدارقطني الضيفة
 الثامنة اللهم صل على محمد وعلى آل محمد رواه ابوداود الضيفة
 التاسعة اللهم صل على محمد النبي وأزواجه أمهات
 المؤمنين وذريته وأهل بيته كما صليت على إبراهيم إنك
 حميد مجيد رواه أيضا ابوداود الضيفة العاشرة اللهم صل
 على محمد وعلى آل محمد وبارك على محمد وعلى آل محمد كما صليت
 وباركت على إبراهيم وعلى آل إبراهيم إنك حميد مجيد
 رواه النسائي الضيفة الحادية عشر اللهم اجعل صلواتك

وَرَحْمَتِكَ وَبَرَكَاتِكَ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا جَعَلْتَهَا عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ
 إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ جَمِيدٌ مَجِيدٌ رواه أحمد الصيغة الثانية عشر اللهم
 صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا أَمَرْتَنَا أَنْ نَصَلِّيَ عَلَيْهِ وَصَلِّ عَلَيْهِ كَمَا يَنْبَغِي أَنْ
 يَصَلِّيَ عَلَيْهِ ذَكَرَهُ صَاحِبُ شَرْفِ الْمُصْطَفَى فِيهِ الصِّيغَةُ الثَّلَاثَةُ عَشْرُ
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ الرَّسُولِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ
 الَّذِي آمَنَ بِكَ وَبِكِتَابِكَ وَأَعْطَاهُ أَفْضَلَ رَحْمَتِكَ وَأَتَيْهِ
 الشَّرَفَ عَلَى خَلْقِكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَأَجْزِهِ خَيْرَ الْجُزْأِ وَالسَّلَامَ
 عَلَيْهِ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتَهُ وَصَلِّ بَابِيكَ بَعْدَ انْصِغَابِ الصِّيغَةِ
 كَخَالِيَتِ انْذَكَرَ سَلَامَ ابْنِ كَلْبَةَ فَمَكَدَ السَّلَامَ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ
 الْكَرِيمُ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتَهُ لِأَنَّكَ ذَكَرَ صَلَاةَ بِي سَلَامٍ بِشَرِّ
 عُلَمَاءِ مَكَّةَ اسْتَخْدَامَ ظَاهِرِ قَوْلِهِ تَعَالَى أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا
 عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا وَكَرِهَ بَعْضُ عُلَمَاءِ مَكَّةَ أَنْ يَكُونَ سَمِيًّا
 وَلَيْكِنَ بَدَلَهُ بِأَنَّ خَلِيفَةَ أَوْلَى وَأَفْضَلَ مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ اسْتَخْدَامَ
 مَالِكٍ

خطی ۸۸

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِصِيغَةِ صَلَاةٍ وَسَلَامٍ ذَكَرَ تَقَرُّبَهُ اسْتَخْدَامَ
 جَمْعِهِ عِلْمَ صَحَابِهِ اسْتَخْدَامَ بَدَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ جَنَابِيحِهِ فِي حَدِيثِ أَمَدِهِ اسْتَخْدَامَ
 كَرَامَاتِهِ بِشَرِّ خَدَمَتِهِ أَمَدُهُ وَكُنْتُمْ تَحْقِيقُ دُنْيَتِهِ مَا يَأْتِي رَسُولَ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَيْفِيَّةَ سَلَامٍ فَرَسْتُمْ أَنْ بَرْتُمْ أَدَائِشَانِ
 صِيغَةَ سَلَامِيَّةٍ كَمَا وَرَقْتُمْ نَمَازَاتِ الْكُنُونِ صَلَوَاتِ بَرْتُمْ
 بِحُكْمِهِ فَرَسْتُمْ فَرَمُودَ بِكُورِيَّةِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ
 الْحَدِيثُ وَبَرِينِ قِيَمَسِ اقْتِصَارِ نَهْمَانِ مَكْرُوهٍ بِاخْتِلَافِ أَوْلَى خَوَابِهِ بُوَدِ بِرَسَلَامٍ
 بَلْكَ اقْتِصَابِ دَاوِلِ بَدَانِ اقْتِصَابِ بِرِصَلَوَاتِ تَعْمَادِ اقْتِصَابِ اقْتِصَابِ
 مَصْنُفَانِ عَجْمِ اسْتِ كَرْدِ ذَكَرَ انْخَرَقَتْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَكَرَ عَلَيْهِ السَّلَامَ
 اقْتِصَابِ كُنْتُمْ وَدَرَكِيَّةِ عِلْمَاءِ عَرَبِ ابْنِ كَمَرِ تَوَانِ يَأْتِي وَأَيْضًا اقْتِصَابِ
 مَصْنُفِيْنَ از مَسْقَمَتَيْنِ وَمَتَا خَرِيْنِ بَرَانِيْ أَنْ دَقُوعِ يَأْتِي وَرَكِيْبِ
 از التَّزَامِ صِيغَةَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَرِغَابِيَّةِ حَسَنِ الْبَجَارِ وَابْنَانِي
 مَقْصُودِ وَاقِعِ شَدِّ اسْتِ مَعَانَا كَرَقَصْدِ اخْتِصَارِ بَاعْتِ بِرِغَدَمِ ذَكَرَ عِلْمَاءِ

آله شده و اگر زیادت این کلمه در حفظ و کتابت احسن و اولیست چنانچه
در بعضی نسخ منظور میگردد و اگر چه عطف بر ضمیر اعاده اجازت نزد اکثر
نحاة باین نیست و دعای آنحضرت متضمن دعای آل و اصحاب و جمیع
مؤمنانست کما قبل و هذا دعای شامل للبریة وصل علماء القواست در
تعیین افضل صلوات و لا ادری این اختلاف بجهت ورود اثر است
در شان هر صیغه که اطلاق افضلیت بر آن کرده اند یا بسبب اشتمال
اوست بر کیفیت و کمیت فاضله و آنچه در بعضی رسائل زیادت نوشته
انده قولست القول الاول افضل صلوة تشهد است چنانچه
شارحی بدان گذشت القول الثانی اللهم صل علی محمد وعلی
ال محمد کما ذکره الذاکرون و کما ساری عنه الغافلون
القول الثالث اللهم صل علی محمد وعلی ال محمد کما اوتوا
اهله و مستحقه القول الرابع اللهم صل علی محمد وعلی
ال محمد کما انت اهلہ القول الخامس اللهم صل علی محمد

وعلی آل

خطی
۸۸

وعلی ال محمد افضل صلواتک عند معلوماتک القول
السادس اللهم صل علی محمد النبی الی وعلی نبی
وملک وولیی عند کلمات ربنا الثامات للیارکات العقل
السابع اللهم صل علی محمد عبدک ونبیک ورسولک
النبی الی وعلی ازواجه وذرریایه عند خلقک
ورضی نفسیک ورتة عرشیک ویداد کلماتک ویداد
القول الثامن اللهم صل علی محمد وعلی ال محمد صلوة
دائمة بد وایمک القول التاسع اللهم بارک محمد و ال محمد
صل علی محمد وعلی ال محمد واجز محمد ما هو اهلہ القول
العاشر اللهم صل علی محمد وازواجه امهات المؤمنین
وذرریته واهل بیته کما صلیت علی ابراهیم انک حمید مجید
وصل در حدیث آمده است انما صلیت علی فاحسنوا الصلاة یعنی
از منم آن در تفسیر این آیت گفته اند و قولوا للشیخین حسنا و ادبنا

محمد است صلى الله عليه وسلم و مراد بقول حسن صلوات بروی و این سدی
که از علای آفرین است از جماعه صحابه و غیر ایشان رضی الله عنهم نقل
کرده که مرگ را حق سبحانه و تعالی بیان شافی و قوت تعبیر از معاصیحه
بالفاظ صحیحہ عطا کند و بدان اظهار و ایانت شرف و عظمت نبوی
بان شاء صلوات و تسلیمات مصطفوی نماید و از سالکان این
سلك سنی و عارفان قدر نعمت هنی کرد و از مثلان این امر عا
تواند بود و معتمد اختلاف در افضلیت بعضی صیغه صلوات این
حدیث تواند بود و بنای علیه اکابر سلف و خلف اثنا عشر صیغه بطنیه
و کلمات بالغه از صلوات مطابق آنچه ما ثور است نمودند و بعضی از
آنها را اینجا مذکور میکرد و فیها اللهم صل علی محمد و السابق الخلق
نور الرحمة للعالمین ظهور عدد ما مضی من خلقك
و ما بقی و من سعید منهم و من شقی صلاة تستغرق
العبد و تحیط بالحد صلاة لا غایة لها و لا انتهایه و لا المد

لها و لا انقضاء صلاة دائمة بد و امك و علی ایه و اصحابیه
كذلك و الحمد لله علی ذلك سماوی نقل کرده است که ثواب این صلاة
بده هزار است و طنا قصه غریبه و منها اللهم صل علی سیدنا محمد
افضل ما صلیت علی احد من خلقك صلاة دائمة بد و امك
بأقربه ببقائك صلاة تكون لك رضا و بحقه أداء و صلاة
مقبولة لذبك معروضة علیه و علی ایه و صحبه و ببارك
و سلم و منها اللهم صل علی سیدنا محمد عبدك و رسولك
النبي الأمي و علی ایه و صحبه و ببارك و سلم این صیغه مشهور است
در سنیات عشر که از او را مشهوره مبتکره ما ثور است و از
زمان تابعین و تبع تابعین معمول مشایخ آمده مذکور است و حضرت
شیخ اجل اکرم علی المتقی رحمه الله علیه در رسایل خود باین صیغه
صلاة وصیت فرموده اند و صیغه که این فقیر را حضرت شیخ عبدالوناز
متقی رحمه الله علیه در وقت وداع بمدينه مطهره اجازت فرموده اند

همین است و بجاییت اجازت و نقش مبارک مشایخ آنچه این
بنده را درین انظار و حضور و خضوع و خشوع دست دهد در
صیغهای دیگر با قطع نظر از مبالغات در کیفیت و کمیت کسر
دهد و تا با زبان صیغه برگزیده دل آرام نگیرد و این معنی از خواص
و اسرار اجازت مشایخ است و الله اعلم و منها اللهم
لك الحمد بعدد من حمدك لك ولك الحمد بعدد من
يحمده لك ولك الحمد كما تحب ان تحمد اللهم صل على
محمد بعدد من صلى عليه وصل على محمد بعدد من
يصل عليه وصل على محمد كما تحب ان يصلى عليه
انشاء این صلوة از طبرانیست که از اکابر علمای حدیث است
و گفته است که این را در مقام بجزرت سید امام علیه افضل
الصلوة والسلام خوانده و آنحضرت نزد سماع آن تبتسم فرمود
اندا آنکه ترا بجز شریف ظالم شده و از ثنایای شریف نور ظهور

نموده

نموده صلى الله عليه وعلى آله وصحبه وسلم ومنها اللهم صل على
محمد ملاء الدنيا وملاء الآخرة وبارك على محمد ملاء
الدنيا وملاء الآخرة ومنها اللهم صل على محمد وعلى
آله وأصحابه وأولاده وأزواجه وذريته وأهل بيته
وأصهاره وأنصاره وأشياعه ومحبينه وأمتيه وعلمائنا
معهم أجمعين يا أرحم الراحمين ذكره السخاوى عن
السفهاء ان نقل عن الحسن البصرى انه كان يقول من اراد
ان يشرب بالكاس الاوفى من حوض المصطفى وليقل ومنها
اللهم صل على محمد في الاولين وصل على محمد في الاخرين
وصل على محمد في النبئين وصل على محمد في المرسلين
وصل على محمد في الملاء الاعلى الى يوم الدين اللهم
اعط محمد الوسيلة والفضيلة والشرف والدرجة
الرفيعة اللهم انت محمد ولم أره فلاتحمني في الجنان

رُؤْيَتُهُ وَلَا تَرْفَعِي حُجَّتَهُ وَتُوقِنِي عَلَى مِلَّتِهِ وَاسْتَعِينِي
مِنْ حَوْضِهِ شَرًّا يَا مَرْيَمُ سَائِعًا هَيْنًا لَا أَظْمَأُ بَعْدَكَ
أَبَدًا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اللَّهُمَّ بَلِّغْ رُوحَ مُحَمَّدٍ
وَالِهَ مِنْهَا حَيَّةً وَسَلَامًا اللَّهُمَّ وَكَمَا أَمَنْتُ بِهِ وَلَمْ أَرَهُ
فَلَا تُخْرِضْنِي فِي الْجَنَّةِ رُؤْيَتَهُ لِمَسَانِي أَرِيثًا بُورِي تَقَلُّ كَرَاهَةً
عظا گفته است که هر که این صیغه را سه بار وقت صبح و سه بار وقت شام
گوید منهدم شود بنهای ذنوب او و محو گردد نقش خطای او و او ایم شود
سرور او و مستجاب گردد دعای او و داده شود اعمال او و لغات کرده شود
او را بر اعدا و توفیق داده شود از برابر اسباب خیر و رفیق گردد و هر چه ^{طلب}
در بهشت اعلا و منها اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ وَعَظِّمْ
وَكَرِّمْ فِي الدُّنْيَا بِأَعْلَى دِينِهِ وَأَظْهَارِ دَعْوَتِهِ وَأِعْظَامِ
ذِكْرِهِ وَابْتِغَاءِ شَرَائِعِهِ وَفِي الْآخِرَةِ تَبْيُوهَ شَفَاعَتِهِ
فِي أُمَّتِهِ وَتَضَعِيفِ ثَوَابِهِ وَأَظْهَارِ فَضْلِهِ عَلَى

الدَّالِينَ

خطی

۸۸

الْأَوْلِيَيْنِ وَالْآخِرِينَ وَتَقْدِيمِهِ عَلَى كَافَّةِ الْأَنْبِيَاءِ وَ
الْمُرْسَلِينَ فِي الشَّفَاعَةِ وَأَعْلَى دَرَجَتِهِ فِي الْجَنَّةِ وَعَلَى
إِلَهٍ وَأَصْحَابِهِ وَاتِّبَاعِهِ أَجْمَعِينَ وَمِنْهَا صَلَّي اللهُ وَعَلَى
إِلَهٍ وَسَلِّمْ صَلَاةً وَسَلَامًا هُوَ لَهَا أَهْلٌ بِجَوَانِحِ ابْنِ دَرُودٍ
در وقت صبح ام واقع شده است و منها اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ
وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ صَلَاةً أَنْتَ لَهَا أَهْلٌ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ
این درود بجنس قبول و عزیز و رود مخصوص کشته و بمسعد باجات
رسیده است آورده اند که از زائران که مقبول درگاه بود با تمام
تحفه این صلوات اقامت داشت و چنانچه و داع خواست فرموده اند
که چندگاه دیگر بهش که ما را این درود تو خوش آمده است و منها
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ مَعْدِنِ الْبُحُودِ وَالْكَرِّمْ وَصَنِّعِ
الْعِلْمَ وَالْحِكْمَ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ وَسَلِّمْ این صیغه در مشایخ
این سلسله شریفه متعارف و مشهور است و منها اللَّهُمَّ

از جمله صلوات

صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَى حَبِيبِكَ وَقَرِيبِكَ وَلِيِّكَ وَمَظْهَرِ بُرُوقِيَّتِكَ
وَمِثَالِ حَضْرَتِكَ وَتِمْنَالِ قَدْرَتِكَ رُوحِ الْقُدْسِ مُعْطَى
الْحَيَاةِ وَالْفَضِيلَةِ بِأَمْرِكَ مَكْرَمِ الْعَوَالِمِ مُنْفِضِ نَوَاحِقِ
النُّفُوسِ صَاحِبِ الظُّفْرِ وَالسَّعَالِي سُرُوشِ نُورِكَ إِنْ
كَلِمَاتٍ مَيَكُونِيهِ كَمَا زَمَنَاتِ حَضْرَتِ غَوْثِ الثَّقَلَيْنِ اسْتِجَانَاكُمْ
بَعْضِي أَمْشَايِحِ إِنْ سَلِسِيهِ نَقَلَ كَرْدِهَ اِنَّهُ وَحَضْرَتِ سَيِّدِي وَسُنْدِي
وَشِعْخِي قَبْلَهُ كَامِي سَمِي كَلِيمِ الْاَلَمِ قَدَسِ رُوحِ الْعَالِي دَر رِبَابِ اُوْرَادِ
خُودِ ذَكَرْ كَرْدِهَ اِنَّهُ وَاللّٰهُ تَعَالٰى اَعْلَمُ وَفِيهَا اللّٰهُ حَصَلَ عَلِي رُوحِ
مُحَمَّدٍ فِي الْاَرْوَاحِ وَصَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰى اِسْمِ مُحَمَّدٍ فِي الْاَسْمَاءِ
وَصَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰى جَسَدِكَ فِي الْاَجْسَادِ وَصَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰى قَبْرِ
فِي الْقُبُورِ سَمَاوِي اَز دَر مَنْظَمِ بَسْمِي نَقَلَ كَرْدِهَ كَه چَتَيْنِ اُورْدِهَ اِنَّهُ كَه مَر كَه
اِنْ دَرُودِ بِيَارِ خَوَانِهَ بَشَرَفِ رُوَيْتِ حَضْرَتِ سَيِّدِ اَنَامِ دَر مَنْامِ
مَشْرُفِ كَرْدِهَ وَبِشْفَاعَتِ اَنْحَضْرَتِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَرَسِدِ وَاَزْخَوَاضِ

او بهرند

خطی

۸۸

او بشو شد و جسد او بر آتش دوزخ حرام کرد و صلی الله علیه وسلم و این
صیغه در اهل عربین شریفین بسیار مستعمل است و بروی زیاده
کنند و علی اسم محمد فی الاسماء و صلی علی شعر محمد فی الشعور
و صلی علی جهت محمد فی الجباه و کاتب حروف در بعضی احیان
بستلاء شوق و غلبه هیمان م عضو شریف را از فرق تا قدم جدا جدا
ذکر کنند و درود فرستند چنانکه کوبه اللهم صل علی رأس محمد فی
الرؤس و صلی علی شعر محمد فی الشعور و صلی علی جهت محمد
فی الجباه و صلی علی عین محمد فی العیون و صلی علی اذن محمد
فی الاذان و صلی علی وجه محمد فی الوجوه و صلی علی صدر محمد
فی الصدور و صلی علی قلب محمد فی القلوب و بکنه امرای سرای
ایم فدای سرتاپایت و کاتبی کوبید و صلی علی بلد محمد فی البلاد و صلی
علی دار محمد فی الدور و صلی علی مسجد محمد فی المساجد و علی
هذ القیاس اللهم صل و سلم علیه و منها اللهم کتبتک

اللَّهُمَّ وَسَعَدَيْكَ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى
النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا يَا
صَلْوَةَ اللَّهِ بَرِّ الرَّحِيمِ وَالْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبِينَ وَالنَّبِيِّينَ
وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَمَا سَجَّكَ
مِنْ شَيْءٍ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ
الْمُطَّلِبِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَسَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَإِمَامِ الْمُتَّقِينَ
الشَّاهِدِ الْبَشِيرِ الدَّاعِي إِلَيْهِ بِأَذْنِهِ الشَّرَاحِ الْمُنِيرِ وَسَلَامُهُ
عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ بِهذه الصيغة مروية عن
علي رضي الله عنه ذكره في الشفاء ودرقمازيك درود بر آن حضرت صلى الله عليه
وسلم بعد از آنکه با امیر المؤمنین خواندن این بود منها اللَّهُمَّ اجْعَلْ
صَلَوَاتِكَ وَبَرَكَاتِكَ وَرَحْمَتِكَ عَلَى سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَإِمَامِ
الْمُتَّقِينَ وَخَاتَمِ النَّبِيِّينَ مُحَمَّدِ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ إِمَامِ
الْحَبَرِ وَرَسُولِ الرَّحْمَةِ اللَّهُمَّ ائْتِنَهُ مَقَامًا مَحْمُودًا

يعني

خطی
۸۸

يُعْبَدُ فِيهِ الْأَقْوَامُ وَالْآخِرُونَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ
وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ
إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى
آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ مروى عن عبد الله بن مسعود رضي الله
ومنها اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ شَفَاعَةَ مُحَمَّدٍ الْكَبِيرِ وَارْفَعْ دَرَجَتَهُ
الْعُلْيَا وَإِلَيْهِ سُؤْلُهُ فِي الْآخِرَةِ وَالْأُولَى كَمَا آتَيْتَ إِبْرَاهِيمَ
وَمُوسَى رَوَاهُ طَاوَسُ بْنُ مَيْسَرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَمِنْهَا
اللَّهُمَّ آعِطْ مُحَمَّدًا أَفْضَلَ مَا سَأَلَكَ لِنَفْسِهِ وَأَعْطِ مُحَمَّدًا
أَفْضَلَ مَا سَأَلَكَ لَهُ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِكَ وَأَعْطِ مُحَمَّدًا أَفْضَلَ
مَا أَنْتَ مُسْتَوْسِلٌ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مروى عن وسب بن ثور
رضي الله عنه ومنها اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى
آلِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي أَرْسَلْتَهُ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ
وَاصْطَفَيْتَهُ عَلَى الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ صَلِّ مَا فِي عَمَلِكَ وَمِثْلَهُ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ

مَا فِي عِلْمِكَ وَزِنَةَ مَا فِي عِلْمِكَ وَعَدَدَ خَلْقِكَ وَعَدَدَ
كُلِّ ذَرَّةٍ أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً فِي ذَلِكَ أَلْفٌ فِي الْفَمِّ مَرَّةً
فِي كُلِّ نَفْسٍ وَحِكْمَةً وَحُكْمَةً وَطَرَفَةً يَطْرُقُ بِهَا أَهْلُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَلَى إِلِهِ وَصْحِيهِ وَسَلَامٍ وَمِنْهَا
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ الصَّادِقِ
الْأَمِينِ وَآلِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ الْوَسِيْلَةِ وَالْفَضِيْلَةِ وَ
الْمَرْجَةِ الرَّفِيْعَةِ وَابْعَثْهُ لِقَامِ الْمُحْمُودِ الَّذِي وَعَدْتَهُ
الشَّفِيعِ الْمُرْتَضَى وَرَسُولِكَ الْحَبِيْبِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِ
وَعَلَى آلِهِ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَبَارِكْ عَلَيْهِ وَعَلَى
آلِهِ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ فِي الْعَالَمِينَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ
عَدَدَ خَلْقِكَ وَرِضَى نَفْسِكَ وَسَلَامٌ تَسْلِيمًا كَثِيرًا تَبْدَأُ
طَيِّبًا مُبَارَكًا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَمِنْهَا اللَّهُمَّ
صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ مَا اخْتَلَفَ الْمَلَوَانِ

السيد الكامل الفاتح العالم بغيرك البين في رسولك

وتعاقب

خطي

٨٨

وَتَعَاقَبَ الْعَصْرَانِ وَكَرَّرَ الْجَنَيْدَانِ وَاسْتَصْحَبَ الْفَرَقْدَانِ
وَأَضَاءَ الْقَمْرَانِ وَبَلَّغَ رُوحَهُ وَأَرْوَأَحَ أَهْلَ بَيْتِهِ مِنَّا
التَّحِيَّةَ وَالسَّلَامَ بَعْدَ ابْنِ ابْنِ دَعَاكَ رَدِّهِ مِشْوَدُ اللَّهُمَّ أَمْرُ
الْمَلَائِكَةِ السَّيَّاحِينَ خَلَقْتَهُمْ لِتَبْلِيغِ هَدَايَا الصَّلَاةِ
مِنَ الْأُمَّةِ إِلَى حَضْرَتِ بَيْتِكَ وَجَنِيكَ أَنْ تَبْلُغُوا هَذِهِ
الْهُدْيَةَ مِنْ هَذَا الْفَقِيرِ الْحَقِيرِ وَيَقُولُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ
قَدْ بَلَغْنَا إِلَيْكَ الْعَبْدُ الْفَقِيرُ الْمَسْكِينُ عَبْدُ الْحَقِّ ابْنِ
سَيْفِ الدِّينِ السَّاكِنِ بَيْلَدَةَ دَهْلِي الْعَبْدُ الْمَذْنُوبُ الْعَاطِي
الَّذِي لَا مَجَاءَ وَلَا مَجَاءَ الْأَجْنَابِكَ مَا يَنْبَغُ لِقَامِ الْمُقَامِ
الْعَبَارَاتِ وَمِنْهَا اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ بَعْدَ دِيَارِ الْأَنْبِيَاءِ
وَبَعْدَ قَطْرَاتِ الْأَمْطَارِ وَبَعْدَ دِيَارِ الْبَرَارِيِّ وَ
الْبَحَارِ وَعَلَى إِلِهِ وَصْحِيهِ وَسَلَامٌ وَكَمَا كُنْتَ مِشْوَدُ بَعْدَ كُلِّ
قَطْرَةٍ قَطْرَتٍ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى أَرْضِكَ مِنْ حَيْثُ خَلَقْتَ

الدنيا الى يوم القيمة وفيهما اللهم صل على سيدنا
محمد بعدد كل ذرة الف الف مرة وعلى اله وصحبه
وسلم فضلت اين درود از اكابر منقولست وفيهما اللهم
صل على محمد وعلى اله وصحبه وسلم زنه كل شئ
وصل على محمد وعلى اله وصحبه ملاء كل شئ وفيهما
اللهم صل على محمد والله وصحبه وسلم عدد خلقك
فرضي نفسك وزنه عزيتك ومداد كلما تاك ومتتهى
علمك ومبلغ رضاك وفيهما اللهم صل على محمد وعلى
ال محمد بعدد اسمائك الحسنى وبعدد كل معلوم
لك وفيهما اللهم صل على محمد عدد كل ما خلقت
وذرات وبرات وعدد كل قطرت من سمواتك الى
ارضك من حين خلقت الدنيا الى يوم القيمة كل يوم
الف مرة وعلى اله وصحبه وسلم وفيهما اللهم صل

قطرة

على سيدنا محمد صلوة تكون لك رضا وحقه اداء واعطيه
الوسيلة والفضيلة والدرجة الزوية وابعثه
مقاما محمودا واجزه عنا افضل ما جزيت نبينا عن امته
وجعل على جميع اخوانه من النبيين والصديقين
والشهداء والصالحين وعلى جميع الاولياء و
للتقين كاتب حروف در انجا اين كلمه زاده كنه وعلى سيدنا
الشيخ محي الدين عبد القادر المكين الامين وعلى
جميع ملائكتك المقرنين من اهل السموات و
الارضين وعلى جميع عبادك الصالحين وعليتنا معهم
يا ارحم الراحمين قراءت اين صلوات بعد از نماز صبح در كاتب
مشايخ آمده است وفيهما اللهم صل على سيدنا محمد وعلى
ال سيدنا محمد صلوة تجنيبا بها من جميع الاهوال والاذا
وتقصي كنا بها من جميع الحاجات وتطهر نا بها من جميع

السَّيِّئَاتِ وَتَرْفَعُنَا بِهَا عِنْدَكَ أَعْلَى الدَّرَجَاتِ وَتَبْلِغُنَا
 بِهَا أَقْصَى الْغَايَاتِ مِنْ جَمِيعِ الْخَيْرَاتِ فِي الْحَيَاتِ وَبَعْدَ
 الْمَمَاتِ وَأَجَانَا مِنْ دَوْلَةٍ بَعْدَ أُخْرَى نَبْطَلُهَا بِهَا مِنْ جَمِيعِ السَّيِّئَاتِ
 نَبْتَخَوِّدُهَا بِشُؤْرِهَا وَتَغْفِرْ لَنَا بِهَا مِنْ جَمِيعِ التَّرَاثِ وَتَكْفِرْ لَنَا
 بِهَا مِنْ جَمِيعِ الْخَطِيئَاتِ خَوَانِدَنِ اِيْنِ دَرُوْدِ كَا فِئْلِ جَمِيعِ مَرْهَمَاتِ
 وَمَقَاصِدِ دُنْيَا وَآخِرَاتِ سِتْ وَقَطْبِ قَضَايِ حَاجَاتِ وَمَرْهَمَاتِ كَاتِبِ
 حُرُوفِ سِتْ وَخَوَانِدِنِ اَنْ اَنْزَجِيْتِ نَجْمَاتِ اَزْ اَنْمَاتِ كَشْتِي وَرَبِّ اَنْتَقُو
 وَجَرَّبِ وَاَقْلِ اَنْ سِيْصِدْ بَارِ سِتْ اَوْرِدَه اَنْدَ كَرْدِي اَنْجَوَانِدِنِ اِيْنِ صِيْغَه
 مِزَارِ اَبْرَارِ اِيْمَانِي كَرْدَا شْتِ مَأْمُورِ كَشْتِ سِيْصِدْ بَارِ خَوَانِدَه بُوْدُ كَرْدِ اَنْ اَنْتَقَمِ
 مَنَقَضِي كَشْتِ بَعْدَ اَزْ اَنْ وَظِيْفَه دَرِ خَوَانِدِنِ سِيْصِدْ بَارِ تَعْيِيْنِ يَافِتِ
 كَرْدِ اَذْ كَرِ بَعْضِ الْعُلَمَاءِ وَمِنْهَا اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدِ النَّبِيِّ
 الْاُمِّيِّ الطَّاهِرِ الرَّكْبِيِّ صَلَاةً تُحَلُّ بِهَا الْعُقَدُ وَتُنْفَكُ بِهَا
 الْكُرْبُ صَلَاةً تَكُوْنُ لَكَ رِضًا وَحَقِيْقَه اَدَاءٌ وَعَلَى اِيْهِ وَصَحْبِهِ

وبارك

خطی
۸

وَبَارِكْ وَسَلِّمْ خَوَانِدِنِ اِيْنِ دَرُوْدِ لِرَارِ وُشْنِ كَنْدُو سِيْمَنَرِ اَكْشَادَه كَرْدَا
 وَحَاجَاتِ رَاقِصِي كَرْدَانَه وَهُوْمِ وَكَرْبِ رَا دَفْعِ كَنْدُو اَنْزَا اَزْ حَضْرَتِ عَوْثِ
 الشَّقْلِيْنِ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ نَقَلَ كَرْدَه اَنْوَضَهَا اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ وَ
 بَارِكْ وَكْرِمْ عَلٰى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا مُحَمَّدِ عَبْدِكَ وَرَسُوْلِكَ النَّبِيِّ وَنَبِيِّكَ
 الْاُمِّيِّ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَشَفِيْعِ الْاُمَّةِ الَّذِي اَرْسَلْتَهُ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِيْنَ
 وَعَلَى اٰلِهِ وَاَصْحَابِهِ وَاَوْلَادِهِ وَذُرِّيَّتِهِ وَاَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِيْنَ
 الطَّاهِرِيْنَ وَعَلَى اَزْوَاجِهِ الطَّاهِرَاتِ اَمَهَمَاتِ الْمُؤْمِنِيْنَ اَفْضَلِ
 صَلَاةً وَاَرْكَى سَلَامًا وَاَمْنِيْ بَرَكَاتٍ عَدَدَ مَا فِي عِلْمِكَ وَرِزْقِ مَا
 فِي عِلْمِكَ وَمِثْلِ كَلِمَاتِكَ وَمِثْلِ رِضَاكَ وَصَلِّ وَسَلِّمْ وَبَارِكْ
 وَكْرِمْ كَذَلِكَ كُلَّهُ اَفْضَلِ صَلَاةً وَاَرْكَى سَلَامًا وَاَمْنِيْ بَرَكَاتٍ عَلٰى
 جَمِيعِ الْاَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِيْنَ وَعَلَى اٰلِ وَاَزْوَاجِ وَاَصْحَابِ كُلِّ شَيْءٍ
 وَالتَّابِعِيْنَ وَعَلَى كُلِّ وَاوِيٍّ اَللّٰهُ وَمِنْ زِيَادَةِ الْكَاتِبِ وَعَلَى سَيِّدِنَا
 الشَّيْخِ مُحَمَّدِ الدِّيْنِ عَبْدِ الْقَادِرِ الْمَكِّيِّ الْاَمِيْنِ وَسَائِرِ الْمُؤْمِنِيْنَ

من الأولين والآخرين عدد ما في علم الله وزنه ما في
علم الله وملاء ما في علم الله وارحمنا الهنا بحر متهم
اجمعين وامنعنا وعافنا من كل آفة وعافية واعف
عنا وعاملنا بلطفك الجميل ولا تسلط علينا بد نوبنا
من لا يرحمنا برحمتك يا ارحم الراحمين آمين آمين آمين
روى عن بعض الصالحين ان من واظب عليها نجأت الله تعالى
من كل نازلة وحماء من كل حادثة اجازني بها بعض المشايخ المحدثين
ومنها اللهم فصل وسلم على سيدنا ومولانا ومشفيعنا
وملائدنا ومولانا محمد وعلى اله واصحابه وذريته
وازواجه واهل بيته واتباعه واشياعه صلاة ناسية
من معدن التبر الذي بينك وبينه ولا يعرفه احدا الا
انت وهو ببارك وكرم وشرف وعظيم ومجد وحبيب
قربه ودرجته عندك وحبيب الكرامك ومحببتك اياه

وصل

وصل وسلم عليه وعلى اله عدد كل علم علمت اياه وكل فضل
خصصته به وكل نعمة انعمت عليه صلاة جامعة لجميع
المراتب وشاملة لكل الدرجات وعامة لكل الخيرات ما
يمكن ان يتصور وما لا يتصور وما ينظر على احد وما لا
يظهر اللهم فصل وسلم على سيدنا محمد عبدك ورسولك
ونبيك وحبيبك وحليتك وصفيك ومحببتك وذخرك
وخيرة خلقك الذي ارسلته رحمة للعالمين وما ديا
للضالين وشفيعا للمذنبين ودليلا للمتحيين وطريقا
للعارفين واماما للمتقين ونورا للمستبصرين وراجما
على المساكين وبشيرا للمطيعين ونذيرا للعالمين وروفا
ورجما للمؤمنين الذي نورته قلبه وشرحت صدره
ورفعت ذكره وعظمت قدره واعليت كلمته وايدت
دينه وايدت يقينه ورحمت امته وعمت بركته اللهم

خطي
٨

صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَيْهِ صَلَاةٌ تَنْوِرُ بِهَا الْقُلُوبَ وَتَغْفِرُ الذُّنُوبَ
وَتَسْرِ الْعُيُوبَ وَتَكْشِفُ الْكُرُوبَ وَتَفْرِجُ الْهُمُومَ
وَتَزِيلُ الْعُمُومَ وَتُدْفِعُ الْبَلَاءَ وَتَزِيلُ الشِّقَاءَ وَتَسَهِّلُ
الْأُمُورَ وَتَشْرِحُ الصُّدُورَ وَتُوسِّعُ الْقُبُورَ وَتَبْسِطُ الْحِسَابَ
وَتَعْلِمُ الْكِتَابَ وَتَقِيلُ الْمِيزَانَ وَتُهَيِّئُ الْجَنَانَ وَتَعْدُ
الْقَاءَ وَتُتِمُّ النِّعَاءَ صَلَاةٌ تُصَلِّحُ بِهَا الْأَحْوَالَ وَتَفْرِغُ
الْبَالِ وَتَصْفِي الْوَقْتَ وَتَجْنِبُ الْمَغْتَبَةَ صَلَاةٌ تَعْمُرُ بَرَكَاتِهَا
وَتَحْيِي كِرَامَاتِهَا وَتَشْتَبِعُ أَنْوَارَهَا وَتَنْظُرُ أَسْرَارَهَا
مَوْجِبَتٌ لِلتَّوَكُّلِ وَبَاعِثَةٌ عَلَى الرَّشَادِ مَا نَعَتْ مِنْ
الضَّلَالَةِ دَافِعَةٌ لِلدَّخِيلِ مَحْصَلَةٌ لِلتَّحَالِ صَلَاةٌ
لَا تَدْعُ خَيْرًا مِنْ خَيْرَاتِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ الْأَحْصَلَهَا
وَلَا تَتْرُكُ كَمَا لَمْ يَلَمْ كَمَا لَا يَلَمْ الظَّاهِرِ وَالْبَاطِنِ إِلَّا
أَتَمَّهَا وَأَكْمَلَهَا صَلَاةٌ دَائِمَةٌ مُتَّصِلَةٌ بِأَقِيَّةٍ غَيْرِ مُنْقَطِعَةٍ

واقعة

واقعة بليان الحال والقابل مؤدية جميع الحقوق في
جميع الأحوال صلاة راضية مرضية كاملة مكتملة
تامة ممتمة نامية مهيبة مقبولة مشمولة جليلة
جزيلة نورانية بها ضياء سناء شفاء غناء
علماء عملا حلالا ذوقا أولا آخر اطاهر باطنيا برحمتك
يا ارحم الراحمين ويا اكرم الاكرمين ويا غياث
المستغيثين الى يوم الدين من ازل الازل الى ابد
الابد والابد والابد ان الحمد لله رب العالمين
جمل كلمات ابن درود وبعض زيارات حضرت سيد كاينات عليه
افضل الصلوات والتسليمات بعض ازغرا بعنوان تضرع وانكسار
در حضور فايض الانوار انحضرت صلى الله تعالى عليه وسلم
برسبيل ارتحال انشا نموده وخوانده با حصول تواجد وغلبة حال
وحضور وابتهاال اميد که مسموع بسمع رضاي انحضرت شده باشد

در متن این باشد که پس بدست که صلوات شما معروضه است بر
در وقت که باشد پس بصلوات من مشغول باشید در روز جمعه
که اشرف ایام است تا صلوات شما بر من عرض کرده خواهد شد و این
حدیث معلوم نمیشود مگر در روز جمعه صلوات بر آنحضرت صلی الله
علیه وسلم معروضه است و بس چنانکه ظاهر است ایسی یصلی
علی احد یوم الجمعة الا عرضت علی صلوة یعنی رسول خدا
صلی الله علیه وسلم گفت که نیست که صلوات فرستد بر من یکی
در روز جمعه مگر آنکه عرض کرده شود بر من و از حدیث نیز عرض
در روزهای دیگر مفهومی نمی شود چنانکه ظاهر است ما من احد
یسلم علی الارواح الا علی روحی حتی یرد علی السلام
یعنی ابومریر روایت کرد که آن حضرت صلی الله علیه وسلم گفت
که نیست هیچ احدی که سلام کند بر من مگر آنکه رد کند خدا بابتها
بر من مگر آنکه رد کند بروی سلام را یعنی جواب سلام او را دم

در جمعه

پوشیده مانده که ظاهر این حدیث بر آن دالست که در بعضی از اوقات
روح پر فتوح آنحضرت صلی الله علیه وسلم در قبر از بدن شریف او
منازعت میکند و حال آنکه این مخالف احادیث کثیر است که دالند
بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در قبر خود همیشه زنده است و نماز
میکند و رزق از جنة میخورد پس میان حدیث من و میان آن
لحدیث تعارض است و جواب این بچند وجه است که آنکه قول آنحضرت
صلی الله علیه وسلم که رد الله علی روحی آنست که جمله حالیه است
و قاعده می آید آنست که چون جمله حالیه فعل ماضی واقع شود لفظ قد
دوی مقید کرده شود کقوله تعالیا اوجا و که حضرت صد و مرهم
این قد حضرت پنجمین دیرین حدیث قد مقید است و این جمله جمله
فعل ماضی است پس مضمون آن سابق است بر سلامی که واقع است
از احدی و لفظ حتی برای تعلیل نیست بلکه محض برای عطف
است یعنی و او پس تقدیر حدیث چنین می شود که ما من احد یصلی

عَلَى الْإِقْدَارَةِ اللَّهُ عَلَى رُوحِي قَبْلَ ذَلِكَ وَاورد عليه السَّلَامُ
یعنی نیست هیچ احدی که سلام کند بر من مگر آنکه تحقیق رد کند خدا بتعالی
بر من روح مرا پیش از سلام آورد کم بروی سلام را یعنی جواب سلام
اود هم پس ازین تقدیر معلوم نشد که بعد از دفن آنحضرت صلی الله علیه
وسلم هر احدی که بر آنحضرت سلام کند پیش از سلام او زنده بود
و روح پر فتوح او بر جد مطهر او در آمده بود پس همیشه در قبور خود زنده
بود و روح پر فتوح او از جد مبارک مفارقت نمیکنند پس میان اتحاد
بیچ تعارض نیست و تعارض در وقتی است که جمله رَدَّ اللَّهُ عَلَى رُوحِي
بعنی حال یا استقبال باشد و حتی برای تعلیل باشد و اگر بالفرض چیزی
باشد لازم آید مکرر در روح نزدیک تر سلام سلام کننده کان و مکرر در روح
مستلزم مکرر مفارقت روح از جد است و بر مکرر مفارقت روح لازم می
آید و محمد و یکی تالم جد شریف بواسطه مکرر خروج روح از دیکر تالم نباشد
لازم می آید نوعی از مخالفت مکرم دویم مخالفت سایر الناس از شهید او غیر ایشان

زیرا که ثابت نشد مگر آنکه در مفارقت از جد در برنج و حال آنکه رسول صلی الله
علیه وسلم اولی است از دیگران بستمرا حیوة که آن رتبه اعلا است و ایضا
محمد و سیم نیز لازم می آید که آن مخالفت ظاهر قرآنت زیرا که اَمْتَنَا اُمَّتَيْنِ
وَ اَحْيَيْتَنَا اُمَّتَيْنِ در ظاهر بران دال است که زیادت از دو موت و دو
حیوة نیست و ایضا لازم می آید محمد و رابعه و آن مخالفت احادیث مشهوره
بلکه متواتره است که دَالِدٌ بِرَحْمَتِ مَسْمُومَةِ آنحضرت صلی الله علیه وسلم و سایر
انبا علیهم الصلوة و السلام در قبور پس چیزی که مخالف قرآن و احادیث باشد
لازم است تا بویل آن پس او یا آنست که عمل کرده شود بر آنچه مذکور شد از جواب
است کمال جواب دویم آنکه مسلم نمیداریم که در حدیث مذکور لفظ رَدَّ دَالٌ بر مفارقت
روح از جد باشد بلکه برای مطلق ضرورت است کما قیل فی قوله تعالی حکایة
عن شعیب علیه السلام قَلْبِ اِقْتَرَبْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا اِنْ سَدَّ فَاخِي
صَلْتِكُمْ که مراد از خود مطلق صبر و راست نه عود بعد از استعجال زیرا که حضرت
شعیب علیه السلام هرگز در ملت کفار نبود و آوردن لفظ رَدَّ دَالٌ در حدیث

بواسطه مناسبت حتی ارواست که در آخر حدیث واقع است جواب سیم
آنکه مراد از روح آن نیست که بعد از مفارقت از بدن باز شود کند بسوی بدن
بلکه مراد از روح اینست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عالم برزخ مشغول
بحوال عالم ملکوت و مستغرق است در مشاهده پروردگار خود عز و جلال
مانند پس تعبیر فرمود از افاقه خود از آن حالت برده روح همان است قول خدا در نظری
که واقعت در بعضی حدیث اسپری و هو قول صلی الله علیه وسلم فانت تظنت
وانا بالمسجد الحرام که مراد از لفظ استیظنت استیفاظ از نوم نیست
زیرا که اسپری در پداری بوده بلکه مراد از افاقه است از مشاهده عجایب
ملکوت جواب چهارم آنکه در روح آن سرور خیر البشر مستلزم استمرار
حیات است زیرا که هیچ زمانه تا از آن نیست که بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم
سلام گویند باشد در اقطار و اطراف زمین پس روح پر فتوح است و در خیر
البشر همیشه در بدن مطهر اوست و از بدن مفارقت نمی کند جواب پنجم
آنکه احتمال دارد که پیش از آنکه آنحضرت را معلوم بود که همیشه بعد از دفن زنده

است

باشد این حدیث گفته بود فلانما قاتل جواب ششم آنکه روح کنایت است
از سمع زیرا که روح در اغلب مستلزم سمع است و میگویند المعنی ان الله یورد
علیه سمعه الخارق للعاده بحيث یسمع سلام المسلم وان بعد
قطعه و برد علیه سلامه من غیر احتیاج الی واسطه مبلغ لیس
المراد سمعه للعناد وقد کان لصلی الله علیه وسلم فی الدنیا
حالة یسمع فیها سمعاً خارقاً للعاده بحيث کان یسمع لطیفاً تماماً
وهذا قد ینفک عنی فی بعض الاوقات ویعود لأمناح منه وحاله
صلی الله علیه وسلم فی البرزخ کحاله فی الدنیا سوا و ازین تقریر
جواب ششم ظاهر شد که مراد از سمع معناد آنحضرت باشد و مراد از روح سمع
افاقه باشد از استغراق ملکوتیه و مشاهده ربانی پس وقتی که کسی بر آنحضرت
سلام گوید حضرت حق سبحانه و تعالی سلام آنحضرت را با زبور آنحضرت رساند
تا جواب سلام گویند و چون از جواب فارغ شود باز بعالم استغراق نشاء
مشغول گردد و جواب منعم آنکه تواند بود که مراد از روح احتیاج و سرور است

کلمه قول تعالی فزوج و دیمان فانه قهری فزوج بضم الزاء بمعنی الارتجاع
والترویس مراد از رد آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از سلام
سلام کوبیده فرجی و سروری حاصل می شود بواسطه دوست داشتن او سلام
پس باعث شود او را بر جواب سلام و جوابی شتم آنکه تواند بود که مراد
از روح رحمت باشد و روح بمعنی رحمت نیز آمده است پس معنوی اینست
که میرسانند ابتهالی رحمتی و ثوابی که حاصل شد از سلام سلام کوبیده و قد
وروی حدیث انس ان الصلوة تدخل علیه فی قبره صلی الله علیه
وسلم کایدخل علیکم الهوا یا و جواب نسیم آنکه تواند بود که مراد از
روح در حدیث منی ملکی است که موکل است برای تبلیغ سلام سلام
کوبیده کان بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنا بر آنکه جبرئیل علیه السلام را
نیز روح اطلاق می کنند کما قال الواقش اشرف الملائكة لسمی
آروا خابرین تعذر معنی رد روح بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم اینست
که میفرستد خدا تعالی بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم ملکی را که موکل

برای تبلیغ سلام بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم افضل الصلوات و اکمل
التسلیمات بد آنحضرت شیخ جمال الدین السیوطی رحمه الله علیه این
قسم نقل کرده وی گفت که روح پر فتوح سرور کائنات و خلاصه موجودات
علیه افضل الصلوات و اکمل التسلیمات اگر چه در اعلا علیین است
اما بیدین مطهر آنحضرت صلی الله علیه وسلم اتصال و تعلق دارد و شعاع
آن بر بدن مطهر او افتاده است و مثل آنکه آفتاب در آسمانست و
شعاع آن بر زمین افتاده است بواسطه آن اتصال سلام کسی که
نزدیک قبر منور آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم
سلام کوبیدی شنوند و جواب آن می کوبند و گفت که همچنین است حال سایر
ارواح مؤمنان خواه در جنت باشند خواه در آسمان و در جای دیگر عا اختلاف
الاقوال بیدنهای خود اتصال و تعلق دارند بواسطه آن سلام مسلمانان
می شنوند و مخاطب می شوند قوله یقولی الناس فی یوم القیامة اکثرهم
علی الصلوات یعنی رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت که نزدیکتر مردم

بمن در روز قیامت اکثر ایشانست بر من از روی صلوات یعنی کسی که
درود بر آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرستاده باشد در روز قیامت با حضرت
صلى الله عليه وسلم نزدیکتر خواهد بود اللهم اجعلني منهم الخليل من
ذکرت علی فانها ذکرت علی عندک فلم یصل علی یعنی رسول خدا
صلى الله عليه وسلم گفت بخیل کسی است که ذکر کرده شوم نزدیک او
پس درود نترسد اللهم صل علی جیدیک محمد والیه وسلم اللہوا
الصلوة علی فانها زکوة لکم یعنی رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت
بسیار گویند صلوات بر من پس بدرستی که صلوات بر من پاک است
در شمارا یعنی بواسطه صلوات گفتن بر من از گناه پاک می شوید ششم
انف رجل ذکرت عندک فلم یصل علی یعنی رسول خدا صلی الله علیه
وسلم گفت که خاک آلوده باد بینی کسی یعنی خوار و رسوا شود کسی که
ذکر کرده شوم نزدیک او یعنی نام مرا می شنود پس درود نترسد
بر من من ذکرت عندک فلیصل علی یعنی رسول خدا صلی الله علیه

گفت

خطی
۸

گفت که کسی که ذکر کرده شوم نزدیک او پس گوید درود فرستد بر من فانه
من صلی علی واحد صلی الله علیه و سلم عشر ایں بدرستی که شان طاعت
که هر که درود فرستد بر من یکبار صلوات فرستد بر وی خدا تعالی ده بار
من ذکر فی فلیصل علی رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت که هر که ذکر کند
مرا پس کوی صلوات فرستد بر من ان الله وملائکته یصلون سیدین
یبلغون عن ائمة السلام رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت که بدرستی
که خدا تعالی را فرشته است سیر کننده میرسانند مرا از امت من سلام
هر که بر من سلام گوید هر جا که باشد خواه در مشرق یا در مغرب فرشتهها
که مویزند برای رسانیدن سلام امت بر من سلام او را بر من میرسانند
اللهم صل و سلم علی جیدیک محمد والیه و سلم ذکرت انک انی
لعت جبرئیل فبشرنی فقال ان ربک یعول من صلی
علیک صلیت علیه و من سلم علیک سلمت علیه یعنی
رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت که بدرستی که من ملاقات کردم

جبرئیل علیه السلام را پس بشارت دادم او گفت که بد رستی که پروردگار تو
 بگوید کسی که صلوات گوید بر تو صلوات گویم بر او و کسی که سلام گوید بر تو
 سلام گویم بر او وَاللّٰهُ سَمِيْعٌ عَلِيْمٌ و سَلِّمْ عَلٰی عَبْدِكَ وَرَسُوْلِكَ مُحَمَّدٍ
وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَجَعَلْتُ اللّٰهَ شُكْرًا پس سجده کردم خدایتعالی را بجهت
 شکر یا رسول الله انی جعلت لك صلوة فی کلّ یوم یعنی ای بن کعب
 رضی الله عنه گفت ای رسول خدا بد رستی که من کرد ایندم هر ترا صلوات
 خود را همه آنکه یعنی بر تو صلوات بسیاری فرستم قال اِذَا تَلَفْتَنِيْ هَمَّكَ گفت
 که درین وقت کفایت کرده میشود هم ترا و قصد ترا یعنی چون بر من صلوات
 بسیاری فرستی پس مقصود تو حاصل خواهد شد تَلَفْتَنِيْ بِصِيْفَةٍ بِمَعْنَى مَعْنَى
 و او را در مفعول است مفعول اول ضمیر مستتر مخاطب است و مفعول دوم
 ممتنع است وَيَغْفِرُ ذُنُوبَكَ الْحَدِيثُ أَمْزِيْدُهُ شُدَّ كُنَاهُ تَوَمَّنْ صَلَّى عَلَيْ
وَاحِدَةً صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ عَشْرًا یعنی رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت که
 هر کس صلوات گوید بر من یکبار صلوات فرستد بروی خدا تعالی ده بار چاه

انزل

رسول صلی الله علیه و سلم ذات یومٍ وَالْبَشَرُ وَجِهَهُ ابُو طَلْحَةَ گفت که آمد
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم نزد یک مادر روزی و حال آنکه بشارت
 و آثار خوشحالی بود بر روی مبارک او فقال اِنَّهُ جَاءَنِيْ جَبْرَائِيْلُ فَقَالَ
اِنَّ نَبِيَّكَ يَقُوْلُ اِمَّا بِرَضِيْكَ يَا مُحَمَّدُ اِنَّهُ لَا يُصَلِّيْ عَلَيْكَ اَحَدٌ مِّنْ
اُمَّتِكَ اِلَّا اسَلَمْتُ عَلَيْهِ عَشْرًا پس گفت که بد رستی که پروردگار تو
 گوید که آیا راضی نمی باشی از ترا ای محمد اینکه شان اینست که صلوة و سلام
 نمی گوید بر تو یکی از ائمت تو مگر آنکه سلام گویم بروی ده سلام من صلی علی
وَاحِدَةً صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ عَشْرًا صَلُوَةٌ وَحَطَّتْ عَنْهُ عَشْرَ خَطِيْئَاتٍ
وَرَفَعَتْ لَهُ عَشْرَ رَجَائٍ و کتب که بهما عشر حسنات یعنی رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم گفت که کس که صلوات گوید بر من یک صلوات فرستد
 بروی خدای تعالی ده صلوات فرستد و محو کرده شود از وی ده گناه و بلند کرده
 شود برای او بسبب آن صلوات ده درجه و مرتبه من صلی علی النبی صلی الله
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَاحِدَةً صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَصَلَّى لَكَ سَبْعِيْنَ صَلُوَةً

اینست بر کسی که بشارت
 آنکه بر او صلوات
 گوید

الاصلیت علیه عسرا ولا یس علیک احد من امتك

یعنی هر صلوات فرستد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یک صلوات فرستد خدا
تعالی بروی و فرشته تکان او افتاد و صلوات گویند اللهم صل وسلم
على جليلك محمد وآله وصحبه أجمعين وكيفية الصلوات والسلام
عليه صلى الله عليه وسلم قد تقدم مصنف كفت كيفية صلوة والسلام
بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بتحقیق ذکر کرده شد قال علی رضی الله عنه کل
دعاء محبوب حتى يصلي على محمد صلى الله عليه وسلم وآل محمد يعني كنت ابر
المؤمنين على كرم الله وجهه ورضي الله عنه كره دعاءه وكرهه ودر پرده است یعنی مقبول
نیست تا آنکه صلوات گفته شود بر حضرت محمد صلی الله علیه وسلم و بر آل او
علیه وعلیهم الصلوة والسلام و عن عمر رضي الله تعالى عنه ان الدعاء
موقوف بين السماء والارض لا يصعد منه شيء حتى يصلي على
نبينا یعنی مرویست از امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه برستی که دعای
موقوفست میان آسمان و زمین بالا نگیرد و در ازان چیزی تا آنکه صلوات
فرستی بر پیغمبر خود صلی الله علیه وسلم و قال الشيخ ابو سليمان القاسمي

الله اعلم

خطی

رحمة الله عليه اذا سالت الله حاجة فابدء بالصلوة على النبي صلى الله
عليه وسلم شيخ ابو سليمان دارايفي كفت كروفتي كسوال ميكني خدايتعالی را چیزی
پس ابتدا کن بصلوات بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثم ادع بما شئت
ثم اختم بالصلوة عليه صلى الله عليه وسلم بعد ازان دعا کن بهر چه میخواهی
بعد ازان ختم کن بصلوات بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم فان الله يكرم
يقبل الصلواتين پس بدستی که خدایتعالی بکرم خود قبول میکند و صلوات را
وهو اکرم من ان يدع ما بينهما و حال آنکه خدایتعالی اکرم است از آنکه
ترک کند چیزی را که میان دو صلوات است و چون فضیلت صلوات مذکور
شد مصنف رحمة الله عليه كفت اللهم صل على محمد وعلى آل محمد
كما صليت على ابراهيم وعلى آل ابراهيم انك حميد مجيد اي خدا
درود فرست بر محمد و بر آل محمد چنانکه درود فرستادی بر ابراهیم و بر آل ابراهیم
بدستی که توفیق نشاکنده شده و بزرگوار اللهم ببارك على محمد وعلى آل
محمد كما باركت على ابراهيم وعلى آل ابراهيم انك حميد مجيد

و برکت و غیر کثیر فرست بر حضرت محمد صلی الله علیه و سلم و بر آل محمد صلی الله
علیه و سلم پس بدینچه که تویه ثنا گوینده بر خود و بزرگوار و توجیه و تشبیه
صلوة و سلام و برکت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بصلوة و سلام و برکت
حضرت ابراهیم علیه السلام مذکور است در تحت التحیات اللهم صل
علیه كلما ذکره الذکرون ای خدا درود فرست بر حضرت محمد صلی الله علیه
و سلم هر گاهی که ذکر کند او را ذکر کنند کان اللهم صل علیه كلما نفل عن
ذکره الغافلون ای خداوند درود فرست بر حضرت محمد صلی الله علیه و سلم
هر گاه که غافل شوند از ذکر او غافلان یعنی در جمیع اوقات بروحلات فرست
اللهم بحقه عندك ارفع عن المخلوق ما نزل بهم ای خدا برکت حق
او و شرف او که ثابت است نزدیک تو بر دار و رفع کن از خلق چیزی را که نازل شده
بایشان و لا تسلط علیهم من لا یوحهم کما شئت مکن بر ایشان کسی را
که حمت نمیکند ایشانرا فقد نزل بهم ما لا یرفعه غیرک پس تحقیق است
که فرود آمد بر ایشان چیزی که بر غیره اراد آنرا غیر تو و لا یدفعه سواک و دفع کن از ما

خداوند

خطی
۸

ثم و انه ما را بالکرم و بحمتک یا ارحم الراحمین شرح حصن الحصین ططاطط
در بیان شیخ پیر کامل حضرت سید جلال الدین قدس سره فرموده اند هر که از طاعت
و صلحا و سادات و شرفا بلا اذن پیر کامل خود را پیر گوید یا نه و پیر داند او مدعی
و کذاب و منفردی بین خراب خواهد بود چه این منصب موقوف است بشرط که
خدمت مشایخ متحقق بود و جان در رساله های بسیار بجای آورده و در دل
اندیشه اذن نگرداند و الا امثال این مردم پیران کامل اذن ندهند و اگر اذن دهند
پیران از جمله ناقصان باشند زیرا آنکه وقتی که آن خادم باندیشه اذن یافتن
خدمت در زد پس نادمی مراد نفس خود باشد نه خادمی مراد حق که آن استقامت
بر انواع طاعات و باید که آن پیر مخدوم نیز مادیون و مرخص از دیگر باشند تا حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بدان ای فرزند که این جمله از تقوی و توریع اهل
صفوات که بلا اذن صوفی کامل و عطا و نصیحت صوفی را قبول نیندازند و آن
ابلاغ الاغایة القرب زیرا آنکه و عطا شخصی را قبول کردن از برای بنای منگمانی
تخص و تصدیش بسیار باید نمود تا داخل نیاید زیرا آنکه این بنا نیست که بار دیگر

در بیان شیخ پیر کامل حضرت سید جلال الدین قدس سره فرموده اند هر که از طاعت و صلحا و سادات و شرفا بلا اذن پیر کامل خود را پیر گوید یا نه و پیر داند او مدعی و کذاب و منفردی بین خراب خواهد بود چه این منصب موقوف است بشرط که خدمت مشایخ متحقق بود و جان در رساله های بسیار بجای آورده و در دل اندیشه اذن نگرداند و الا امثال این مردم پیران کامل اذن ندهند و اگر اذن دهند پیران از جمله ناقصان باشند زیرا آنکه وقتی که آن خادم باندیشه اذن یافتن خدمت در زد پس نادمی مراد نفس خود باشد نه خادمی مراد حق که آن استقامت بر انواع طاعات و باید که آن پیر مخدوم نیز مادیون و مرخص از دیگر باشند تا حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بدان ای فرزند که این جمله از تقوی و توریع اهل صفوات که بلا اذن صوفی کامل و عطا و نصیحت صوفی را قبول نیندازند و آن ابلاغ الاغایة القرب زیرا آنکه و عطا شخصی را قبول کردن از برای بنای منگمانی تخص و تصدیش بسیار باید نمود تا داخل نیاید زیرا آنکه این بنا نیست که بار دیگر

آبادان نخواهد شد که در دار دنیا این بنا را مستقیم برابر با کرد موافق سنت محمد
مصطفی نجات یافت و هر که معوج و کثر بنا کرد مخالف سنت محمد مصطفی مملوک
ابدگشت پس اعتماد بر وعظ شخصی بیاید که آنرا تبرک و کرمادون گردانیده و مامون
از خطا و خلل دانسته باشد و این معنی میرمن است در کتب فقه منقح ما از فتوا
داون احکام اسلام و این عظام منع میفرماید تا عوام الناس را مملوک ابد
نگرداند و هم در رساله ملکیت آورده که خصایل پیر آنت که ریاضت با نوازع چون
ادای نوافل و قلة طعام و قلة اختلاط با مردم مکر مشورت و عطف گفتن و کثرت
صیام و کثرت صلوات نوافل و کثرت صدقات نوافل و کثرت صمت یعنی
خواهوش از سخنان بجز سخنان امر معروف و نهی منکر و باید که در خصایل
پیر محاسن آداب و مکارم آداب اخلاق نیز پیدا شده بوده مانند صبر و شکر
و توکل و یقین و سخاوت و قناعت و بذل مال و جاه و علم و تواضع و
انعام امور آخرت و صدق و اخلاص و شرم از خدا تعالی و استیجاب در امور دنیا
و باید که اخلاق ذمیه از باطن پیر بدررفته بود مانند کبر و عجب و بخل و حسد و

و حرص و درازی آئید در دنیا و باید که پیر در ظاهر بر انواع طاعات و عبادات چنان
جهد نمایند و محنت کشنده باشد که دیگران از بجز و جهد آن عبرت گیرند و ملامت
پیر کامل آنکه از کثرت جهد در انواع عبادات او را کلفتی و ملامتی پیدا نشود بل
هر چند تعبیدی بیشتر و روز لذات عبادت بیشتر باید و از کثرت انواع مجاهدات
عفاء قلب آنرا حاصل شده باشد تا بدان صفای کل و هر آیتی قرآن از تکلم حقیقی
شود چنانکه امیر المؤمنین علی رضی الله عنه فرموده اند که صل در زمان عبادت
خدا خود را از طریقته صفای قلبیه همان می بینم یعنی جزای آن نه خود را دانم و نه
خیر آنرا زیرا که صوفیه گاهی دانستن را بدیدن عبارت میکنند و این مبرهن است
گردیدن دیدار حقه کما حقه در دنیا جز افراد انبیا کسی دیگر از اولیا جایز نیست
بل ادعای آن که است از تفسیر و مضامین و تفسیر کواشیح باید دریافت پس صفت
در یافتن عظمت و جلال او را و تحیر در آن بدیدن تفسیر میکنند و استعراق در
بجای که نه خود را دانند و نه حق را رؤیت میدادند فهم من فهم پس در رساله ملکیت
آورده که امثال این موصوف مذکور پس مرا شاید زیر آنکه آنرا از احوال قربان

نصیب حاصل است سوال چون متراب از مردم رهند و اختلاط نورزند و با غیر حق
کار نورزند و با غیر حق کار ندارند و با حق تعالی مشغول بر دوام دارند پس مریدان
برای چه گیرند و با مریدان از برای چه آینهند جواب تا ضرورت بحکم من کتم علماً
العلم بلجام من التار چون انواع علوم قرآن ایشان را روزی شده بمضمون حکم
پیغمبر علیه السلام میخواهند که بگیران نیز رسانند و میخواهند که طریق حصول
حصول آن علم را نیز بر طالبان صادق نمایند تا مگر بعضی از و بهره مند گشته این
طریقه دیگری بنماید مگر آنکه تا بروزی قیامت مانند و مانند اجوران تابعان نیز او را
اجری باشد من غیر ان ینقص من اجورهم شیئاً کقول علیه الصلوة والسلام
من سن سنة فلداجرها واجر من عمل بها الا یوم القيمة من غیر ان ینقص من
اجرهم شیئاً کقول علیه الصلوة والسلام و من سن سنة سینه فعلیه وزراً
ووزر عمل بها الا یوم القيمة من غیر ان ینقص من اوزارهم شیئاً سوال چون او
برین است که من کتم علماً العلم بلجام من التار پس چرا صوفیه این علوم را بر خود
و عوام افشانی سازند و طریقه حصول او را بر فردی الا فردینی آدم نمایند جواب

بمضمون

بمضمون آنکه در این حدیث وارد است الا من غیو اهل پس صوفیه اهل را از نا اهل
می شناسند و با مردم نا اهل مخالفت ننمایند و از نا اهل بر منند چنانکه معانی روحی فرموده
که شیخ شیبای پیر او مدتی نه سال در خدمت غایبان بنمایانده بعد از آن چون در
طلب صادق دیده و املیت او را در یافته در صحبت خود راه داده در حقایق آرد
که هر فعلی از افعال لغزینیه که از عریه با صادر شود آنرا پیر باید دید زیرا آنکه مرید که غایب
پیر است پس پیر باید که مرید را اهل را در صحبت و مجالست خود راه ندهد و الا طغیان
او پیر باز کرده هم در دنیا و هم در دین پس از آنست که پیر آن سفیهان و دنیا جویان
و مبتدعان و مردم نفس پرست را در صحبت خود راه ندهد زیرا آنکه امثال این مردم
ان شجرت نیکر نبل به احکمت از و دانسته جای دیگر روند هنوز بدعت خود را رایج تر گردانند
پس پیر داخل و عید من سن سنتی فعلیه و زر من عمل بها الا یوم القيمة من غیر
ان ینقص من اوزارهم شیئاً کرد و دعوی بانه مندها من ذلک و هم در رساله
مکتبه آورده باید که پیر عالم باشد بعلم شریعت از فرائض و واجبات و سنن و نوافل
و انواع طاعات و انواع محرمات و مکروهات و مشابهاً و هم مریدان را باید که

در طریقت نیز عالم باشند با انواع معاملات و مجاهدات صوفیه و عالم باشد باحوال مریدان
از خیر و شر یعنی هر یک که فلان مرید از اوصاف ذمیه چون حق و کبر و حسد و عجب
و بخل و اوج بریاست و حبت مال و حبت شهوات چیز است او را از ان منع فرما
و عالم سازد ایضا هر یک که فلان مرید را قوت فهم حاصل شده است او باید در ترین مرتبه
صوفیه یا اوسط یا اعلا رسیده مادر خور فهم او تلقین نماید و چیزی گوید تا اگر بزرگواران
بنام خدا سخنان اهل الله را یک نگاه بگردم نا اهل نشان دهد بقیقت سخن
نا رسیده با نامی در افتد و وبال او نماید و کرد و من غیر آن بقصص من و زبیر شیخ
و باید که نیز سیر در علوم و افره باشد از علوم دینی و هر چه می بخواهد از علم او
بقوت آن از فضیلت نکا پدید آید که در حقیقت و معرفت نیز عالم باشد ^{مکاشفات}
و مشاهدات و معاینات را تا او را از فنا تر بقا حاصل کرده باشد آن هنگام
مرقی مریدان سالکان خواهد آمد و الا در رساله مکتبه آورده دیگر از شرایط
آنکه رحم کننده و صبر کننده و حلیم باشد غیر درشت خوی و غیر بسیار خوری و غیر بسرها
و ترش روی و غیر کرده در بازار نماز عوارف المعارف آورده که حضرت رسول

صالح

صالح الله علیه و سلم فرموده که الله تعالی دشمن میدارد دو کس را یکی آنکه خنده زده
بنا عجب باشد و دوم که در غه بی حاصل اول میدانند و بایکدیگر از بسیاری خنده او پیا
میکنند که او را هیچ غمی نیست نعوذ بالله منها من مظننه فاسد بهم و از ان خبر
ندارند که صوفیه حقان پیر از بهوم اند بهم از انست که شب و روز در گریه و سوزی
می باشد ای عزیز از فضیلت و جلال و حماقت این ایام باید دریافت که و اثر کوش
از ان خدا گرفته اند زیرا آنکه و هم در رساله مکتبه آورده باید که پیر جامع دنیا و محبت
زیقت دنیا و طالب جاه مریدان پسر بوده کوی نباشد و باید که با مریدان مشفق
و مریدان باشد همچنانکه رسول الله صلی الله علیه و سلم مشفق و مهربان بود با اصحاب
خود پس چون آنکه صوفی باشد باین اوصاف او خلیفه رسول خدا باشد و ^{است} واجب
بر مریدان اطاعت او و در رساله غجد و انیه آورده که مراد از شفقت شفقت
حقیقی است نه شفقت عاده ^{شفقت عاده آنست که با کولات و ملبوسات}
و مشروبات و محصولات دنیاوی کسی را بهره مند سازی این شفقت
در کفار نیز موجود است اما شفقت حقیقی آنکه شخصی را از عذاب آخرت

نجات بخش یعنی از عصیان و طغیان باز آوری تا از عذاب نگاه کرده آید پس
 بر راباید که شغفت و زبیده مریدانرا از نگاه باز دارد و ظاهر او باطن است و او علانیه
 و دایم الاوقات دست بد عابد رکاه حق جل و علا بر داشته بالا دارد که اگر می
 و اتباع مارا از عصیان و طغیان نگه دارد و بر جاده شرع استقامت ثبات
 بخش آسایش یارب العالمین تمت در پیمان توبه بدان ای فرزند توبه چهار نوع است
 اول توبه عوام یعنی خود را از جهل نارسا و دور گرداند و پاک سازد و نفس را از مخالفت
 شریعت و یا به عتی از به عقها و مکروه و یا بعد مستقیم گرداند بر انواع طاعت مفروضه
 و نافله تا اگر زره از ظاهر مخالف شریعت بگردد اگر ترک کند و در طلب ظاهر کرد و بهر
 بران صاحب کشف اطوار و انوار صاحب کرامت باشد از اسالک بدینی و رفته راه
 یقین و صوفی خانه نباید دانست بل تابع شیطان باید دید او را اگر چه صوفی و متدین
 بودی او را بعد از اظهار مخالفت شریعت و بعد از حصول بدعت که ورته در باطن پیدا شدی
 تا در بید در یافته که بسیار این که درت همان امر نامرضیه است بعد از آن تائب
 و نیک نام شوی و چون بسبب آن طغیان که ورته در باطن او پیدا شود پس باید است

اکصای

کصفای باطن او از شیطان است زیرا آنکه صفای شیطان با وجود عصیان و طغیان بر
 جای می باشد نعوذ بالله من ذلک چنانکه در زمان ابو زبیر بطلای قدس سره شخصی
 مشتهر با انواع کشف و کرامات بوده چون ابو زبیر زیارت او پیش آمده دیده که آب
 دهن را بجایب قبله انداخت سلام نکرده برگشته و گفته این شخص بر قرآن ادبی از ادب
 شرع مضرت و لایب رانته بهر چه یافته از کشف و کرامت آنرا مگر استدر اراج
 خواندنی و صفای شیطان باید دانست نوع دوم توبه خواص یعنی از پندار عبادت
 و غرور بر طاعت و عبادت خود توبه کند و همچنین از کشف کرامت توبه کند یعنی از
 کشف و کرامت در گذرد و بدان ملتفت و خوش و خرم گردد تا اگر شخصی در ادب
 عبادات پنداری پیدا کند پنداری او را بهلاکت رساند اگر شخصی در کشف و کرامت
 غرور ورزد آن غرور او را بفضالت رساند نوع سیم توبه خاص از عقیده شدن
 خلاست یعنی هر چه پیش ازین عقیده و ملتفت می شد بجز خدا تعالی اکنون آن همه را
 در نظر نیارد و نه پند آنرا مگر مظاهر و محالی حق تعالی دانند نوع چهارم توبه خاص از نقص
 و از خودی خود است یعنی چون سالک استغراق خود را نداند آن وقت حق عجاب اگر باشد

در وقت بسیار در نفس خود حاصل شده آنرا کارها وقت
 و نه استیانتی که در زمان استغراق



میان طالب و مطلوب که العلم حجاب الاکبر اشارت بر آنست پس باید که
 سلک این نوع دانشی تو به کند توجه تمام نماید بدانکه ازین قید برهد
 و اصلی مطلق گردد بدان ای فرزند که چون طالب سلک در توبه و تزکیه
 و تصفیه ثابت قدم آید پس پیر را باید که مناسب حال او ذکر تلقین
 کند و اندر خورادراک او ملاحظه فرماید یعنی پیر چنان باید که استعداد
 هر مرید در یافته ملاحظه تلقین کند و الا بیگنا گاه ملاحظه کاملان
 بناقصان تلقین فرماید بجز تلقین گمراه پیران گردد و او بسبب
 اضلال آمده خود نیز ضال خواهد شد تعوذ بالله من الاضلال والارتداد
 نکته ششم در بعضی از کار متد اوله بدان ای فرزند اول پیر را باید که
 مریدانرا از ذکر آب و طعام آگاه سازد که الاسم الواحد است در جان
 هر مضغ و هر شرب در دل دارد تا چون مضغ و شرب او با حضور باشد
 آن فرورفته در درون او نور گردد و باید که طعام را بسیار نجاید و الله
 لغت را اول بار بیطرف راست برد بعد چکبورد بعد فرود برد شاید

باید

آب نیز باید که به دم بخورد و در هر بار در من نهادن تسمیه بگوید و در من
 برداشتن الحمد لله گوید و اگر این ادب در اکل و شرب نگاه ندارد ماکولاً
 و مشروبات او درون او را سیاه گرداند و غفلت و غافلی پیش آورد و
 که ذکر در هیچ وقت به وضو نباشد و اگر فراغت به وضو نیاید تیمم بجا آورد
 یا کسی نیز اگر ان الله طیب یحب الطیب وارد است و ایضا الوضوء
سلاح المؤمنین وارد است و این جمله آداب و از جمله تعظیم مذکور است
 و الا واجب و لازم بر ذاکر آنکه تا چار لیلاً و نه روزگامشیا و روکوبانوما و یقظانما
 حدثاً و طهاره اگر چه جنب باشد هم از دست ندهد چه کمال کبر یا بیستغنا
 بلکه تعالی اقتضا دارد که اگر طالب یک نفس را عمداً از یاد خالی گرداند وی چهل
 نفس او را از یاد خالی پساند و از یاد خود محروم گرداند و اگر یک روز تکامل نماید
 وی چهل روز او را از در خود پس اندازد و یا خودش روزی نگرداند نعوذ
 بالله من ذالک پس باید که چار تا چار از دست ندهد تا مرد و در ذکر فی الغسل
 چون پیر دید بفرست دریافت که طالب درین صادق است پس باید که او را

اسم ذات که جامع جمیع اسماء صفات است تلقین نماید و طریقه او معلوم
گرداند و باید که ابتدای ذکر از فرو و ذناف کند که ابتدای خروج نفس است تا هیچ
جزوی از اجزای او هم خالی از ذکر نباشد دیگر با قوت گوید و قوت فارق است
میان عادت و عبادت همچنین قوت آمد و حال نیز از حرارت قوت پیدا
می شود و چون در حرارت درون مستولی شده باشد هر چه آرایش باشد سوخته
و که اخته گردد پس باطن مضمنا گردد و چون صفا پذیرد بلا بد حال روز نماید و باید
که چون هر چه اسم ذات را در دل بگوید در مدتی این هشت چیز از دست نهد
بام ص م ت ش م و باید که اسم ذات صفتی از صفات نیز تلقین کند چنانکه
س ب ع زیرا آنکه گاهی ملاحظه عبرتات صفات کند که با اسم ذات گفته شود
بنده الصفات الثلثة اولى ما یلقن به الطالب و لهذا این را مقدمه اول
میکویند باید که طالب درین شغل خود را اسیر قبضه قدیم داند چنانکه در ازل
او را بر ایجاب خود دستی نبود اکنون نیز بر قیام مستی خود دست ندارد پس
قائم ب اسم ذات که جامع جمیع اسماء صفات است مع آثار هم داند فهم من فهم

موازان

بعد از آن چون درین صفات استقرار یافته و ثمره ازان حاصل کرده شد صفت
دیگر تلقین کند که این حروف مقطعات اشارت بدانست شب و وقح ن
ش و این را مقدمه دوم گویند بعد ازان چون مدتی درین شغل کرده شد و نصیب
ازین یافته شد بعضی را از مغفوفات تلقین کند که این حروف اشارت بدانست
ی و ع و ک فل فل و این را مقدمه سیم گویند در یاد که دقیقه
لطیف الالطف پس دقیقه است اصرا از حلول و اتحاد باید کرد پس ما لها
معه باید و بلا اتصال و بلا انفصال بندهما بکث عمل روشن نمیکرد و الله
یهدی من یشاء لای اصرار مستقیم این دقیقه را ندانند جزیران و حد
که همیشه خود را استغراق دیده اند در هیچ اوان و زمان آن پر دراخته اند بعد
از آن چون خاصیت این اذکار بر مرید تجلی کرده باشد و انوار مالتقین به ظاهر
گردد تجلیات الهی بر وی نماید اسرار ملکوت و جبروت و لاصوت و ابرا
روشن شود آنگاه تربیت دیگر او را رو نماید که درون باطین او باشد و در آن دریا
زرف مستغرق ماند و آن ترتیب اذکار چنین است بسبب مع رب طبع

فوق و این مقدمه چهارم گویند باید که نزول و عروج را درین اذکار نگاه دار
 در یاد که این اذکار خفی بوده اند و اگر حلی خواهد بنفی و اثبات شغل نماید بطریق
 که مرتب مستقبل قبله نشیند و رکی کیماس پای چپ را در میان ایهام
 و شبانه پای راست منزه بگیرد که آن رکعت مار بطور عروق با قلب است
 بحرارت در قلب پدید آید بعده باطن دست راست را بران راست بنهد
 که بجای که رؤس اصابع اندکی از زانو بگذرانند باشد و زانو را نیز بر رؤس اصابع
 گیرنده باشد و باطن انگشتان دست راست را طولاً بگذارد بعده لارا از جانب
 چپا کشیده سر را بجانب راست رساند و از اینجا سر را بالا گیرد و وقتی که اگر
 نظر کردی آسمان را بید آنجا که تمام کند بعد از آن بشرط تمام اللّٰه را
 بر دل زنده در حال ذکر چشمان بر هم خوابانیده بود و باید که باردهم محمد الرسول
 الله را همراه کند و اگر شوق تغلب نمود کردن میسر شد با کینست بقدر بر این
 طریق عامل کرد بعده ساعتی سر فرو و افکنده مشغول گردد باز اللّٰه را
 بر زبان راند از دستا بر دل زند این را از اول پیشتر گوید حتی لا مکان با

سر فرو افکنده نشیند بعده کلّمه را از جانب چپ بر دل زند این را از آن پیشتر
 بر زبان راند حتی لا مکان تا شوق و حرارت دهند ملاحظه در اول لا مقصود
اللّٰه یا المطلوب اللّٰه یا لا موجود اللّٰه اند خور فهم طالب ملاحظه
 نماید و در تکرار انت المقصود ملاحظه نماید و در ثالث انت الهادی انت
 التمشیک یا انت الموجود ملاحظه دارد و دیگر رکعت راست لا و بر کتف
 چپ لازمه و درین آواز زبنت نماید کلّمه او را عبادت از احدیت دانند این را
 از سلسله فرود سینه میگرد دیگر از خلاصه معقول خواجگان چپیت باید که
 اسم ذات را چهار بار در یک نفس مکرر دارد و سپس انفس و زرد در مکرر
 ملاحظه دیگر و زرد ال راه اض راه ی ال راه ان اطری ال لاه شاه
 وی ال لاه مع نزول و عروج ندارد پس درین ملاحظه خود را بمحینه او تا بود
 داند چنانکه در قدم بود چه و عین مشغول باشد یعنی عین مقدار در عین مطلق
 محویندگان الله ولم یکن معه شیء وهو الان کلّ کان دیگر ذکر چهار ضربی
 در تفریق و اثبات باید که کلّمه لا اله الا الله از جانب چپ کشد و بجانب چپ رساند و مقصدی

از آن قدر کند که ضربات ثلثه در یکدم در آید و بکلمه اللا الله ضرب چهارم بر دل زند
 و هر چند طاقش باشد در یکدم بگوید ضربات ثلثه در کلمه لا اله الا الله اشارت است
 بر اثبات خطه رحمان ضرب اول بر زانوی چپ اشارت بر نفع خطه ملکی بر دوش
 راست مجلس فرشته کاتبه خیر است ضرب چهارم بر فضای دل بکلمه اللا الله
 اشارت بر اثبات ذات پاک حق سبحانه و تعالی بدانکه در نفعی خط است ملاحظه
 تفرقه باطن هست و مقصود کلی جمعیت حضور است پس هر چند لفظ کلی بمتین
 فرمایند نفعی همه خطرات یکبارگی حاصل شوند در کلمه مثل لا معبود الا الله مقصود یا لا
 مطلوب یا لا موجود ملاحظه اهل وحدت بهمین لا موجود رفته اند در کلمه
اللا الله جز ذات پاک حق ملاحظه فوت نکند که مقصود نفعی غیر در ملاحظه است
 و اگر بیشتر شغلی باشد یا فارسی یا هندی و غیره الک بر زبان او بمتین فرماید دیگر
 با نفاظ هندی اشارت چنانکه از حضرت پیر دستگیر باین فیه رسیده اول آنکه
 آهی می کرد وقت سحرده هزار بار آسمان بگماشته یاد آرد صاحب کشف قلوب
 کرده و اگر در خنی بپس انفاس در زود تا شیه تمام دارد دیگر چهار ضرب ازین جنس از

زانوی

زانوی چپ بگتف راست آهی می و از آنجا بر دل زند آهین می اگر با حضور گوید نفعی
 و وجود دست دهد بدان آیی فرزند که طریقه این حضور را این اذکار از زبان شیخ کامل
 که ما ذون و مرتضی از دیگر باشد باید دید و از او باید طلب کرد تا بمقصود برسد و الا
 بصورت خود شخصی هزار سال جهد نماید حاصل رونم نماید بل خوف و خطر ایمان روی
 آرد که قول من قال خیالات نادان خلوت نشین بهم برزند عاقبت کفر دین باشد
 چنانکه در رساله مکیه آورده چون شیطان جاهل را در گوش نشین و صفوت
 اندیشی باید و خنده گاهی بسیار روش دیهای بد شمار نماید بقصه آنکه ایمان او را
 از خواهم برود و بسبب ایمان پیشتری از عوام در بود پس ملعون آن جاهل
 با نوع فریب و مکر فریفته گرداند چنانکه گاهی او را از اشیاء مغایبات آگاه گرداند
 که فلان کس را فرزند نرینه و فلان امر ک و فلان ارجیات و فلان اسود و فلان از زبان
 و فلان وقت راحت چون باران و غیره و فلان وقت زحمت چون لشکر و غیره خود
 رسیده و گاهی خراج پیر کثیر را برده باشد و این کلاب بهشت است و دیو پیری را بصورت
 زیبا نماید که حوران بهشتی بر تو آمده اند و بر آقما و ^{نمایند} ~~بلاست~~ پر نعمت بنماید که مبارک

بهشت از آن نور است و امتثال بیل هر اطو و زخ نماید که ازان بگفته شیخ و بر بهشت
 رسیده و پلید برهای آدمی همچون طعام بهشت نموده نموده بر و بخوراند و امتثال
 عرشه استخفی را بدو نماید و آن ملعون بر بالای آن تخت خوب جلوه دهد که من
 خدایم ترا با خدای ملاقات افتاد پس کار تو از صبر موسی صلوات الله علیه
 برگشته که وی سوال کرد دیدار نیافت و ترابی طلب دیدار دادم و نیز آن ملعون
 میگوید پیش از عطا دور باش که ایشان از احوال تو با خبر نیستند فال حاصل آن
 ملعون او را استاد و معلم کرد و با انواع الماد و ضلالت آن جاهل را مستغرق
 کرد اند و کافر وی ایمان سازد نعوذ بالله من الکفر بعله الا ایمان و مشایخ
 ازینجا فرموده اند که من لا شیخ له فال شیطان شیخه این را در باب کسی فرمود
 اند که بی اذن پیر کامل گوشه نشینی و صفوت اندیشی و درویشی و پیری گزینند
 پس پیر و پیشوای او شیطان گردد و او را گمراه سازد و بی راه گرداند و بعضی از
 جهل این نقل مشایخ را حجت می آرند بر فرض بودن پیر عوام را مردم محض غلط فهمند
 زیرا که هر اد ازین کسی است که پیر در راه درویشی رود البته هلاکت یابد و هر که در راه

روز

درویش غیر و دیر گرفتار بر و لازم نیست کما مر الله تعالی جلا مؤمنین و مؤمنات
 بر جاده شریعت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بنایا بختد و با ایمان دارد و با ایمان
 بر آیین یاربت العالمین

دانی جهاز فاطمه بالشت چادر بورد
 کاسه نعلین هم مسواک سنک آسیا
 چادر بهشت یا پیش قدم پیوند بر تو ای شیخ بهشت پیوند بود که حضرت
 کاسه نعلین را حضرت بی بی پوشیده بودند ۱۲
 مسواک به نسبت مبارک خود گرفتند ۱۲
 سنک آسیا برکت مبارک حضرت
 پیغام علیه السلام بر
 داشته بودند ۱۲
 فکر البی صلی الله علیه و سلم
 ان القرآن ظهر او بطناً
 و بطنه بطناً الاسبعة
 البطن ۱۲

در بیان اربعین و جریق آن ای مسکاهان راه طریقه گاه بنگاه نگاهدارید که
 نفس در روح در خاکدان یک رنگ شده است و کارم که نیست که در یافتن
 تواند بایکدیکر پرده اندازند و معتاد هر از پرده ظلمات و نورانی از ظهورشان ظاهر
 آمدند که اصل از عقل و فکر و فهم کسی تمیز کردن نتواند مگر ریاضت

بِاللَّهِ اخْتِيَارًا كَيْفَ يَجِدُ كَمَا وَارَدَاتِ بَاطِنٍ وَارَدَ كَرْدَنَ خَلْقًا وَرُفُوعًا نَوْرًا
دَر رُوحَانًا مَسْلُوبًا شُونَد بَعْدَهُ تَجَلِّيَاتِ رُوحَانًا وَرَبُّنَا ظَاهِرًا خَوَاهِدَ كَشْتِ
از كَشْفِ مَبْنِي خَوَاهِدَ شَفِّ وَدَر بِنِ طَرِيقِ دُو چِز بِرُخُودِ لَازِمِ كِرْدَنِ اَنكَ خَلُوتِ
وَ عَزَلَتِ مَبْتَدَاً اَوَّلَ خَرَقَةٍ فَقَرَّكَ الدُّنْيَا رَاسَ كُلِّ عِبَادَةٍ بِمُوشِدِ
دُو مِ تَوَشُّهُ صَبْرًا اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الصّٰبِرِيْنَ بِمِشِ كِرْدَنِ بَعْدَهُ بِرِنِ سَبِيْلِ
قَدَمِ نَبِيٍّ اَعْدَمِ وَ عَمْرُكَ بِهَمَّ حَالِ بَا قَدَمِ بُوْدُنِ تَوَاةً وَ اَزْخَرَاتِ لَاطِيفِ
وَ شَهْوَتِ نَفْسَانِ مَثَلِ كَبْرِ وَ كَيْفِيَّةِ وَ حِدِّ وَ بَغْضِ وَ هَوَا وَ حَرَصِ وَ شُكْرِ
وَ شَكَائِ وَ مَدْحِ وَ ذَمِّ مَحْتَرَبَةً كَمَا اِيْنَهَا اَز عَمْرٍ دُنْيَا اِنَّ حُبَّ الدُّنْيَا
رَاسَ كُلِّ خَطِيئَةٍ چُونِ رَاسِ كُلِّ رَاسِ اِيْنِ نَسَبِ نَاشِدِ چِنْدِيْنِ رُكُوْنَايِ
وَ قَتِي كَرَفَاتِ دُنْيَا بَشَدِ دَلْمُوَاهِ اَكْلِ وَ شَرَبِ وَ جَا مَعَه وَ جَا لِيْكَاهِ وَ تَن
پَرُوْرَ حَاصِلِ شُوْدِ مَرَكَاةِ كَرَجِدِ رَا قُوْتِ شَدِ خُوْنِ مَسْفُوْحِ نَالِبِ شَدِ شَهْوَا
وَ لَذَاتِ نَفْسَانِي وَ خَطَرَاتِ لَاطِيفِ وَ شَيْطَانِ وَ خَوَابِ شَفَلَتِ وَ مَرَا قَتِ
وَ سِرِّ كَشْفِ وَ بَدِّ مَلاَحِظَةِ مَوْسِرَانِ اَز كَرَبَا اِيْتِيَارِ خِيْرَتِ مَدْحِ سَجَانِ وَ تَعَالِي

اِيْنِ

اِيْنِ خَلْقًا وَ ذَلَّلَهَا وَ ذَلَّلَهَا وَ مَمَّا وَ خِيَالًا وَ جِهًا وَ خَفِيًّا نَكَاةً اَرَدَ وَ قَتِي كَرَبَا لِكِ
خَلُوتِ وَ عَزَلَتِ اِيْتِيَارِ كُنْدِ بَا يَدِ كَرَجِدِ چِزِ بِرُخُودِ لَازِمِ كِرْدَنِ مَحَارِبِ وَ مَبْتَدَاً
وَ مَوَاعِظَ وَ مَلاَحِظَةَ وَ مَرَا قَبَةَ زِيْرَا كَرَبَا اِيْنِ رَاةً نِيْسَتِ جَلْمَ اَرَبَعِيْنَ بَا
اِيْنِ عِنْوَانِ كَشْدِ حَقِّ تَعَالِي كَرَمِ وَ بَعْضِ خُوِيْشِ دَر عَرَفَانَ اَوْرَا مَكْشُوْفِ
كِرْدَانِ دَر پَسَا يَر اَرَبَعِيْنَ صَوْمِ تَرَكِ نَدِهْدِ كَرَفَا يَدَةُ عَزَلَتِ كَمَا بِمَنْغِي دَر صَوْمِ
وَ فِضَائِلِ صَوْمِ رَا شَرِيْعَتِ وَ طَرِيْقَتِ دَر رِيَا بَدِ خَيْرَتِ اِمَامِ جَعْفَرِ صَادِقِ رَضِيَ
عَنْهُ رَوَا يَتِ مِيْكَنَدِ اَز رَسُوْلِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ حَكَايَةَ عَنِ اللّٰهِ تَعَالَى
يَا اَحْمَدُ بَعْرَتِ وَ جَلَالِ مَا اَوْلَى عِبَادَةَ الْعِبَادِ تَوْبَتِهِمْ وَ قُوْبَتِهِمْ اِلَّا الصُّوْمُ
وَ الْجَمُوْعُ فَرْمَانَ شَدَا ي اَحْمَدِ مِيْجِ عِبَادَتِ بِخَيْرَتِ مَا بَزُرْ كَرْتَر اَز رُوْرَةَ
دَر بِنِ رِيَا ضَتِ نَفْسِ شَيْطَانِي مَقْرُوْرَ كِرْدَنِ رِيَا سَتِ وَ مَجَاهِدَةَ وَ مَشَاهِدَةَ
وَ سَخَاوَتِ وَ كَرَامَتِ وَ اَشْتِنَائِي وَ رُوْ شِنَائِي حَاصِلِ شُوْدِ نُوْرِ حَلَّتِ عِلْمِ
بَاطِنِ مَكْشُوْفِ بُوْدِ وَ صَفَتِ جَسْمَانِ رُوحَانِي رَحْمَانِي شُوْدِ صَوْمِ وَ صَلَوَاتِ كِرْدَنِ
اَهْلِ طَرِيْقَتِ چَشْمِ اَز حَرَامِ وَ بَا زْدِ اَشْتِنِ كُوْشِ اَز تَا مَشْرُوْعِ كَلَامِ ذِكَاةِ

و نكاح و داشتن زبان از زیاده گفتن و محافطت دل از خصرات لایق
گذشتن اذا صمت فليصم معك و بعرك و اسانك كسى كه این چنین
صوم دارد اگر اکل و شرب و مباشرت کند در طریقه صایم باشد بزرگتر است
پست روزه که بنان آب خوردن دارد آن صوم دوامست نه صوم فطاری
قال علیه الصلوة والسلام من صام الذمرا لا صام و لا افطر فضایل
صوم در حدیث قدسی نیز وارد است که الصوم لى وانا اجزى به و صوم
خواه چند بغدادی رحمة الله علیه میفرماید که الصوم نصف الطریقت و کما
دیگر می فرماید که الجوع طعام فى الارض پس ساک را باید که در ایام
روزه شریعت و طریقت یکجا بدارد و لیکن در شریعت افطار باشد
و در روزه طریقت انفصال نبود چنانچه حضرت رسالت پناه فرموده اند
اجعوا بطونکم و اطعوا اکبادکم و اعزوا اجنادکم لعل فکونکم
نزی الله عیاناً صوم خلوتخانه محبت است هم که محبت را پرورش
داد البته محبوب شد آنچه فضایل صوم بود بیان افتاده سند اربعین

در ایام

در یاد من اخلص الله اربعین صباحاً ظهرت له بتابع الحكمة من قلبه
على اللسانه عجب ستر است تمامی موجودات را در لوحه کن فیکون موجود
ساخته مکران نزا در چهله برداشت که خمرت طینته آدم بیدای اربعین
صباحاً چاکر که علامتشان القدر است در باب او و لقد کرمنا بنی آدم
وارد است ساک را باید که سه اربعین را بر خود لازم کند و چهل اربعین را
یک اربعین هر اربعین را چند عشرت تغیر دادن صوم از وضعی بوضعی غیر خود
لازم کند تا نفس بیک وصف قرار نگیرد و عادت پذیر نگردد و اگر از عادت
اعادت نکند و بیک حال گذارد کار او بر هم زند نعوذ بالله منها
و سه اربعین را و صد پست اربعین میشود سه سینه و شمر آن سینه ده پست
چهار ماه جمعیت اگر کسی در راه حق ایستد ریاضت و محنت نکند و محنت
زند محض ثمره غیر ششایی و نتیجه بی حیاتی است این در ورش چو رش سیره
سال هفت ماه در کوهستان قلعه خبازه بعنوان مسطور ریاضت کشند
بعد ذلک از پرده غیب لاریب ندای رسیده که ازین کوهستان بدر شود در

کواکب سرد است سلام کن تا بتان که مر آن حکم بجای آوردیم تا هر خاص و عام را
معلوم باشد طریق سنة اربعین و کیفیت عمل در تحت هر عشره عنا التفصیل فیها
خواهد افتاد سنة اربعین اول در یابد در عشره اول صوم معتاد اختیار کند
افطار بخلاف نفس بکند یعنی هر چه خودش کند نه به و بگوشتمال ریاضت یا عیال
کرداند تمام روز در در او را ابرار و اختیار و تمام شب در ذکر لا اله الا الله
مشغول باشد هیچ گاهی برضای او نکند و در پیکار نماند تا آنکه از عادت قدیم
اعادت نکند در عشره دوم صوم داوودی نگاه دارد که یک روز خور دو یک
روز نخورد باین سنة نفس را عاجز بپا نه و مشغولی عشره مذکور نگاه دارد
در عشره سوم وظیفه حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه نگاه دارد و لازم است
که در روز یک شب نخورد و دویم شب افطار کند عمل مسطور نگاه دارد در عشره
چهارم صوم دوام دارد که تعلیل طعام بدین صورت کند گویا که مرد صد و شتاد
درم غله میخورد و وقتی که آفتاب در جدی آید اول روز یک عدد درم کم کند
مثل جمله خوراک وقت افطار یک یک درم بکند در میان شش ماه گذشته

غمانه

خواهد شد جدی در کوه حوت حجل ثور چو ز او در اول روز سلطان نمای مرتب خواهد
شد اگر کسی بدین نوع عمل کند او را شویخس نرسد بلکه قوت پیدا خواهد شد
شعبه که یک درم آخر غله ترک دهد در آن شب منت قبح آب را جوشاند تا یک
قبح باشد یعنی بماند آن آب بخورد چون خواهد که اربعین طی کند تواند اگر مصلحت
افتد تمام عمر هیچ نخورد میل تر آید اگر محض سیاحت نفس کردن خواهد چنانچه
غله از جدی کم کرده بود همان سنة از اول سلطان زیاده کند روز جدی همان
روز غله خواهد رسید باین حساب در سال نه اربعین میشود بعد یک اربعین
برین طور کشد صد و شتاد درم را قسمت کند هر روز یک قسمت کم کند تا
بیت روز بازم روز یک قسمت زیاده کند تا در آخر اربعین بمعتاد رسد
اگر بفکر دقیق وقت کند از گذشتن روز زیاده کردن غله پسال خوردن ارزشش ما
پیش نیست درین عشره بعمل دعوت و اذکار و مشغولی نماید سنة اربعین
دویم در یابد در عشره اول مقدار یک خوردنی بخورد آن مقدار یک غلوه
خاک زرد راست کند دایم بوزن آن بخورد و هر روز از آن غلوه بر دیوار یک خط

کت مقدار سه کت با چهار کت نه ازین زیاد و نه ازین کم دین عشره بمشغولی عشره
 چهارم اربعین اول مواظبت نماید و در عشره دویم دایم صایم باشد و خوردنی
 توضع دیگر قرار دهد خاک از دیوار و تر کرده بوزن بقیه غلوه مذکور بسیار خوردنی
 بوزن آن کید چون خشک شود بوزن آن دیگر کل ترکیه و علی بنه الیاس نماید
 غله بگذارد چنانچه احتیاط نماید که در پنج اربعین خوردنی تمام شود و در پنج اربعین
 بمعتاد رسد و عمل مذکور نیز نگاه دارد و در عشره سیوم مدام صوم اختیار کند
 خوردنی را بوزن چوب تربستان چون آن چوب خشک شود و وزن آن را دیگر
 کید در پنج اربعین غله تمام شود باز بتدریج اربعین بمعتاد در پانزده دین
عشره مشرب شطار و ادکار عمل نماید و در عشره چهارم اول روز وقت
 افطار تکلف طعام بخورد و لقمه های خود بشمارد که بچند لقمه میترشد در پنج
 اربعین بحساب مذکور غله کت الف در پنج اربعین بهمان دستور رساند بمشغولی
 شطار و ادکار نگاهد کور عمل نماید سنه اربعین در پانزده عشره اول دایم صایم
 بیشه معذاری که غله در آخر روز اربعین دویم خوردن و از آن دو چندان پیشتر خورد

غله

و غله بگذارد و باین عنوان خلوت کند و درین مشغولی مشرب شطار و ادکار
 لازم دارد در عشره دویم دایم صایم باشد در آن عشره شیر می خورد و درین عشره
 بجای شیر جغرات بستاند و آن جغرات را بنده تا تمامی آب برود و آن جغرات
 بخورد و درین عشره مشغولی در شته الحقی کند در عشره سیوم دایم صایم باشد
 وقت افطار آن جغرات معتاد را قدری کم کند و در تمام عشره تمام متروک
 شود معذاری که جغرات کم کند آن مقدار آب در آن اندازد و ایماناً تا آخر روز
 آب مانند درین عشره مشغولی مذکور نگاه دارد در عشره چهارم صایم عمل کند
 بطریقی که در شکل مرقوم است ارقام در خانه های شکل مرقوم اند اعداد ایام
 طی اند و صف و علامات صوم فرد است و در وقت افطار همان قدر آب که
 مذکور است بخور شاییده و خنک بپاشند درین عشره هر چه پیشتر در مشغولی نماید

۵	۳	۳	۴
۵	۷	۱	۱۴
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴
۱۶	۱۷	۱۸	۱۹
۲۱	۲۰	۱۳	۲۴
۲۶	۲۷	۲۵	۳۰
۳۱	۳۰	۳۰	۳۴
۳۶	۳۵	۳۵	۳۹

شکل اینست

ایضا در بیان ذکر و سپهر گوید

و هم ازین جمله است وصیت که در باب اختصار سلوک فرموده اند که پیش
می باید که یک از خلوات نکرده را که نزد احاطه مشایخ طبقات سلسله شریفه رسد
عبدروسیه معتز است که اختیار نماید از آن یکی خلوت سه روزه است و شنبه
و پنجشنبه و جمعه درین سه روزی باید که در گوشه نشیند که هیچ کس او را
و او بچکس را نبیند و از برای اکل و شرب بعد از عشا یک وقت تعیین
نماید از اوقات شب و در غیر آن وقت هیچ چیز نخورد و نیاتش مده و از نظر
کردن بجز محرمات اجتناب واجب داند و در این مذکر مشغول باشد که در روز
اول در خلوت نود و نه نام که استماع الله الحسنى عبارت از آنست چندان تکرار
کند تا که آثار آن بر او وارد گردد بعد از آن کلمه طیبه که لا اله الا الله شهادت
یاوست بحضور دل و جمعیت خاطر بر زبان راند تا که اثر آن بر او ظاهر گردد
بعد از آن لفظ الله چندان تکرار کند که آثار آن بر او مویده شود و اگر خواهد
که خواب کند اول با طهارت کامل رو بقبله نشسته هزار بار این دو اسم
که یا کریم یا رحیم است از اسماء حسنی باری تعالی تکرار کند بحضور دل هزار

باز بر رسول ممتاز و سینه ابرار صلوات فرستد بعد از آن بخواب رود
حرویت از بعضی اخبار گفته است که بی از سالکان مسالک ارباب تحقیق
برکت التزام این اوامر رضیه و آداب سینه و تثبیت با الهام این سلسله علیهم
مذکور به مرتبه وصول و اصل گشته اند و در نیم خلوت اسبوع است باین
طریق که جمع ایام یک هفته صایم باشد و شبها پیدار در گوشه نشسته بحضور
دل ذکر گوید و بجانب دنیا و اهل آن بهیچ وجه التفات نماید سیوم
خلوت اربعین است بهمان شرایط و احوال خلوت اسبوع بعد
از آن فرموده اند که قوام دین و دوام و ثبات آن وابسته بر اتقا آداب است
و اکثری فرموده اند که مذکر خفی تکرار لفظ اسم جلاله الله و بعد از میت نماز
توجه بمریدان صادق العقیده امری کرده و حضرت شیخ عارف بالله
قطب الاقطاب سید عبد الله عیدروس قدس الله سره العزیز و
از اقنا حلاوت مشرب اکثر بمریدان خویش میفرمودند که ذکر خفی و نماز
تجدید بر خود لازم گردانید و صورت و کلبه شیخ خود در محفل خیال نصب

عین کینه و بجمیم دل و توجه خاطر با و رجوع آری پس هر کس که این طریقه
سینه را شعار دار خود سازد زود بمقصود خویش رسد و میفرمودند رضی الله
عنه که اگر صحرائی که از آداب عاری بود بمشایع بر با استاده بول میکرده باشد
و بحسن ظن و صدق عقیدت و خلوص طوئیت و صفای نیت بما توجه
آرد هر آینه او را ما بخدای تبارک و تعالی برسائیم و میفرموده اند قدس
ستره العزیز طریقه مراقبه آنست اول بیخ خود به و انیه از دلت بر کنی و این یعنی
آینه عین معنی لا اله الا الله است که چاروب منزل پادشاه است پس ثابت
کنی تو وجود مطلق و مستی حق تحت عین معنی لا اله الا الله است آری مشغولی
تا بجای روپ تا نروبی راه یکی رسی در حرم الا الله و میفرموده اند نعمنا
الله به اسس طریقه ما صفای باطن است و نفعی ما سوی الله تعالی اله
الا الله لا موجود الا الله هست و از کلام حضرت ایشان قدس سره العزیز
مکاشفه دلها بذكر لا اله الا الله است و مکاشفه ارواح بذكر الله الله
و مکاشفه اسرار بذكر هو هو و لا اله الا الله قوت دلهاست و ذکر

الله

الله قوت ارواح و ذکر هو هو قوت اسرار پس لا اله الا الله متناسب
دلهاست و الله الله متناسب ارواح است و هو هو متناسب
اسرار است و مثال قلب و روح و سرخفر و آریدی که در صدف باشد
و آن صدف در حقه بود مانند یست و یا بمثال جانوری که در قفص باشد
و آن قفص در خوانه بود است پس حقه و خانه بمشابه دست و صدف قفص
بمشابه روح و سر و آریدی و جانور بمنزله سر بود پس هر وقتی که جانور نتواند از آید
بقفص کجا بر سنی و هر گاه که بقفص نرسد کجا نور که دست توانی رساند
و همچنین است هر وقتی که بدل نرسد بروح کجا بر سنی و هر گاه که بروح نرسد
بسر که رسد و هر گاه که بخانه در آمدنی پس تحقیق بعالم دلها رسیده و هر وقت
که بقفص رسیده پس تحقیق که بعالم ارواح رسیدی و هر گاه که بجانوری
رسیده پس بلاشک به بعالم اسرار رسیده پس قفل دروازه دل را بکلید
لا اله الا الله بکش و قفل دروازه روح را بکلید لا اله الا الله و اسرار جانور
سرخورد اینها می ذکر هو هو و صید بکن زیرا که هو هو غذای آن طایفه است

و بسوی آن اشارت نموده است حق سبحانه و تعالی کنت موسی را که یا
 موسی اجعلنی طعامک و شرابک یعنی ای موسی مرا گردان قوت
 و غذای خود و از کلام اوست رضی الله عنه که بعضی اوقات ما ذکر می
 گوئیم خدای تبارک و تعالی را بزبان بحضور دل تا بمرتبه که حروف فنا
 میشوند بعد از آن حرکت زبانی نیز فنا میشود و می ماند در دل شمع از نور
 که متصل است بحق سبحانه و تعالی و از گفتار اوست رضی الله عنه که دل را
 غیر از یک توجه گاه پیش نمی باشد پس هر جای که دل توجه آورد از جانب
 دیگر محجوب گردد بخدای رب العزت که دل را غیر از جانب ذات پاک
 الله تعالی تقاتی نیست نه جانب اهل است و نه اولاد و نه مال و نه
 برشت و دوزخ و بدرست که بدانیم که دل من دوست میکند و میخواهد غیر
 از ذات پاک الله تعالی را هر آینه او را پاره پاره کرد انیم و از سخنان او
رضی الله عنه که آه فرزند دل بند لازم گردان بر خود که دل خود را یکی کن از
 خطرات پریشان و بر حضرت حق سبحانه و تعالی آری زیرا چه جمع کردن

در ابر خدای تعالی و عنان همت را از همه اطراف معطوف داشت سوی
 حضرت او بقدر وسعت طاقت ثابت داشتن همه نیکوکاران برای بنده یکجا
 می کند و جمع مطالب را برای او می ستی کرده اند و همه امور را اختار و مطیع
 او می سازد بمشابه که در آن وقت صدور لفظ بسم الله از آن شخص
 بمنزله کن است از خدای تبارک و تعالی و می فرموده اند قدس سره فنا
 هر چه را که ذکر را ترک دهد بعقلی غفلتی که او را در اثناء ذکر عارض میشود
 زیرا چه غفلتی که خارج ذکر روی میدهد سخت تر است از غفلتی که درون ذکر
 میشود پس بنا برین تقدیر لازم است هر چه را که ذکر پاک را ترک ندهد
 اگر چه غفلت روی دهد او را در آن ذکر شاید که این ذکر غفلتی او را بر پرساند
 سوی ذکر می که در موشیاریت و این صفت مومنان است که آنها از اصحاب
 یمن اند و تواند بشد که آن ذکر را او که موشیاری است برساند او را سوای
 ذکر می که در غفلت است از ما سوای مذکور و این صفت عارفانست و می فرمودند
 اند که نصف این مراتب آدابست و نیز گفته اند که تمام این عبارات از نظم

دست بر سینه او را سوای ذکر می
 و شایسته است که این ذکر را که می فرمودند
 در حضور است و این صفت مومنانست

و جمیع مراتب آداب است و تفاوت مراتب و درجات آداب و کثرت آن اعتبار
کثرت افراد انام و بنا برین احوال و طبقات ذوی العقول و الایمان است
چنانچه سبب آن را ادبی که نسبت بحال نفس خود رعایت می باید کرد آنست
که از کتاب جمیع محرمات و معاصی و آثام خود را نگاهدارد و بعضی گفته اند
که ادب را آب کردن و عمل را نمک یعنی در بسیار چنانچه در غیر آرد می باشد
در نمکی نمک همچنین در عمل آداب بسیار باید رعایت کرد که نسبت او بآن
عمل همچون نسبت آرد باشد بانمک در بسیاری و کمی ~~تفاوت~~ است
سبب اول بر برای انوار اصحاب ذقایق و برزین را باین ^{از جهت} حقایق معنی نیست
و مسطوی نیست که هر عملی را اصطلاح است تا کسی را بر اصطلاح عملی ^{عینی} اطلاق
نباشد اوصاف حقایق و ممالک ذقایق آن علم بتمامی نتواند شد اکنون
بدانکه یک از اصطلاحات علم طریقت توبه است و التوبه اصل کل مقام
و مفتاح کل حال و هی اول المقامات و هی بمشابهة الارض للبناء فمن
الارض له البناء له و من لا توبه له لا حال له و لامقام له چون توبه کند کل

مقام

در بیان سلوک کوبه

مقام شد کسی که خواهد که صاحب مقامات شود باید که اول دست در نوع و پس
توبه زند و بر تائب واجب است که گناه را بنده از توبه چنان دشمن دارد که
پیش از توبه دوست داشته قال یحیی بن معاذ ذلک واحدة للتائب بعد التوبه
اقبح من سبعین ذلک قبلها و توبه در همه وقت محمود است چه در حاله شیب چه
در حاله فراز چنین گویند که وقتی مردی در حاله پیری توبه کرد او را کشتند تو در توبه
توبه تعجیل کردی و هم آهسته کنودی آنکه را آهسته کردی آن بود که توبه را تا پیر
تاخیر کردی اینک تعجیل نمودی اینست که پیش از مرگ توبه کردی عزیز من کسی که توبه
نکند و بالوده گناه خواهد که بجز مغفرت بجز شود و ببطر محبت معطر او تمام بدان
ماند که کسی در مزبله ناحق فرود شود همچنان سر و پای آلوده در دکان عطار رود و گوید
ای عطار عطر در کس سر و پای ما را معطر کنی عطار گوید من عطری دارم اما ترا آن
سر و شکلی کجی که آن عطر را استعمال کنی او گوید چکنم که مستحق آن عطر کردم عطار
گوید اول بروشنانی و صابون بزمیده در حمام رو سرو جام خود را ازین آلودگی
نیگوشوی آنکاه بیا مستحق عطر من کردی عزیز من سالک چون طلب عطر مغفرت

شود اول باید که اشنان انقباض و صابون ندامت بدست آورد بعد در مقام خوف
در رود و بآب توبه و جفا سر ای پای خود را بشوید و عمامه و قبا بر سر بزنید و در آغوش
اخلاص در برکنند چون خود را چنین کرد اندید طیب الله تعالی قلبه بطیب مشک
الهدایت و نسیم کافور العنایت تم اجد علی سر بر الوداد مرعا و علی غارق القرب
مشکیا بشو بشنو امام شافعی راحته الله علیه که در پای شریعت و طریقت بود
چون بعد از فوت در خواب دیدند گفتند مرورا فقیل له ما فعل الله بک قال
اجلسنی علی کرسی من ذهب و نشر علی التولود المرتب قطعه تشبی هر که
نقد توبه نیافت مانند آنکه اول شیزی بر آنچه توان برد ازین مقام و لیکن هر که او با تو
رفت چیزی برد شک دویم باید دانست که یک از اصطلاحات این علم مقام است
بفتح المیم و مقام کل واحد موضع اقامه عند ذالک و المقام سنی مقاماً لثبوت و استقرار
و قدر کون الشیء بعینه حالاً تم بصیر مقاماً در باب احوال و مقامات گویند باید
ساکت اول چیز سال شود بعد از آن حال مقام کرد چنانچه یک را در بطن محاسبه نفس
دانش شود این داعیه محاسبه نفس حال گویند چون او بدریج قهر نفس کرد در مالک محاسبه

نفس

نفس گشت آن داعیه را و محاسبه را مقام گویند و حاکم مراقبه و حال مشاهده و غیر آن
و مقام شدن ایشان باین تلقین دارد اکنون بدانکه مقامات متناهی اند زیرا آنکه
مقامات مکاسب اند و مکاسب متناهی باشد بشو بشنو مشایخ طریقت رضوان
الله علیهم اجمعین حریری نداند اما صاحب مقامات اند در طریقت صد مرتبه نهاده اند
و کشف و کرامات هفتم مرتبه است ازین صد مراتب اگر ساکت بپس در هوا برود
و یا بیا قدم در سمار رومی باید که هم برین غره نشود که این هفتم مرتبه پیش نیست
که اگر بدین هفتم راضی کرد و شتا دوسه دیگر را قطع کند و ساکت از مقام
بمقامی ترقی کند تا حق مقام اول بتمام نکند از آن من لا قناعت له لا یصح له التوکل
ومن لا توکل له لا یصح له تسلیم قطعه تشبی خیمه یک مقام مزین است ازین
نوز رسند از مقامی اگر برود نایند بمقامی دیگر چگونه رسند شک میوم
باید دانست که یک از اصطلاحات این علم حال است قال الخار هاید علی العلب
من طریق او حزن او بسط او قبض و الحال سستی حالاً لثبوت مشهوران هر که
ریاضت گویند هر که بر او هم ایمان و توبه و زهد و دوام عبودیت مطلق العنان

او بر جمیع احوال و مقامات دست یافت و برین چهار کشور جز بعبون چیز دست
نتوان یافت و بی قله الکلام و قله المنام و قله الطعام و الاغترال عن الانام
الکون بدانکه در سلوک یک صاحب وقت کویند و در ویم را صاحب احوال و سوم
صاحب انفس و صاحب وقت مبتدی باشد و صاحب انفس مستی و ضلالت
احوال پند نما و احوال متناهی نیست زیرا که احوال مواهبات است و مقاب
متناهی نباشد بشنوبش و بعضی از روزه کان همه حال در غم حال باشند و لهذا
بزرگ میگوید وقتی صاحب حال را دیدم در مقام نشسته گفتم چنین حیران چرا
گفت فقد حال داشتم از کینه وقت من کم شده و یا بر بوده اند در طلب آن
حیرانم بعد از آن مدتی او را با ما نگاه میدیدم اما از حیران ترک نموده گفتم اکنون چرا
حیران هستی گفت سر رشته حلالا که از دست رفته بود باز بدست آمده است
در تعبیر او حیرانم آن بزرگ میگوید مرا هیچ معلوم نشد که از آن دو حال او
کدام صعب تر بود حال فقدان حال و یا حال وجدان لکن سر کسی که از محبت
باشد افاقیت او از رؤیت بود اما سر کسی که از رؤیت باشد چه معلوم افاقیت او

از جمله

از چه باشد عزیز من احوال مواهبات غیبی است کشف ذوق بر بیان و تعلم ممکن نیست
قیل المقامات من المكاسب و الاحوال من المواهب قطعه غشبی حال طلب همه
حال تا این علامت نشانه غیبی است حال از کرب کسب نتوان کرد و حال خوش
از مواهب غیبی است سلک چهارم بیاید دانست که با اتفاق قوی یک از اصطلاحات
این علم وجد است و الوجد ما یرد علی القلب بلا تکلف اهل معرفت گویند
الوجد سر فی القلب لا یطلع احد الا الله تعالی و تعدس و بعضی گویند الوجد
وارد حق اذا جاء یندعج القلب الی القلب وقتی در مجلس کجی معاذ رحمة الله علیه
شخصی آمد از استماع کلام آن مجلس در وجه آمد و ظاهر شد و اضطرابی قوی کرد
فقال لرجل ما هذا قال کلام الربانیه بیحیت سر الوجدانیه فقد وقعت صفة
الانسانیه و اظهره احکام الرئانیه عزیز من و بعد حلالا است که در صاحب وجه فقدان
حرکات ظاهره ظاهر کرد و چندین هزار زنده باطن بوده اند که این نزد این حالت اندک
روح شده باشد چنین گویند وقتی بزرگی و عظم میگردی را از استماع آن وجدی
حاصل شد پیر این برید چون حال بافاقیت بدل گشت بزرگ گشت در این حال که تو

بوده در دمشق قلوب گشته نشین محبوب قاصد الکتابه الوجه اوله حلوه واسطه ستر
 و آخره ستم بشنو بشنو مهربانوب صلوات الله علیه تا از کسوت صحبت خاری بود
 بیایس وجه ملیوس بود چون لباس صحبت ملبوس گشت از کسوت وجد عاقل
 ماند فریاد بر آورد و مستی الغر و انت ارحم الراحمین قفله خشبی وجد تیغ تیز شمشیر
 تابان که تیغ و سربازی است سر که خود خود که نه اندازد وجد را یک هزار سر آنداز
 سلک چشم بیاید از نیست که یک از اصطلاحات این تواجده است و التواجد است عاقل
 عن نفسه لیس صاحب به کمال کمال الوجه آری تواجده از باب تفاعل است و در بیشتر
 اظهار صفتی باشد که در صاحب او آن صفت نباشد کما تمارض و التجامل وجد خلا
 باشد که صاحب او تکلف آنرا ظاهر کند و میان این حال و آن حال فرق بسیار است
 لیس التکلخ العیان کما الکحل عزیز من فخر من بهی است آنچه در کس که آن صفات
 حسنه باشد اظهار کردن آن که جایز باشد و لهذا بعضی در ویش از ملامتی خوانند
 و ملامتی طایفه باشند که ایشان نه نیز خود را پیدا کنند و نه شسته خود را پنهان دارند
 بشنو بشنو پیش ازین مردمان بوده اند که از ذوق و شوق و طاعت و عبادت همه چیز

در کشته

داشتند و خود را پنهان می نمودند که هیچ ندارند و خود را چندان و خود می نمایند
 که گویا همه چیز دارند قطعه خشبی هر چه در تونیت از آن هیچ چیز بر از تقاعد نیست
 هم معتر شوندند دعوی زانکه وجد در سینه چون تواجده نیست سلک ششم بیاید
 که یک از اصطلاحات قبض و بسط است و ما هه حالان یسبهمان الخوف والرجا
 یعنی قبض و بسط هر شتهی بدان مشابه است که خوف و رجاء اهل ریاضت گویند
 حالت القبض حالت الافتقار و حالة البسط حالة الافتقار و بعضی گویند قبض کما
 است از اساک فرخ رزق و بعضی گویند قبض اشارت است از اساک دنیا بسط
 اشارت است از ترک او بشنو بشنو چون آدم از مادر متولد شود و انگشتان او
 مقبوض باشند و چون وفات یابند انگشتان دست مبسوط مانند فیکون قبض
 الاصابع فی حالة الولادة اشارت بلا امپاک الدنيا و یكون بسط الاصابع
 فی حالة الوفاة اشارت لا ترک الدنيا عزیز من قبض و بسط و اروا غیبی اند
 لایدری صاحبها پنهانها قطعه خشبی که خوش است که خوشی محمدانه وین زناشیر
 قبض بسط بود کسبیبی قبض بسط پیدا این سلک ششم بیاید دانست که یکی از

در بیان تصوف نقل از سلک سلوک
 در بیان امام و امامان
 در بیان جامع فیض از کسوت و عبادت
 در بیان کسوت و عبادت

خوش ز خوشی عدالت

اصطلاحات این علم علم الیقین است و عین الیقین و حق الیقین فصل
ماکان من طریق النظر و حق الیقین ماکان بحقیق الاتصال من روث العاصی
وقیل علم الیقین للاولیاء و عین الیقین لغرض الاولیاء و حق الیقین للانبیاء
دیگر از اصطلاحات این علم محاضرة و مشاهده و مکاشفة است محاضرة حق
ارباب تلویین است و هم اهل علم الیقین و مشاهده کما حق اصحاب تکلیف است
و هم اهل حق الیقین و مکاشفة امری است میان ارباب تلویین و اصحاب تکلیف
و هم اهل عین الیقین دیگر از اصطلاحات این علم هیبت و انس است و ما
شبهان التیض و البسط قال الجنید رضة الله علیه الانس ارتفاع الحشمة
مع وجود الهیبة و قال رویم الانس ان یستوحش من غیره حتی من نفس
این انس از ولت هیبت است بعضی از انس گفته اند که کار انس جای نشسته
اندر که ایشان از خلق چنان وحشت گرفته است که وجود خود را فراموش خود را
آری یک از نعمتهای خالق الجنه و النار تقوی و تقدس و وزخ است بنا بر آنکه از بیم
دو رخ چندی خلق پیشتر شونه و حق الهیبة الغشی و حق الانس الصحو قطعه

بگوشی

تخشبی بهشت و است نیست به از حضور او نیست هم یک از یکی شریف تر است نیست
از انس انس در پیشت ملک مستم بیاید دانست که یک از اصطلاحات این علم لواج و لواج
و لواج و طواج است فالواج کالبرق یظهر ویستر سر لیا و القوامع اظلم من اللواج
ولیس لهما لک الترحمة و الطوالع ابقی وقتا و اقوی سلطان و ادوم مکشا و بعضی
میکنند الطوارق و البواری و البوادی و الطوالع و اللوامع و اللواج القاطن متقارن
للعنی من مبادی الاحوال و مقدماتها دیگر از اصطلاحات این علم غیب و حضور است
فا الغیبه وان یغیب القلوب عن احوال الدنیا و المصنوران یخبر باحوال العسبلی
بعضی میگویند غیب و بمنزله مسکرات و حضور بمشابه صور غیر من در عالم ظاهر هم که
در حضور دوست باشد و در غیبت نباشد اما فیما نحن فیه هم که در حضور شد او در
غیبت افتاد یعنی هم که در حضور دوست شد از خویش دور ماند آری تا کسی از خویش
غیبت نکند با دوست حضور نتواند کرد غایب و یا حاضر حاضر بسیار باشد اما کار
یا غایب حاضر دارد و یا حاضر غایب اگر از وجود حاضر و یا از نهاد غایب کل دسه
باغ فردوس کنند و یا بهیم آتشکده جهنم گردانند نه از فایم جهنم در و گردانند

و نه از رایحه فردوس و احراز جنان گویند و قی حسن ابن عمار رضی الله عنه در
سجده بود و چنان از خویش غایب و با حق حاضر شده بود که دیوار خوانه سر آ
پنجاه او پیش از وقت سر از سجا به بر نیاورد و آن شنیده باشد که وقتی
در ویشی حاضر غایب در نماز بود شخصی او را آواز دادی چون او از نماز فارغ
شد آن شخص بر سبیل تعجب آغاز کرد و چندین فریاد که مع می کردم تو می شنیدی
و پیش گفت ای خود چه این غیب نیست که در نماز فریادیک نشود اما عجیب
آفت که فریادیک بشنود قال الشیخ رحمه الله علیه طویله لمن غاب عن
حضرت غیبت قطعه شخصی غایبان حاضر کرد که چنین تخم هر کسی باشد
هر که از حسین خود برون آید غایب حاضران که باشد ملک بهم باید دست
که از اصطلاحات این علم نحو اثبات است فالجوارف اوصاف العادة
والاثبات اقامه احکام العبادة و محو بر سه طریق می باید محو الذل عن
الظواهر و محو الغفلة عن الضمائر و محو العلة عن التراب و دیگر اصطلاحات
این علم فنا و بقا است فالفتا و سقوط شرک اوصاف المذمومة و البقاء شیوة
خیر اوصاف المحمودة و عیانند القیاس

السلامه فتوح

دانشمند و خود را چنان می خواند که گویند هیچ ندارد و خود را چنان خرد می نمایند و درین
ایام در همان اندک ازینها هیچ چیزی ندارند که خود را چنان می نمایند که گویند همه چیز دارند
رسانه فتوح روضه خیر الامم وصیت آنکه از صحبت جنس مذکر کنی یعنی کسی که آنچه
تومی جوئی وی از ان غافل است تا کسی بباران آزمای با وی هم صحبت فتوی که صحبت
اثری عظیم دارد احراز کنی که زیر قاتل است و چون صادقی که مصاحب را شاید
بنای عزت و ترک اختلاط از وی به باشد یک از غر فاکفته است مصاحبت با مردم
چندان باید کرد که با آتش کند انقدر که از وی منفعت گیری و مضر کنی که ترانسوزد
و در عزت نیز از کسالت و بطالت احراز کنی اوقات بطاعت و عبادت
مصرف دار با بیخمته آنکه خاطر اصحاب را از نقل خود فارغ دارم طاعت بوج
و چون اکل و شرب کنی از برای قوت طاعت ثواب یا بی فایده از شرح غزل سان
غیب خواجه حافظ شیرازی قدس سره محل وی نوشتند شرح مطلع اول غزل براد
نموده آمد الایاتها الی الی و کاسنا و ناولما یعنی ای سبک روان جام می صحبت
آنکی را بر پستان بما از ان جام حاصل المعنی کلام آنست که سالکان طریقت

۲

بزبان حاکم خطاب میکنند بر این مرشد کامل که دل تو محل فیوضات
 عالم نامتناهی گشته و بنیض ^{اوتس} مشرف شده و مظهر اسماء الله تعالی و صفات
 الهی گردیده بحسب روحانیت فیض از مبدأ فیاض میکشیدی و بواسطه
 جسمانیت بخلق میرساند از آن فیض عالم نامتناهی بظلمات که متعطلان
 بود فراقند برسان و ما را بر او مندرگه کرد آن چنانچه که مریدان شیخ العارفان
 بایزید بطای قدس سره خطابه کردند حضرت مطای روم در مشغول این
 معنی خبر میدهند قطعه غزل که شرح آنرا ایراد مینماید اینست حضور کی گویی
 خواهی از آن غایب مشو حافظ متی ما تطلق من نهوی ودع الدنيا و اهلها
 درین بیت ناظم چنین میفرماید که اگر حضور دنیا و آخرت میجوهر یک چشم زود
 از محبوب حقیق غایب شو ترا یک بند بس در هر دو عالم که بزاید ز جانت
 پد خدام و کر تو پاپس دار پاپس انفس بس لطان رسانندت از آن
 رسا که روضه المجتبین ^{این} دفع عتاید المسلمین اعتقاد باید کرد که عالم و هر چه در
 و هر چه آفریده جان آفریده که می بایست و از مصلحت آفرینش هیچ ذره فرو

نکته

نکذاشت و هر چه بر خلق میرود از انوره و فقر و ذل و جهل و هلاک و رنج
 همه بقضای اوست همه از حضرت او عدل است و ظلم از وی ممکن نیست
 و دیگر اعتقاد باید کرد که مجموع مرادات رقی از کتاب بیست اوست هر چه
 و بسیار و در آن در شمار و نصرت و خدلان و عطا و حرمان و سود و زیان
 و کفر و ایمان و فقر و غنا و رنج و راحت و معصیت و اطاعت همه
 بر اادت و قضای اوست و هیچ چیز از مشیت و حکم او بیرون نیست
 و هر چه خواست و هر چه خواهد باشد لا راد لغضائه و لا معقب لحکمه و دیگر
 اعتقاد باید کرد که مصطفی صلی الله علیه و سلم مغزات همه پیغمبران است
 او را بدادند و از همه در کفراینه که اگر آتش را مسخر ^{اعلیه} التلام کردند که در ^{اول} او هم
 هیچ تاثیر نکرد و این مرتبه بر مصطفی صلی الله علیه و سلم کرامت کردند که در آ
 مبارک که دست آن حضرت بر آن رسیده بود آتش در آن تاثیر نکرد چنانچه
 منقول است از انس ابن مالک رضی الله عنهما ضیافت کرده بود بعد از طعام
 خادم را فرمود که مندیل را که بدست پاک کرده بود ندبیا آوردند و در تنور آتش

خود درست و خواهد بود از نیک
 بد و قبول درد و اندک

افروخته بودند اغاضت بعد از آن پیرون آورد آتش و ران بیج تا شکر کرده
 بود جز آنکه از چرخ پاک پساخته بود و مر و نیت که فردا قیامت آتش را این
 خطاب کنند که پسر در محمد صلی الله علیه و سلم باش که هر که راوی گوید
 بسوزد هر که راوی نکوید بسوزد و دستور عمل در ویشان ای سالک راه
 و دستور العمل ذکر آنست که از خلق کناره گیری و دایما با ذکر حق باشی و از
 گوهر اولی غافل نباشی تا از سیر انجیل من ذکر کنی و انامع سید
 الذکر اذا ذکر کنی تا در دو جرمانی بنور در آید پس باید که دیده جانرا
 بکمال مکل ذکر روشن سازی و غیر ابکداری و پر در آید و درون خلوت
 دل را از غیر دوست خالی کنی که سلطان در درون من نیاید و خیل چشم
 پیرون ای سالک دستور العمل در خوردن طعام آنست که هنوز استنهای طعام
 باقی باشد که ترک کنی خاصه که آن لقمه آخرین باشد که شرف نفس بسیار است
 بعضی گفته اند که در ویش باید که در شبانه روزی از زمین طعام زیاده نگیرد یعنی
 گفته اند که زمین نهایت است و ده سیر اوسط است و پنج سیر اوغ است

خیر الامور و سطلما ای سالک دستور العمل صحبت از آنست که از مردم بپا کند
 احراز لازم باشد اتی بکلم فاعرض عن الجمالین و از ایشان کناره گیری کنی آن
 پاک الله الصمد که بودیم ما برید از یارید ما برید جانرا ستان ای سلیم یاری بآید
 سوی ما بر مجیم و باید که با کردی صلحان نشینی و مصاحبت نمائی و اخیر نفسك
 مع الذین بدعونهم بالهدی و العشی یزیدون وجهه و لا تعدینا
 عنهم تا از خندان بلغ را خندان کنه صحبت مردان از مردان کنه و اگر احیاناً در
 وصال واقع شود ملائمت بخور راه ندی که ان الله لا یضیع اجر المحسنین
 بت نیست نویسی در کله چنین ان الله لا یضیع اجر المحسنین و ایضا حضرت
 امام رضی الله عنه فرموده اند که من کار نمیکنم فی ملک البعثة کان کن زار رسول الله
 صلی الله علیه و سلم و کتاب الله لثواب الفحیحة مبرورة و الفحیحة و عمره مقبوله و کت
 انا و اتی شینعا یوم القیمة و هذا روضة من ریاض الجنة ترجمه کلام بانظام حضرت امام
 رضی الله عنه آنست که هر کس زیارت کند مرا درین بقعه همچون کسی باشد که زیارت کرده باشد
 رسول راضی الله علیه و سلم و بنویسد خدا تعالی جسته آن بنده هزار حج و هزار عمره و بقعه من

عاقبت فی ساله ایضا
 یا ایضا در ساله ایضا

روضه ایست از ریاضت و ایضا آنحضرت فرموده است من زاری بی فو علی غسل
 حرج من ذنبه کیوم و له ته ترجمه آنست که هر که زیارت کند مرا که غسل کرده باشد بیرون
 از گناه همچون کسی که از مادر متولد شده باشد در موج الا اعمال آورده که بر وایت قدس
 مسطور است که حضرت صفا الله علیه و سلم فرموده اند که هر که زیارت قبری پدیری یا مادری
 هر یک ایشان را بکند در رجعت او را و نام پدر و مادر او را در دیده نیکو کاران نویسنده و حضرت
 صفا الله علیه و سلم زیارت نمود قبر مادر خود پدیده آینه را و بگریست و یاران که در حوالی او
 بودند بگریه درآمدند و فرمودند ای یاران من قبور را زیارت کنید که زیارت کورستان مر
 یاد آورد و محبت دنیا را از دل بیرون کند نقل من کتاب آداب زیارت قبور آن گرای
 آیت را هر روز هفت بار بخواند و بر دست دمه و بروی مالده و در پیش رگس رده
 دوست گردد و مطیع و فرمان بردار شود آیت اینست بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
نَسِيَ اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مَوَدَّةَ وَاللَّهُ عَفُودٌ
رَحِيمٌ منقول است از حضرت خواجہ عبید الله قدس سره اگر خواهی که مال از دوی
 یابی از اول کلام الله تا آخر ورق بنزد و در گردانیدن هر ورق بگو این کلام پدید آتش

مجلس اول
 در بیان احوال و عیال
 در بیان احوال و عیال
 در بیان احوال و عیال
 در بیان احوال و عیال

در بیان احوال

در بیان احوال و تصنیف و غیره و صوفی و معنی صوفی گوید

بدان ای فرزند که تصنیف مخلوب کنایه بقوله لا اله الا الله حاصل است با تصدیق
 آنکه این مقوله خبیث باطن ایشان را که از شرک مقلد بوده زایل میکرد اند پس
 باطن ایشان را مخلصا میکرد و چون شرک بر وجه هست پس باطن سبب صوفیه
 این مقوله را تلقین می نمایند مطالب را که صادق اند تا لیل القهار را بدان قوت
 نموده اند از انواع شرک ناهی کردند تسووع دویم تصنیف قلوب عوام مؤمنان
 که طالبان مویا باشند همان برای یک کردن حُب دنیا و حبه و کینه و مطنق
 و غشقه و غیر ذلک از خطرات فاسده و مر و ماسوی الله در ضمیر دل حاصل میکردند
 حتی که مشایخ فرموده اند که اگر راه خانه و وطن خود را از راههای دیگر باز دانند اهل
 طریقت ^{نزدیکان} مصفا نمیدانند نوع سیوم تصنیف خواص و آن وقت حاصل کرد که
 جمیع اسماء باری تعالی از کلیات و جزویات در ضمیر دل نهادند سازند و بدان طریقت
 حق تعالی را یاد کنند و چون عقلا روشن است که این ممکن نیست پس باید که
 اسم ذات را که جامع اسماء و صفات است در ضمیر دل نهادند پس از ذکر کل صیغ
 و او ان قیاما و قعودا و مشیما و رگوبا و نومانا و ایظانا تا بحدی که جمیع ماسوی الله

در بیان احوال و تصنیف و غیره و صوفی و معنی صوفی گوید

را در استغراق این ذکر منسی فرمایند پس محتالی را بجمع اسما و کما و جزوی
یا ذکرده باشد پس این اسم جامع است و چون خود را نیز درین استغراق
نیامنیست آن تجلیه شد بدان ای فرزند که صوفیه برای مضمون مسطور عامل
باشایان تجلیات آمده اند و کلام حق را آن هنگام به واسطه از حق شنوده باشند
پس بر آیه حاصل ایشان ازین معاملات استقامت بر انواع عبادات باشد
چه مقصود کما و مطلوب اصیلا اهل تصوف استقامت است و هم ازینجاست که
مشایخ فرموده اند که حق تعالی ازندگان خاص خود خاکی استقامت آمده
نفس بدگیش خوانان کشف عالم غیب و کرامت نیست پس هر طالب که
در ابتدای طلب بر مراد نفس طلب ورزد آخر الامر در ضلالت مستغرق خواهد گشت
و اگر در ابتدا ای طلب بر مراد حق طلب ورزد آخر الامر بحکال استقامت رسید
از جمله مُحِبِّانِ بَارِكِ تَعَالَى خواهد گشت قَوْلَهُ تَعَالَى قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ
فَاتَّبِعُونِي یجبکم الله پس محبت باری تعالی موقوف بر متابعت رسول
آمده و متابعت رسول الله جز در استقامت حاصل نمی آید فَصَابِرٌ عَلٰی عِزَّةٍ

المز

آنحضرت استقامت بوده این معنی را از عوارف المعارف دریافت نکته
سیوم در اطلاق اسم صوفی و شیخ و پیر و درویش و مرید و غیره فلان از اسما
نهی جدیده که برین طایفه اطلاق کرده می آید مستنبط از کلمات بدان ای فرزند که عوارف
المعارف آورده اند که اسم صوفی در قرآن نیست پس بعضی از زکات دیران فرست
اند که این اسم مشتق از صوف است چه این طایفه کثرات بهر ستر عورت
تقاعدت به پوشیدن صوف کرده اند پس صوف از ادب انبیاء و اولیاء و قدیمی
بوده چنانکه منقولست که در زمان منبر موسی صلوات الله علینا و علیهم
طوبی حضرت باری تعالی بر شرف تکلم مشرف تکلم مشرف می شد و جسته
صوفت و سر او بل صوف و کلاه صوف پوشیده بود و لعین او از پوست خری
که غیر زریج بوده و وجه اختیار صوفیه را اینست که این را از جمله غلامان می پازند
تا بدان شناخت شوند از دیگران بل مفروض ایشان هضم نفس و ترک زینت
دنیا است و چون در صوم امور آخرت مستغرق اند از لباس باهون آن قنای
کرده اند و از خوراک یکمیز از عجب حلال و چون صوف ایوان لباس است از اختیار

کرده است بل باینکه نیز متینند شده اند هر چه باینکه از بر سر صورت پوشند گاهی
مراقبات کهنه برهم دوخته پوشند و گاهی بر یک درختان و از بر سر تجمیع
گاهی یک لقمه از وجه حلال قناعت کنند و گاهی بیوه جنک و گاهی بر یک
درختان و سوال چون حرامست ازان بنایت الغایات محترمی باشند بل
بعضی فتوح نیز قبول میکنند و بعضی قبول میکنند اما صرف فقرای پازندند
صرف نفس خود را و وجه اضافت ایشان بصوف یعنی صوف پوش میکنند
از بر آنکه ایشان چون از جمله مقلبان اند پس میخواهند که مرتبه عزیزه خود را
از نظر غیر پوشیده دارند و غیر حق را بر سر ^{حال} بر خود مطلق نگذاشتند پس خود
صوف پوش نامیده اند از تقرب و بعضی از زمانه در آن رفته اند که صوفی خرقه
انداخته شده را کوبند آنکه هیچ کس را در کار نباشد پس ایشان بر مردکی و کم مانی
و تواضع و شکستگی و خود پوششی و از خلق رومیه که اختیار کرده اند پس آنها
ایشان بآن خرقه کوبند انداخته شده که همچکس را در کار نباشد در عوارض المعاصی
آورده است که اگر شخصی در مجلس از صوف برتر نشیند و صوف بران دگر شود

یعنی آن برتر نشینی را از بر خود خواهد بداند که او صوف بنشیند و اگر آن خطه فارسی را
در بدیهه از دل بیرون بیاورد صفت را شاید زیرا آنکه هر که بخواهد طلب بود و او
طالب مراد نفس باشد و طالب مراد نفس طالب حق نباشد وجه طالب حق
از خلق معروض و طالب خلق از خلق معروضی باشد و این روشن است هر که
اندکی عقل و متوش دارد خواهد دانست که در یک دل محبتی دو دوستی بکنند
پس وای بر که تابان زمانه که محض از برای طلب جاه و شوکت و طلب دنیا طلب
نام و ناموس خود را در صوفی و در رویش و پیر و مرتبه نامیده اند کل الویل لهم لمن
قلدهم و بعضی از زمانه در آن رفته اند که صوفی منسوب بصفه فقرا و مهاجرین است
انهای که در زمان پیغمبر علیه الصلوة والسلام بودند و آن چهار صدکس بودند
که ایشان را در مدینه مسکن و منزل و مقام نبود بل در مسجد مجتمع بودند لیل و نهار
ترک دنیا اختیار کرده بودند و در هر روز چند پشواره میزدند و آوردند و ازان
مبلغ خرم بقدر قوت لایوسه بخوردند و شبها به تلاوت قرآن و نماز و سجده
و انواع علوم از پیغمبر علیه السلام مشغول بودند ابوهریره رضی الله عنه فرمود

کسی افتاد کس از اهل صوفیه را در دم که در یک چادر نماز را میخواندند در زمان
که رکوع میکردند اطراف چادر برزاقی نمود استوار میکردند تا برهنه نشود عورت
ایشان پس حضرت علیه السلام در روز کار و معاش خود را با ایشان برابر کرد
و مردم را نیز با ایشان موافقت فرمود یعنی هم خود چنان افتقار و کسب
و سختی دنیا کشیدی و هم سایر مردم را بآن میفرمودی روزگار جماعت ایشان
نزدیک حضرت رسالت پناه علیه السلام از سختی حال شکوه کردند که یا رسول
شکوهای ما را خور ما بسوخت حضرت رسالت پناه علیه السلام فرمود که سوکنند
بجداست که اکنون از من کام دو ماه بازاست که از خانه ما دود از بهر زمان نبر
آمده است و خوردن من و اهل بیت من جز آب سیاه و خرما چیزی دیگر نیست
پس مژده مرشما را اگر برین صفت بمانید شما از امر آلین من نخواهید بود
در بیت پس صوفیه همچنان عامل میباشند چون لیل صفراء آنان صوفیه
می نامند در عوارف المعارف آورده که اسم صوفی در زمان رسول صلی الله علیه
و سلم نبوده بل در زمان تابعین اعداف یافته چنانکه امام حسن بصری رحمه الله

بعضی

بعضی را صوفی خطاب نامیده و بعضی برانند که اشتهار هم در زمان اول و ثانی
و ثالث نبوده بل بعد از دو صد سال از هجرت نبویه علیه السلام و الحقیقه اشتهار
یافته و شایع شده در زمان رسول الله و اصحاب را اصحاب خطاب کرده اند
و بعد از آن کسانی که علم را از اصحاب رسول الله مکفوفت اند آنها را تابعین نامیده اند
بعد از آن چون زمان حضرت رسول الله بعنایت الله دور رفت و وحی منقطع گشت
و نبوت مصطفی ^{صلی الله علیه و آله} آرزو بر روز در پرده می درآمد و راهبای مردم مختلف شدند در امتیاز
حق و باطل و مشرب علوم مکتب و تیره آمد پس بر بهرینگان آن زمان در لرزش
و زلزلان مضطرب گشتند چه اختلاط این نوع مردم مشوش احوال ایشان
شد زیرا آنکه جاهلان و عادات پرستان و دنیا جویان بسیار شدند پس طایفه
از بهرینگان را یک طرف گوشه شده از بی مردم عزلت گزیدند و همچون لیل صفراء
تا رگان اسباب دنیا آمدند و پرندگان از خلق و پیوستگان با حق آمدند
لیل و نهار را در ادای اعمال صالحه قدم زدند پس راوی هر است کردند گاهی با
یکدیگر جمع آمده تعلیم و تعلیم انواع علوم از هم میگردیدند و گاهی تنها تنه یافته

در نماز و بنا مخصوص عبادت بجای می آوردند پس اگر چه در ریاضت انواع علوم
ایشان از قرآن ^{تفسیری} قرآن نه از تنهایی نفس و شیطان حاصل آمده باشد آن علوم ایمان
ایشان اکل و یقین ایشان مؤکدتر و استقامت بر عبادت ایشان از پیشتر آمده
پس آن قوم را چون علوم محصوره حاصل گشت از هر تفهیم و تفهیم انبای جنین
خود صوفیه نامیده اند پس این اسم از آن باز بر مردمان که امثال ایشان
باشند در قریب او ریاضت و جرد و طلب و طاعت جاری است إلا القراض
الایام و باید دانست که در دنیا هرگز از امثال این مردم خلا نخواهد ماند و هرگز
خلا ماند نفعی صورت ظاهر کرده و درین باب کلام مشهور است لولا الابدال
لخسفت الارض ما فیها و علامتی است که عالم باشد با انواع علوم دینی ^{مفرد}
و عالم باشد بذات و صفات خداوندی بلا تشبیه و لا تعطیل و لا کیفیة و حق را
حقا حق بشناسد پس در عبادت لیسلا و از نماز چنان کنند و تکمیل نور زنده
و از انواع اعرضیات مجتنب و محترز باشند و در نام و ناموس قوم و قبایل بر
رفته باشند و چنان محبت خدای تعالی بر ایشان مستولی باشد که خیر می راد ضمیر

تفصیلات

دل راه

دل راه نمهند و از قریب محبت باری تعالی دایم المدام در جبروت باشند اگر چه فصل
محبت باری تعالی ایشان از هر زمان در تزیاید می شده باشد اما ایشان از کثرت شوق
بل من عزیز میگویند در عوارف المعارف آورده که هر که از ابرار مؤمنان بعد از ادای
تذکیر و تصفیه سوی مقام مقربان بلند پروازی کزینند و آنرا جویان و خوانان کرده
اورا متصوف گویند مادامی که بر نهایت قریب نرسیده باشد و هر چه گاهی که بر نهایت
قریب رسد او را صوف گویند و هر که خود را بلباس ایشان آراسته کرد اینند فاضله
بدان مقام و نه آگاه از غرائب او را مقبیه مومنان گویند و بعد از آن آورده که
صوفیه چون از جمله مقربان اند خود را بلباس مقبیه نمی سازند و باسم صوفیه خود
مشهور نیستند چنانچه اگر از مشرق و یا مغرب کسی کام زنده و طلب نماید کسی را
که از جمله مقربان باشد و مشهور بهم صوف باشد نخواهد یافت و بعد از آن
آورده که مقرب کسی باشد که اعراض نموده باشد از کل ما سوی الله خورد آورده باشد
لما الله تعالی یعنی اگر مملکتی مفت طبقه زمین باخر این که در ایشان است همه در تحت
تصرف او باشد او همه را ترک آرد و اعراض نموده بچنان حق تعالی توجیه نماید

و اگر منت آسمان و جنت با جمل نعمت ابدیه ایشان از این او باشد و ترک آرزو
و توجه بجانب حق تعالی کند پس او بر ملک مژده خویش باسفی بخورده
و آن مملوک مژده را گاهی یاد نیارد و لاف در نه بهر که من از بهر دوست
چیزی در باخته ام بلی مملوک را از مالک باز شناسد که مالک کدام بود
و مملوک که کدام بل خود را از حق نداند آنست که موصوف بوصف قریب گردد
پس این همنگام اگر او را صوغ و درویش و شیخ و پیر و صریح نام نهند
جایز بود اما شیخ را بشرط دیگر نیز باید و آن اذین کامل دیگر است پس
خ موصوف انشاء الله تعالی و در تعریف کامل حضرت شیخ عثمان
رضی الله عنه فرموده اند شخصی که جامع چهار خصایل باشد او را
عامل می توان گفت اول آنکه اگر کسی تمام محصول دنیا و آخرت را
از او باز دارند نمک این نگرند دوم اگر کسی تمام محصول دنیا و آخرت را
باو ببیند بدان سپردن روز چه حزن و سپردن این طایفه بر فقید دوست
و وجدان دوست است سیوم اگر او را عزیز دنیا و آخرت گرداند خوش

و خرم نشود چهارم آنکه اگر او را ذلیل کونین گرداند دلگیر نشود بدان او کامل است
زیرا آنکه منع و عطا و عز و ذل نیز در ایشان یکسانست چه ایشان بجز دوست
بجزی دیگر راضی نمی باشند اگر چه جنت الماوی باشد چنانکه پس از رابعه عدویه
در مناجات خود بر زبان راندی الهی آنچه نصیب این عاجزه دنیا آفریده بگفار ده
و آنچه نصیب این ضعیف بهشت آورده بمؤمنان ده و این حقیر را در دار
دنیا در دو محبت خود روزی گردان و در دار آخرت دبار خود نصیبش کن
پس در عوارف المعارف آورده است که الله تعالی در قرآن علوم و آفره
بلاحد و عدل بر حبیب خود محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم فرستادی مجید کن
که اگر هر دریای روی زمین ممداد کردند و جمیع حیوانات نویسنده آیند آینه
دریای تمام کردند اما بنیابی علوم قرآن نرسد و ندیابنه گفتگو من قال
جميع العلم في القرآن لكن تقاصر عقله افهام الرجال وليكن علمي صوفيه
که عبارت از مهربان است چون بعد از امداء ترکیه و نصیبه و غیر ذلک
مماوجب علیهم بگوشش دل پیامع کردند قرآنرا بسبب صفای قلب از هر آینه

و هر کلمه و در هر پسا عتی علوم بلا حده و عد پرون می آرند که از علم لدنی گویند اما
 بلکه موافق مشرب شریعت و مطابق مذهب سنت است و بدان عامل
 می گردانند بل در هر وقت از اوقات قدم در تریز عبادت نهند و اگر مترقی
 از مقربان گوید که مرا سبب صفای قلب چیزی از معانی غامزه قرآن و معنی مفهوم
 آمد که آن مخالف مشرب شریعت و مذهب سنت است او را مترقی نگویند
 بل کافر و مکلذ و مضل است و برین باب کلام مشهور است کل باطن بحالت
 ظاهر فرمود باطل در عوارف المعارف آورده که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
 فرموده اند که هر آینه قرآن را ظاهر است و باطنی است پس مراد از ظاهری آیه لفظ
 قرآن است آن شامل است معانی ظاهری را و مراد از باطنی آیه تاویل است که جامع
 معانی محصوره را و تاویل حرف آیه است بسور معانی کثیره مستحده با آنکه ممکن آن
 معانی موافق کتاب و سنت باشد پس تاویل ممکن نیست مگر شخصی را که صفای
 بر فرم حاصل شده باشد و تحصیل معرفت و قرب یافته باشد پس رسیدن
 به باطن علوم قرآن مخصوص ببلایفه علمای صوفیه است زیرا که چون بتمام

آز

قرب رسیده اند پس از تکلم حقیقی می شنود صانع و هر گاه که شخصی سخن را از
 متکلم بگوش خود بشنود روشن است که معانی عبارات و اشارات او در یاد
 و هم آری است که بعضی را علمای ظاهر میگویند و بعضی را علمای باطن و علمای ظاهر
 مفسران قرآن اند که تجاویز از معانی مسعوده و مستفولت نمیکند و علمای باطن علمای
 تاویلند که هر سه قرآن را در می یابند و با مراد از علمای باطن آنکه عامل در تصفیه
 قلوب انبویا مراد از علمای ظاهری کسانی اند که خود را آثار اسما و صفات معیوبه
 کرده اند و ایشان دیده اند که خود را تا قیام بهستی اسما و صفات دانسته اند پس
 بر تبه صفات رسیده اند این هنگام بر ایشان لازم که مؤدب بر آداب گردند
 و مراد از علمای باطن آنانی اند که پستی ذات مطلق خود را مستغرق در رای
 احدیت گردانیده اند پس بر تبه ذات رسیده اند در آن زمان ما خود با تیار
 آداب نباشند زیرا آنکه نه از غم خبر دارند و نه از دوست چنانکه حضرت رسول صلی الله
 علیه و سلم در آن حالت عایشه صه بقره رضی الله عنهما را پرسیدند من آنت کنت
 انا عایشه کنت من عایشه بنت الصدیق کنت من الصدیق کنت محمد کنت

اظهار در بیان تصوف کرد

نحمد الله آورده اند که صد یقه فرمودی محمد رسول الله پس پیغمبر فرمودی من الله ورجع
که استغراق ازین درمانای زرفناک بدر آید باید که مؤدب با آداب کرد و چنانکه جسد
او مؤدب با آداب باشد و الا ملحد و مفیل و کافر گردد و الغرض مراد از علم باطنی این
چیز نیست بلکه ذره من علم الباطن یوازی عمل الثقلین است برین معنی
نسبت باید دانست که حصول جمله انواع این ظهور و بطون از ظاهر و باطن قرآن است
بسیب صفای فرموم زیرا آنکه چون صوفیه کلام را از منکلم شنوند بسعادت این
علوم بهره مند گردند و آنچه در بعضی کتب علم معامله و علم مکاشفه نام برده اند مراد
از علم باطن است که ذکره من قبله و در احیاء العلوم آورده که مکاشفه نور
بسته که ظاهر میشود صورت را بعد از تصفیه و ترک نفس و سبب آن نور مکتوف
میکرد و مراد از چیزهای بسیار از معانی پس حاصل می شود مراد او را معرفت
الله تعالی حق المعرفة الحقیقه بذات الله و صفات مکتوف می شود او را حکمت
الله تعالی در خلق دنیا و آخرت و حکمت تعظیم دنیا بر آخرت و غیر ذلک
از حکمتهای بسیار تعالی بر مکتوف کرده و هم در آن آورده که هر که را حق یکی

ازین

ازین چهار خصلت باشد بشرف این علوم مشرف نگردد و یک کبر دویم بدعت
سیوم محبت دنیا چهارم اصرار بر هواوی قوله علم مکاشفه نور است آنچه باید
دانست که مراد از نور آن چیز نیست که شرح و سفید و زرد و غیر ذلک باشد بلکه
مراد از نور صفای فهم است که حاصل است از تزکیه و تصفیه زیرا آنکه
نور چیزی را گویند که هم بسبب خود باشد و هم بسبب ظهور دیگری چنانکه
آتش در شب تاریک نور است که بسبب ظهور خود است و هم بسبب ظهور
دیگری پس فهم بمنزله نور است بدان ای فرزند که بعضی جمال منقبت اطوار را
سبعه و انوار است و آمده است که اعلی سلوک را پیش می آید که علم باطنی
آن محض جمالت و بطالت است زیرا آنکه علم چیزی را گویند که دانسته آید پس
اطوار است و انوار است دیده می گردند و بد را دستی نباید گفتن و این از دو امور
خلاف است یا شیطان نیست یا رحمانی اگر شیطانیت ضلالت است و اگر رحمانی
است سبب سلوک است چه حق تعالی طالب صادق است و کاذب را
برین انواع چیزها امتحان می کنند تا اگر بدین مغرور گردد از وطن بازماند و اگر

بین القات نمایه ترقی احوال روزی کند و باید دانست که مقصود اهل سلوکت از
اطوار است و این است بل مقصود ایشان استقامت و وصول بواطن اصیل
که مراد از احدیت است تا هرگز مقصود از سلوکت اطوار است و انوار باشد
او را حق پرست گویند بل خود پرست دانند زیرا که از هر مراد نفس خود سلوکت
می کنند که این مراد نفس است نه مراد حق چه حق استقامت است و آنچه علم
مغایبات است آنرا علم باطن گویند نیز بر غلط گرفته اند زیرا آنکه حصول آن از بی
وجوه خایا نیست یا از هوای جنس نفس است و یا از جن و یا از شیطان
و یا از رحمت و آنچه از رحمت است متفرقان را حاصل است پس امل الله از انجا
که بلند محبت اند و صدق عموم در طلب مولا نموده اند بوار دات رحمان نیز القات
ندارند چه بجا آنکه بوار دات فرو تر از آن فریفته گردند و آنرا علم دانند و یا علم پندار
بل امل حصول این نوع واردات و رویت اطوار و انوار را مگر میخوانند بدان
ای فرزند که شریعت و طریقت و معرفت متحد اند در احکام اما صوفیه فی هر
اصطلاحات جدید خویش تفریق کرده اند که میان ایشان شریعت ترک نشد

و اصل

صفت

گویند

گویند که ادای او امر و ترک نوای باشد و طریقت تصفیه دل را گویند از خطا
ماسوی الله و مصفا شناخته دل به ذکر الله تعالی و حقیقت و معرفت شناختن
و مکان با بر تعالی را گویند که حق المعرفه و حق معرفت نزد ایشان و حق
حاصل شود که هر چه بشنود از حق شنود چنانکه شیخ جنید بغدادی قدس سره
فرموده که سه سال است که من با حق سخن می گویم عوام تصور میکنند
که با ما میگویند پس درین حالت عارف و محقق هر چه داند و پند از حق
داند و از حق پندند از غیر حق هم از پنجا است که این طایفه بزود و کشتن و
ایضا رسانیدن راضی می باشند و تسلیم می نمایند و تواضع و جلیم می ورزند
و بمکافات مشغول نمیکردند و اگر تکبر نمایند و مکافات اختیار کنند باید که
از دعوی معرفتی صوفیانه بایستند و الا مدعی و کتاب باشند که قول من قال
اگر بس از کوه بلغزد و عارف آنکه پشتش بجزد پس ابتدای این راه از شریعت
است تا هر که شریعت را پس پشت انداخته توجه نماید چنانکه ملاحظه این زمانه
کافر مطلق کردند نمودن با الله من کفره نکتہ چهارم در بیان رسیدن بمرتبه

پیری و شرايط آن در عوارف المعارف آورده است و اردخ الغر عن رسول
الله صلى الله عليه وسلم انه قال الذي نفس محمد بيده لئن شئتم لا قسمن
لكم ان احب عباد الله الى الذين يحبون الله الى عباد الله الى الله
ويعشون في الارض بالنصيحة فهو الذي ذكر رسول الله صلى الله
عليه وسلم هو رتبة للشيخة والدعوة الى الله تعالى ورتبة
الشيخة من اعلى الرتب في طوبى الصوفية ونيابة النبوة في الدعاء
اياهم الله تعالى انتهى كلامه حاصل سخن آنکه حضرت رسول الله صلى الله
عليه وسلم فرموده که دو ستر بنده کاین خدای بسوی خدای کسانند که
محببت خدای تعالی را در بنده کاین خدای نهینند و خدای تعالی را نیز بر بنده کاین
خود محب کرانند و در روز زمین قدم زنند از بر نصیحت پس مرتبه
پیری از مضمون این حدیث مستفاد است زیرا آنکه پیر آرد گویند که دشمن
باشد خلق را براه حق که آن راه شریعت است و چون دعوت از خصال
انبیاء است پس پیر نایب انبیاء باشد و خلیفه انبیاء بل خلیفه خدا و خلیفه

قرآنی

قرآن خدا باشد که ذکره تفسیر البیاب قال علیه الصلوة والسلام من
اربا المعروف ونهى عن المنکر فهو خلیفه الله فی ارضه و خلیفه
رسول و خلیفه کتابه و هم در عوارف المعارف آورده است که وجه
آنکه باران خدای را بر بنده کاین خود محب میکردانست که پیران فریدان
خود را براه راست متابعت محمدی روان میکردانند پس کسی که متابعت
محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم ثابت و راسخ آید البتة خدای تعالی او را دوست
میدارد و خدای تعالی محبت او میکرد و کقوله تعالی قل ان کنتم تحبون الله
فاتبعونی یحبکم الله و وجه آنکه پیران فریدانرا اولاً بتزکیة نفس میفرمایند
تعالی محب میکردانست که پیران فریدانرا اولاً بتزکیة نفس میفرمایند
بعد بتصفیه دل پس چون نفوس مریدان مذکوره آید در لایمای پریشان مصفا
کردیم آینه عظمت و جلال خدای را اندر آینه دل دیده حق تعالی را حاضر و ناظر
میدانند پس در حضور مردم را بر محبوب می افزایند پس مریدان بکمال محبت
حق را دوست میدارند از مضمون این حدیث چنان آمده که پیرانرا گویند

نهایت قرب رسیده بود و با انواع علوم دینیته بر چه مذکور کرده و دانی باشد
 مردم را بجانب حق و بعضی را از کفر بجانب اسلام خوانده و بعضی را از فسق
 بجانب توبه و کمال ایشان اعمال صالحه کنند و بعضی را با انواع تزکیه و تصفیه
 بخوانند زیرا آنکه پیر را صفای فهم چنان باید که استعدادی بر احدی و
 بدانند تا در خور استعداد او چیز فرمایند که از کفر بجانب اسلام بگفته او بر آمد
 آنرا بر بگویند و هر که از فسق و فجور بصلاح در آمد بگفته او آنرا نیز بر بگویند
 و هر که مشغول بتزکیه و تصفیه آمد و هر دو را بجا آورده او را بر می توان گفت
 اگر علوم معلوم مفروضه باشد و الا لا کمال ذکر نه احیاء العلوم و فی کتاب
 الاسرار القرآن لا یكون المرید مریداً حتى یتجدد فی القرآن ما یرید و یعرف
 التقصان من المرید و یتستغفی بالموتی عن العبد زیرا آنکه حصول علم
 مفروضه از لوازم اسلام است پس هر کاه ما خود بحق از حقوق اسلام
 باشد او را قدم در سلوک جایز نیست بل او را حاصل نیست پس از پنجا
 معلوم گشت که پیری و مریدی بس دشوار است فردی باید از افراد که پیشه

حفظ آن علوم را در دل خود نشانی باشد

مرتبه پیری و مریدی شود زیرا آنکه این از امور مقرران است یعنی کسانی که
 بچگونگی اصحاب طهارت در اهتمام امور آخرت و ترک اسباب دنیا و دوام
 شغل مع در عوارف المعارف آورده که هر که خواند آن استجلاب قلوب عوام
 باشد بجانب خود از جمله پیر نیست بل از جمله مریدان نیز نیست چه پیر صوفی
 گویند پس صوفی از مردم رمنده اند آنکه با مردم آمیزند که میل ایشان بجانب
 دنیا شود از پنجا میتوان یافت که پیری و مرید جمالی که درین ایام سر زده
 و حادث جز ضلالت و الیاذ و زندگانه چیز دیگر نیست زیرا آنکه تعلم و تعلیم
 این جمالی در میان یکدیگر جز مکر و غرور نیست چه پیری ملحد بعضی را با انواع ناه
 مرضیات مبتلا میکردند که من ضامنم ترا بهشت بردن پس ترا غمی نیست
 و مرچه میکنی بکن و آن مرید جاہل آنرا از سر جمل تصدیق نماید و غرور ورزده
 و مرد کافر مطلق میکردند و بعضی را اندک در صلاح مستقیم میکردند اما
 دلرهای ایشان از ادای نوافل و صحبت علم و علماء خالی میکردند و مغروری
 می پانند که اعتماد بر پیر کن از امور آخرت ترا با علم دیگر و پیر دیگر کار نیست

زیرا آنکه پیر ترا بخدای میرساند پس احتیاج به دیگری نماند و از جاهل به تمیز
 اگر تصدیق نمودی او معتقد کردی و کافر مطلق کردی نعمت با الله من
 الکفر بعد الايمان بدان ای فرزند که پیر را شرایط بسیار است چنانکه
 درین نسخه بکنجذ اما جزوی از آن شرایط از رساله انتخاب نموده خواهم
 آورد که مذکور فییه هو الذی یقرر الشرع والدين فی قلوب
 المریدین پس از اینجا باید دانست که ملحدان این ایام که از پیران
 خود شریعت نمی آموزند و مذہب سنت و جماعت معلوم نمی کنند
 و حقیقت دین از پیران روشن نمی سازند مرید نیستند و پیران
 که این معانی مذکورہ تقریر و تعلیم نمی نمایند پیر نیستند پس اشغال
 این مریدان را باید خوانند بفتح میم که مرید شیطان رانده شده را گویند
 و امثال این پیران را باید خوانند که بیره چاه را گویند ایشان عوام الناس
 در چاه ضلالت درمی اندازند و مغرور گردانیده کافر می سازند نعوذ
 بالله من کفرهم و ایضاً فیہ و اعلم انه لا یصح الترتیب و المستیخة الا

المریدین

من سلسل

من سلسل الطریق و ابصر المذموم و المحمود و شرط ان يكون بكتا
 الله تعالى و سنته رسول الله صلى الله عليه و سلم و ليس كل
 عالم باهل المشیخة و ینبغی ان يكون موصوف بصفات اکماله
 و معرضاً عن حب الدنيا الحاة و المال و ما یشبه ذلك و ینبغی
 ان يكون قد أخذ و اهدى الطریق النقی عن شیخ محقق سلک
 متابعت الی رسول الله ^{صلى الله عليه و سلم} و هر گاهی که این خصلتهای که مذکور شد
 در آن شخص باشد از روی حقیقت و دیده دل او پلنا باشد و مشکوف شود
 بر آنکس تجلیات ذات او صفات و عیان گردد بر او انوارهای مختلفه و صفت
 حق بر او مستور شود و دوق و شوق و وجد و محبت خدای تعالی در وجود آن
 پنهان پس رزق که از خود خبر داشته باشد و نه از آثار صفتها و دردیاری
 زرف محبت حق سبحانه و تعالی پنهان غوطه خورده باشد که محو و مقلاتین
 کرده باشد از زمان پیری و مریدی را شاید و الا لا و ایضاً هر که متابعت

المقتدر
بهر خلدن

وضعت بيزكره بشه وپير ازوي دل سر دباشد او پير نيست زيرا آنكه
بعده از اداي تمامي شير ايطي پيري شير ط علم اذنت تا اذن نيايد پير نكرده
بزرگان مشطار فرموده اند كه هر كه يكبار دست بپيچت مر برادر دست كند
بلا اذن پير كامل كوي كه معتاد اولياد الله ويك پيغمبر مرسيل را كشته باشد
نعوذ بالله من تلك الاحوال والله اعلم بالصواب
في بيان الاذكار فاعلم ايديك الله تعالى يوفيقه في ذكره ان الله كرمه خروج عن ذكر
ماسوي الله تعالى كما قال الله تعالى واذكورتك اذا نسيت اي نسيت غيافته وقال
ايضا قل الله ثم ذرهم في خوضهم يلعبون وقال ايضا واذكوا اسم ربك
وتبتل اليه تبتلا وقال عليه السلام لاحبابه قولوا لا اله الا الله حتى
تفلحوا وقال ايضا من قال لا اله الا الله مخلصا بها ووجه موقفا قلبه
فتحت له ابواب السماء حتى ينظر الله الي قائلها وحق العبد اذا نظر
الله اليه ان يعطيه سؤالا فلا يخلص روح عبد حتى ياتي بتلك الكلمة
فيشرح به صدره ويستقر القلب به وقال ايضا الا ابتكم بما هو خير

لكم وفضل من ان تلقوا عدوكم ويضربوا رقابكم ذكر الله يعني ذكر
الله افضل من الغزوة في سبيل الله وعن الشهادة فيه لانه موجب لهمدم
بيان الرب من الطرفين وان كان فيه اعلاء كلمة الله تعالى ورفع اعلامه
وتواب الشهادة لكن كل ذلك لا يقابل لما في مدم بيان الله تعالى من البش
ولان تواب الغزوة وحصول الجنة والذاكر جليس الحق تعالى كما قال الله تعالى
ان جليس من ذكره في المجلس لابد ان يكون مشهودا اما الحق مشهود الذكروه مشهود
الحق افضل من حصول الجنة لذلك كانت الرؤيه بعد حصول الجنة وحكم
تلك النعمة فيلبي في الذكر ان يذكر الله باللسان ويكون حاضرا بقلبه وروحه
وجميع قواه بحيث يكون بالكلية متوجها للربه فيسفي الخواطر وينقطع عنها
النفس منه بالكلية ثم اذا داوم عليه ينتقل الذكر من السادة الى قلبه ولا يزال
يذكر بذلك حتى يجلي له الحق من وراء استار غيبويه فينور باطن العبد بحكم
واشرف الارض بنور دهرها وبعده الى التجليات الصفاية والاسماية
فما الذائبة فيعني العبد في الحق فيذكر الحق بنفسه بما يليق بحاله وجلاله فيكون

الحق ذا كرامه وذكوراً وذكراً ارتفاع الغيرية والثبوتية واكتشاف الحقيقة
 الاصدية واعلم ان حقيقة الذكر عبارة عن تجلج لذاته بذاته من حيث
 المتكلم اظهاراً للصفات الجمالية ووصفاً بالنعوت الجمالية والجمالية في معنى
 جمعة وتفصيلاً كما شهد لذاته بذاته في قوله شهد الله انه لا اله الا هو وهذه
 الحقيقة لها مراتب اعلیاء واولیاء ما في مقام الجمع من ذكر الحق نفسه باسم
 المتكلم بالحمد والثناء على نفسه وانها ذكر الملائكة المقربین وهو تحمید الارواح
 وسبحان ربها وتالها ذكر الملائكة السماوية والنفوس الناطقة البردة
 ورابعها ذكر الملائكة الارضية ونفوس المنطبعة مع طبقاتها وخامسها
 ذكر الایمان وما فيها من الاعضاء المختلفة ^{في} در بیان مراقبات واذکار و غیر
 در بیان مراقبات قال الشيخ شهاب الدين قدس سره المراقبة علم القلب
 ينظر الله تعالى اليه فاعلم انما سميت مراقبة لانها ما خوذ من الرقيب والز
 هو الحافظ فما دام المرید مشغولاً بالمراقبة يكون محفوظاً من شوائب
 الدنيا الدنيئة ويكون متوجهاً الى الحضرة الصمدية ومراقباً الى المرصد

الاصدية

الاحدية ومستغرقاً في لجنة الضرورية پس مراقبه کردن آنست که نگاه باین
 دل کند و همه حال او را متوجه بحق دارد و هر چه مساوی است او را در بطن
 راه نهد و در دل متوطن نماید پس ازین سبب صوفی را رقیب دل
 گویند پس مراقبه در لغت نگاه باز را گویند و در اصطلاح در ایشان
 آنست که هر کلمه و آیتی که در کلام مجید دلالت بر معنی توحید کند آنرا در
 بطن فهم کند از ان چند آیات و کلمات اینست اول معکم ایما کنتم و ایم
فانما قولوا فثم وجه الله سیم الم تعلم بان الله یرى چهارم و نحن
اقرب الیه من جبل الورد یکم و هو بكل شیء محيط الشیء
و فی انفسکم افلا تبصرون پنجم الله حاضری الله ناظری الله شاهدهی
الله معی ششم تصور صورت مرشد کند که خلق الله آدم علی صورتی نعم
تصور اسم ذات الله است بخاطر زده اسم یا حی یا قیوم بخاطر بازوهم
تصور صورت خود باینکه و ازوهم تصور ذات اسماء الحسنی نود نام بار
 تعالی و غیر ذلک عیان القیاس پس بدانکه ازین مراقبات ترا یک مراقبه است

وآن مراقبه اسم ذات است باید که در همه احوال تصور و از دل فراموش
نگذد و حق را ثابت و باقی داند و همه موجودات را بلکه خود را هم فانی و نابود گرداند
و از کویج دل هم مفضل پراز چنانکه جز الله هیچ غمانه حکما قال الله تعالی
قل الله ثم ذرهم فی خودهم یلعبون پس بدانکه این تصور در مراقبه
در هیچ محل نمیکند اول تصور در دل نیافر می کند آن دل پر ملکوت است
و آنرا مقام هوی گویند و دوم در دل ضویری کنند و آن دو بینه نیست است
آنرا مقام شهود گویند سوم در دل عبرت کنند و آن در دروازه چشم
و آنرا مقام نصرا خوانند چهارم در دل مدوری کنند و آن در پیشانی است
آنرا مقام محمود گویند پنجم تصور در بارک کنند و آنرا مقام اتمات
صوفیه گویند که اصل محل تفکر در آنست و مقصد اقصای آن است چون
تفکر دست دهد فقل ما یرید لید و لم یولد حاصل وقت او کرده و صوفی که خلق حال
شود انشاء الله تعالی پس بدان که مراقبه آنست که سده بداند که حق تعالی بر جمیع احوال
افعال و احوال این کس مطلع است مادام که تصور است و مراقبه گویند و سو ساقی

مناظر

و مناظر و سمیع و بصیر و علیم داند چون طرفه العیان از برین غافل گشت مراقبه
نیاشد در مراقبه هر اسمی نورانی دیگر کون در دل فرود آید سفید و ام با سبزه
باز دریا عقیق یا لالا لقتا حاصل شود و آن عبارت از ذناب شعور و علم
پس از عالم ملک گشته به عالم ملکوت رسد و از محسوسات پرکار شده
بمعقولات آشنا گشته که آنرا علم عقل گویند پس این خوردن و گشتن
و خفتن و رفتن فارغ شد هیچ پر و از اینها غمانه ذکر فیه ای جان گشت و فکر
طعام برود شد لیستون اللیل و النهار و هم لا یفترون صفت حال او
از ملکوت بیروت پیوست که عالم صفاتست خلقوا با اخلاق الله
و انصفوا بصفات الله آنجا دست دهنده و این مقام شریف و منزل فلیح
اینجا خلافت درست آید کما قیل الصوفی اذا سلخ من العشر البشریة و انخلت
و اعلم اننا سمی القلب القلب لانه منقلب من صفة لاصفة فی کل زمان
کما العقبض و البسط و متغیر من صورة الی صورة فی کل آن کما التور و الظلمة
کما قال علیه السلام قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن فعلمنا

كيف يشاء اي بين صفتين من صفات الجمال والجلال ويصرفها كيف
يشاء لانه مقلوب منكوس راسه معلق في الصدر له وجهان اعلى
واسفل مسدودان بالشم الغليظ مقبوطان عند الختاس ^{من} يوسوس
فيه كل وسوسة كما قال الله تعالى من شر الوساوس الختاس الذي
يوسوس في صدور الناس من الجنة والناس من مايل الى الجنب
اليسر الذي هو محل الختاس الذي وكل عليه ليدعوه الى اليسر من
المعاصي واللذات والاهوية والالجب الامين وهو محمّد ملك موكل
عليه بدعوة الى العزيز العبادات وترك اللذات والاهوية فاذا
كان كذلك فللازم وليد اوم الذكر الجملي والخفي ويجلس النفس في الجنب
يفتح وجهه الاعلى وبالخفي وجهه الاسفل ويجلس النفس تدوب الغلظة
ظاهرة والباطنة التي حصلت في القلب من مأكولات الحرام ومحبت
الدنيا واهلها فلا بد للطالب ان يصيغه بجلبتي حتى يظهر من هذا القلب الخفي
والصنوبري القلب الثوري الختفي في هذا القلب الصنوبري لكافة فاذا

صفي ظهر تلك النور مع بهانه وحسنه وسعة فهو المراد من قوله تعالى لا يحق
ارضى ولا سمانى ولكن يسعني قلب المؤمن النبي فاذا ذكرت الذكر بهر
فليجتم بصوت الربطة وهو ضرب بكلمة الا الله ضربا شديدا في القلب
الحم الصنوبري الذي تحل في الجنب الايسر بين السرة والشدى الايسر
فان ضرب الضرب قليلا حظه من المحل فان ضربت غاما المحل ضربت على
القلب بغيره والا يضر صدرك بل تنفي الدم فتقرب المهلاك تلاحظه
هذا الرمز فانه مفيد جدا فاذا ضربت فاقصد ان يكون صوت الربط من دخل
فم الاعلى من القلب فيفتح ذلك الغم وتلاحظه وقت الضرب انك تدخل
النور في القلب مع ضرب اسم الله فيظهر وعلو ويسع ذلك النور القلب
الختفي في هذا القلب الصنوبري يا مه اذ نور الا الله فيكون نورا على نور
فيوسع النور قلبي اتساعا وسيعا حتى تمكن ويستقر نورا الا الله محلي
النور القلب فيكون في القلب عرش الله كما قال الله تعالى قلب مؤمن
عرش الله تعالى فاذا ذكرت اي ذكر كان فتصور كأنك تشاهد الرب جل
جلاله

والرب يراكم كما قال الله تعالى انا جليس من ذكره وهذا مراقبه الذكر فلا يمكن
غافلا عنه واللا يقيد شاء وتحضر القلب وتوجهه لا المقصود هو تحفظه عن
المغاطر بالاتجاه لا الشيخ المرشد بان تصور حاضر المحافظتك ومهما
امكن فعليك ان تجلس الانفاس فان له تاثيرا لم ينفذها فاذا قلت لا
الله الا الله بالان في القلب لا المطلوب ولا المقصود ولا موجود
ولا معبود لان كشف لا يحصل الا بتصور مضافا اذا ذكرت الذكر الخفي
فان لسالك ولغده داخل الحنك ثم احسب النفس واضرب في داخل البطن
من تحت وجه الاسفل من القلب اعلى وجبه الاسفل ضربا شديدا بالتصو
والتوهم من اللفظ **الا لله** او من اسم الله فيفتح بذكر الخفي وجبه
الاسفل فينبغي للطالب ان يحفظ نفسه ويتفرغه في ذكر الله تعالى ولا يصغر
كما قيل كل نفس ينجح بغير ذكر الله تعالى فهو ميت فتقرب بكل نفس الله تعالى
فان الله تعالى يتقرب اليك كما قال الله تعالى من تقرب الي مشبرا تقرب
اليه ذراعا فاذا ذكر في حال ذكر كثير كما امر الله تعالى فاذا ذكر والله ذكر كثير

وقال الشيخ

وقال الله تعالى الذين يذكرون الله قياما وقعودا وعلى جنوبهم
ويتفكرون في خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا
سبحانك فقنا عذاب النار فاي متره اعظم واكرم للصيحه الدليل
الحالمولى الجليل اذا ذكر الله تعالى كما قال الله تعالى فاذا ذكرتم
واعلم ان اسماء الازكار هي ثلاثه انواع جلالي وجلالي ومشارك فان
وجدت في نفسك ملكية او غضبا او غمرا كثيرا فاستغل بذكر اسم الجلاله
اولا كالقهار والجبان والملكين فانه يعقب عليها فتكسور صورتها
فترجع من طبيعتها النكري والغضبي الى التواضع والحلم فتعتدل وانكسر
فيها تواضع وحلمه وذلك كثير فاستغل باسم جلالي كالمالك والقدوس
والحكيم فانه يعتدل لهما بين التكبيرة الكثير والتواضع الكثير وغيرهما فان
وجدت النفس متعدلا بين الطبيعتين فاستغل باسم مشترك
كالموثمن والسلام فانه يفيد جدا لانهما بين الافراط والتوسط
فينبغي للطالب الحق ان يلزم دائما في كل حال بذكر اسمي ذكر من جللي

او وضع جلالی او جلالی حتی یصفی القلب الضنوبی عن الشحوم المستدة
لوجیه عن وساوس الخناس الذی ادخل خرطوم فیہ فیوسوس کل آن
بوسواس فاسدة وخصرات باطله فیقولون بنور الذکر فیظفر ویتجلی من قلب
النوری الذی یسمع فیہ رب كما قال الله تعالی لا یسعی ارضی ولا سما ولكن
یسعی قلب المؤمن النقی التقی ویتعل فی نفسه القلب النوری عن رالة
الفارسیة الشیخ الموحد بن شیخ فرید الدین رحمته الله علیه بعبارة الفارسیة
ولا بحریمیة لانا یتبرک بانفسه الشریفیة النقییة ولسعدتها وتشفى شفاه
لان کلامه شفاه ونظرة دواء فلا یبغی ولا یلیق ان تبدلا ومتغیرا مثل
بذا الكلام وهو هذا حضرت شیخ فرید الدین قدس الله تعالیة فرموده که
حضرت عزت جل جلاله پیش از خلقت عالم احدی محمد صلی قیوم بود ووست
وخواه بود و در ارادت و مشیت خود خواست که وسدانیت خود را آشکارا
کند اول نور دل را آفرید هاین نور دل از نور خداست كما قال علیه السلام
انا من نور الله والمؤمنون من نور یی فاما آفرینش این نور است که

مشاد هزار سال

مشاد هزار سال راه فراخی و بوجها قال سبحانه و تعالی لا یسعی ارضی ولا
سما فی ولكن یسعی قلب العبد المؤمن بعده حضرت عزت جل جلاله
آن نور را بعد از هزار سال در قبضه قدرت پرورش میداد و کلامی میخواست
یا عبیدی انت عشقی و محبتی و انا عاشق لک و محبت لک ای بنده
تو عاشق منی و من نیز عاشق توام و محبت توام پس درین نصد هزار سال نصد
هزار کرامت و کشف انوار جمال تجلی میکرد بعد از قبضه قدرت خود جدا کرد و بعد
نور دل الناس کرد که الهی و سیدی بنده را طاقیت فراق نیست چندین هزار
سال بعشقی و محبت خود پرورش داده اکنون جدا نتوانم شد پس حضرت عزت
جل جلاله تا زمانه نور دل از نور بزرگ فرمان شد ای بنده مرترا بر خودت من کاری نه
ما تا آبرو اعظم قدرت خود آفریدیم بعد نور دل از درد فراق نصد هزار سال دیگر
در عالم تحیر مستغرق بماند و از درد فراق نظر رحمت خدای تعالی چند ان آب از دیده او
روان شد که دریا گشت و آنرا بحر الحیوان گویند بعد از غلبه قهر تا زمانه باد و آسمان
پیدا شد و از آن آتش دو شعله جدا شد از یک طرف اریل و از دویم درخت گندم آفریده شد

بعده نهصد هزار سال چون چرخ می گشت آخر آن نور همچون درخشان آن در عالم
سه قسمت میگردد از اول سره آفرید و از دوم جانها آفرید از سیوم نور را آفرید
بعده بقیه اجزای از نور دل را چهل هزار سال در نظر رحمت پرورش داد و ازین
ده کوهر آفرید و از کوهر اول آسمانها و زمینها آفرید و از دوم عرش و از سیوم
کرسی و از چهارم لوح و از پنجم قلم و از ششم بیت المعمور و از هفتم جنت و از هشتم
دو رخ و از نهم شمس و از دهم قمر آفرید شد پس دل را وسیع شد ازین همه چنان
در خبر است قلب المؤمن البهر من العرش و اوسع من الکرسی و این دل
کنج است و این دل را کنج میخوانند ازین جهت که این ده کوهر نتیجه کنجینه دل اند
و نیز ازین جهت هم میخوانند که در درون دل مغت کنج است در کنج کوهری است
بدانکه دل مغت پهلوی است در هر پهلوی کوهری است در اول ذکر در دوم
عشق در سیوم محبت در چهارم سر در عجم روح در ششم معرفت در هفتم
فقر پس هر گاه که کوهر ذکر ظاهر شود مقصود از همه موجودات ذکر دانه من است
شیئا الا ذکره بعده کوهر مشق ظاهر کرد و همه شوق و اشتیاق و در درو اندو

حیران و با خواست او خود پیدا آید بعده کوهر محبت پیدا شود در همه رضای دوست
میخیزد پس دوست هم بر او را می شود بعده کوهر سر ظاهر شود پس حق آگاه از
ارادت خود دهد بنده را بعده کوهر معرفت پیدا شود پس هر چه گوید از حق گوید
و هر چه کند از حق تعالی گوید بعده کوهر فقر ظاهر شود پس بغضای حق تا از کس
مستغنی باشد پس حضرت عزت جل جلاله این کنج نور دل را چند هزار سال در عالم
غیب نهان داشت چنانچه فرموده است کنت کفرا مخفیا فاحسبیت ان اعرف
فخلعت الخلق لاعرف تا آنکه خاک آدم علیه الصلوة والسلام جمع کرد اینده و خیره
کرد چنانچه که در خبر است حضرت طینه آدم بیدنی از بعین صبا حاکمین ترکیب
قالب بحرف آفرید و آن نور دل را در طاق سینه نهاد چنانچه فرموده است
مثل نور مکشوة فیها مصباح پس تعلیم جمله اسما کرد و علم آدم الاسماء
کلها صادق شد پس گندم را تخم کردانید پس جبرئیل علیه السلام مجسم فرمان
آن تخم را در برشت نهال کرد غنای المال بر آمد و خوشه کشید و دانه گشت و هر یک
خوشه مثل رخت و دانه مثل پسته مرغ خورد در دانه دانه دو لون شده و شیر این

دانه را راده بر آفت آدم صغی علیه السلام با فریده تا بخر ثابت شود
و چون آن کبج دل را در قالب مبارک آدم علیه السلام نهادند گوهر عشق در
جنبش آمد گوهر محبت را ولوله و شورش پیدا شد گوهر ستر بظهور آمدن
خواست جمیع علوم بیا آکائید گوهر روح در تصرف آمد گوهر معرفت حق را
شناخته گوهر فقر سلطنت غنا روی نمود و جلد اعضا در تحریک آمد پس
عطسه زد و گوهر ذکر و ثنا در حمد گفتن حق تعالی اشتغال کرد این نعمت گوهر
هریک بوصف خود در کار آمد تا جسم خاکی خالی حضرت آدم را انکار کرد ایند
پس آن نور دل و طهارت در فراق سالها را یاد آورد که نه صد هزار سال مدیوش
و پیهوش بود پس حضرت عزت خلعت عزت و رحمت پوشانید و فرمان داد
که ما از خلیفه نمود کرد ایندییم انی جاعل فی الارض خلیفه جبرئیل علیه السلام
فرمان داد که تختی بیاز پس آدم علیه السلام را بران تخت بنشان پس فرما
شد که جمله ملایکان سجده کنیده همه فرشتگان سجده کردند مگر ابلیس سجده
نکرد تا زیاده قهر ابلیس را بزد از او آتش شناس در وجود آمد پس آدم علیه السلام

دیو فریب متعجب ماند و گفت درین فریب حکمتی است که او را توفیق سجده
کردن نداد پس او مخالفت ما خواهد کرد پس آدم علیه السلام در عالم مکتب
مدیوش گشت جبرئیل علیه السلام را فرمان رسید که در چشم آدم علیه السلام
قف بزن تا قدرت ما پند چون قف بزد دم در دماغ آدم حق ما را آن دم را در
قسم کرد ایندی که در سر جای کرد آنرا عقل گویند و دیم در چشم فرو شد آنرا نفس
گویند چون فرو شد آدم علیه السلام هوشیار گشت در و چو چار چیز اثر کرد و پیدا
شد اول که سنی غلبه کرد و دیم قوت ما سکه سیوم تا ضمه چهارم را دفعه چهل
کرد سنی غلبه کرد آدم علیه السلام دست دراز کرد و خوشه گندم گرفت و بخورد
پس بغذای گندم جمله قالب آدم علیه السلام گوشت و خون گشت کبج دل نیز
ظهور یافت همه اعضا ظاهری و باطنی قوت گرفت پس حواری از پهلوی چپ آید
علیه السلام آفرید صحبت و الفت داد و غرض از خلقت آدم علیه السلام اظهار
و حدایت خود بود لایضا که تمت کلام شیخ محمد بن شیخ فرید الدین قدس الله
روح العزیز رحمه الله تعالی تقریر قداحوینا فقیرا لاجل الضرورة پس بد آنکه حق تعالی

آدم علیه السلام را خلیفه آفرید و خلعت خلافت داده و درین عالم فرستاد
 چنانچه فرموده است انی جاعل فی الارض خلیفه پس خلیفه چنان باید که مرتبه
 درستخلف فیها احتیاج افتد همه را جاری و اصلاح تواند کرد و الا عاجز و ناقص
 باشد کامل و مکمل نباشد خلیفه اینچنین نشاید پس بدانکه آدم عالم صغیر است
 از روی اجماع و از عرش تا فرشتگان و هر چه در اوست عالم کبر است از او تفصیل
 و آدم عالم کبر است از روی مرتبه چرا که خلیفه حق است و نیز خلیفه افضل باشد
 از مستخلف علیه چرا که او متصرف باشد در پس بدانکه هر چه در عالم کبر است
 تفصیلا می در عالم صغیر است که آدم است اجمالا چنانچه حق تعالی فرموده است
و فی انفسکم افلا تبصرون سائرهم فلا یتنا فی الافاق و فی انفسهم
افلا تبصرون حق یتبیین الله الحق وقال ایضا فی الارض آیات
للموقنین و فی انفسکم افلا تبصرون تا هر که را در عالم کبر احتیاج افتد
 آنرا در خود معاینه باید پس تصرف کردن آسان تر شود و اگر خلیفه این
 چنین نباشد پس عاجز و ناقص باشد پس بنی آدم همه خلیفه اند بحسب

لهم انده

استعداد

استعداد قابلیت خود و بحسب متصرف فیها قال علیه السلام کلکم راع و
 کلکم مسئول عن رعیته پس بدانکه هر چه در عالم کبر است آنموضع او در عالم
 صغیر هم هست سر آنان بمنزله عرش است و دندان لنگره و پیشانی کرسی
 و کلم لوح و زبان قلم و طه آسمان بهشت که در و زحل است نیم آسمان ششم
 که در و مشتری است عظم آسمان پنجم که در و مریخ است آسمان چهارم که در و
 شمس است آسمان سوم که در و زهره است آسمان دوم که در و عطارد است
 آسمان اول که در و قمر است چکر که آتش شش کرده مو است شانه که آب
 زهره که خاک خون و بغم و صفر او سودا بمنزله چهار طبایع است حرارت سردی
 و رطوبت و بیوست است و دوازده بروج سر حمل کردن نور دود است جوزا
 سینه سرطان دن اسد رود که سینه ناف میزان زانو قوس ساق جدی
 یا قوس حوت استخوان بمنزله جمادات است دل بمنزله کان است موی
 نباتات است روی بهشت است ریزبان حوض کوثر است چهار رک
 در کلبو بمنزله چهار جوی که در بهشت است شکم دوزخ است اوصاف حمیده

این جمله الفاظ آیات شکر است
 و از آنجا که هر چه در عالم کبر است
 در عالم صغیر هم هست

بمنزل جنده الله است محل او در دست اوصاف ذمیه بمنزله جنده شیطان است
 محل او در شکم است خوشحال بهر است غم خزان است سیری تابستان است
 کرسنج زمستان است کرم باران است خنده برق است پوست سیر است
 است کوشش طریقت است استخوان حقیقت است معرفت به آن دنیا ^{مختص است}
 حواس شهوه است روح پادشاه عقل وزیر حس مشترک قاضی قوت
 حافظ مطیع و همه قاصد شهوت خراج خواة غضب شحنة اعصار رعیت
 چشم جاسوس پس بداند هر چه در عالم کبر است انموج او در عالم صغیر است
 اگر کامل کنی چنانچه حق تمام فرموده است سائرهم آیاتنا فی الافاق فی
الفسهم حتی یقین لهم انه الحق و نیز فرمود فی الاوض آیات للمؤمنین
وفی انفسکم افلا تبصرون ای عزیز عالم جسد را در دست عالم ارواح راهم
 بدان که حق تمام در حق او فرموده است قل الروح من امر ربی پس بداند هر صفت
 که بدان حق تمام موصوف است روح هم بدان صفت موصوف است
 چنانچه سمیع بصیر کلیم حی قادر مزین و غیره و لیکن روح

مفاتیح

محتاج است در تصرف کردن بآلئ بدن و حق تعالی محتاج نیست پس این
 روح که جوهر اوست پس بسبب اضافات و اعتبارات باسماء مختلفه
 ذکر کرده اند چون این جوهر را دریافته شد و دریابنده یافتند نامش مقل
 کرده زیرا که عقل مدبرک مدترک است پیدا و پیدا کننده یافت نامش
 نور کرده که او ظاهر و مظهر است و چون نقش کننده یافتند نامش قلم
 کرده و چون سبب علم عالمیان یافتند نامش جبرئیل کرده و چون سبب
 ارزاق عالمیان یافتند نامش میکائیل کرده و چون سبب حیات عالمیان
 یافتند نامش اسرافیل کرده و چون سبب حقایق اشیا را درمی یابد و
 قبض معانی میکند یعنی از ظهور بیطون می برد نامش عزرائیل کرده پس این
 جوهر را بر هر صفتی که پدید مناسب آن نام نهی چنانچه لوح و عرش و کرسی و چون
 و اسن ذات و صفات و اسم اعظم و غیره ذالك لا غیر النهایه پس بدانکه
 ارواح عوام مؤمنان بعد مفارقت بدن باسماں اول رجوع و عروج میکند
 و ارواح عابدان باسماں دویم و ارواح زاهدان باسماں سیوم و ارواح

چون زود زنده کننده است
 نامش روح که از او روح می
 و عجبی است چون او

غار فان باسماں چهارم وارواج اولیا باسماں پنجم وارواج انبیا باسماں
ششم وارواج رسولان ^{باسماں} هفتم وارواج اول العزم باسماں هشتم وارواج
خاتم الرسل صلی الله علیه وآله وسلم وعلیهم اجمعین بنیم که عرش اعظم است
وعروج کرد وارواج کافران کافران کرد که آتش باز کردند وارواج
جنتیان در کوره هوا وارواج مجادات در آب وارواج نباتات در خاک پس
به آنکه هر که هر مقامی که در اینجا حاصل کرده باشد بازمانجا باز کرد پس بدانکه
وجود آدمی نسخه آب است بر همه آفرینش حق تعالی از برای چه هر چه حق تعالی
از عرش تا فرش آفریده است آنوزج او در وجود آدمی تعبیه فرموده است
بلکه هر چه در دنیا بکند در دل انسان کامل کند و نگانیده است چنانچه که حق تعالی
فرموده است لا یسعی ارضی ولا فی السماءی ولكن یسعی قلب عبدا
المؤمن التقی النبی پس مملکت وجود انسان کامل اگر چه بصورت ظاهر
عالم صغیر است فاما از جهت حقیقت و معنی جهان کبیر است و مظهری ^{مظنی}
زیرا که چون حضرت قدس و الله غنی عن العالمین خواست که از ظنوت ^{ظنوت}

کنت

کنت کنته مخفی تا برده غرت هویت بردار با ما بجنتهم و بجنون جلوه کند
در دریای یابوت موج زدن گرفت و بر تخت لاهوتی نشست شریف زبور جبر و
پیر است مباحی کثرت مملکت را پوشیده از غنا، کان الله ولم یکن معه
شئی ^{شئی} شده جولان نموده در مقام ناسوت اظهار کرد و فرمود شهوات
شهد الله و وجود او لا اله الا الله و وجه او را اینها تو لواقتم
وجه الله و دیدن و شنیدن او را الم یعلم بان الله یرئی وان الله
سمیع بصیر و نفس او را فی انفسکم افلا تبصرون و قریب او را
ومن اقرب الیه من حبل الوردینا و دست او را ید الله فوق
ایدیم و جمال او را ان الله جمیل محبت الجمال و باکی او را و الله
محبت المتطهرین و کوشش او را و چشم او را کنت له سمعا بصرا
و مکر او را و مکر او و مکر الله و حمد او را الحمد لله الذی خلق السموات
والارض و جعل الظلمات و النور ثم الذین کفروا بربهم
یعد لول رباعی آن پادشاه اعظم یعنی حقیقی مائت و بیست بود محکم یعنی

که بود اخفا که پوشیده دلوق آدم یعنی که گشت اسماء آن نگاه بر در آید یعنی
که شد هوید که غرض ازین که فقیر در تطویل کردن این کلام ترغیب کنانید
ضبط دل است چون تصنیف حاصل شود این کجمای معرفت که در و محقق اند
جلوه دهند پس از عمده معرفت حاصل کرده بعبادت مشغول شود
كما قال الله تعالى وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون انى يعرفون
لان العبادات لا يحصل بغير معرفة كاملة یعنی ولقد كرمنا بنى آدم
وحملناكم فى البطن ظهورا بینه پس مرید حق بهایه که اول بزرگجلی که بزبان است
مواظبت نماید تا حضور دل حاصل شود و زمان و مکان را در ایامه زمان برآمد
نفس است و مکان فرود آمدن است پس درین هر دو حال از ذکر خالی
نیاشد پس ذکر خفی حاصل شود بر آنکه روز و شب را بپست چهار ساعت
در ساعتی هزار نفس بیرون می آید همه را در طاعت حق تعالی تصرف باید کرد چنانچه
نبی علیه السلام فرموده است الذینا مناعه فاجعلها طاعة اگر همچنین
بکنه تا بوقت حرکت در باد حق تعالی باشد باسلامتی بایمان برود در جلی حق و شود

ملا مستغرق کرد و خود را فدا سازد پس فناء فی الله تعالی با الله رونی کرد
الحمد لله على ذلك النعم والشكر لله على تلك الكرم در بیان شکر
انوار که ظاهر میشوند وقت ذکر کردن با الوان مختلف در جهات مختلف اول
اینها را باید دانست تا بظهور شدن ایشان در وقت ذکر مناسب هر یک
ملاحظه توان کرد زیرا که بعضی رحمانند و بعضی شیطان پس بدانکه اگر نور
متصل از کتب راست ظاهر شود آن نور فرشته کاتب حسناست پس
که ذکر بسیار کند تا او بنوشته حسنا بسیار مشغول باشد و بدانکه ذکر
تو مقبولست و اگر از پهلوی راست به اتصال ظاهر شد آن نور مرشد است
که آن رفیق راه راست و مدد کننده هر محمات ملت است که الرفیق عم
الظرفیق پس در دل بادب باشد و با حضوریت در ذکر بسیار مشغول
شود و از راه زمان ایمن نباشد و اگر از پیش ظاهر شود بدانکه انوار حضرت صلی
علیه وسلم است زیرا که او صراط مستقیم است پس باید که در دل بسیار
بادب باشد و همین مشاهده حضرت دانند و استمداد طلبند و در ذکر بسیار

مشغول شود و بشارت فتح یابی داند و اگر متصل از کتب چپ ظاهر شود آن
نور فرشته کاتب سینه است پس باید که در دل خائیف باشد و از گناه آن گذشته
استغفار بسیار کند و بعد از آن هیچ گناهی نکند و تائب باشد و از مرتبه ستمداد
بر استعانت طلبید و با ذکر و عبادت بسیار مشغول شود و اگر از پهلوی چپ
اتصال ظاهر شود بدانکه آن نور ابلیس است یا همچون سیر معقل عصا در دست گرفته
استاده است او هم ابلیس است باید که در دل ترسید نعوذ و لا حول سبیلار
خواند مخصوصا وقت شروع ذکر شروع ذکر از مرتبه ظاهر و باطن استمداد طلبید
و از مراقبه مرشد غافل نشود هم حال ظاهر و حاضر مدد کننده داند و بحق تعالی
از آن لعین پناه جوید که آن از برای راه زنده تو آمده است و از سبب آورده کی
و معاصی و محبت دنیا اش ازین هر دو تائب باید بود تا که خطرات ایشان همه درل
نگذرد پس از آن ایمن توان شد و فارغ بر آ ذکر و عبادت توان بود و از آن حکم اعیان
شیطان و اگر از بالا سینه یا بالا ناف ظاهر شود و هرگز آتش مایل باشد بسیار حق آن
نور خناس است الهی یوسوس فی صد و سرائتاس باید که در دل خائیف باشد

نور خناس است الهی یوسوس فی صد و سرائتاس باید که در دل خائیف باشد
نور خناس است الهی یوسوس فی صد و سرائتاس باید که در دل خائیف باشد
نور خناس است الهی یوسوس فی صد و سرائتاس باید که در دل خائیف باشد
نور خناس است الهی یوسوس فی صد و سرائتاس باید که در دل خائیف باشد
نور خناس است الهی یوسوس فی صد و سرائتاس باید که در دل خائیف باشد
نور خناس است الهی یوسوس فی صد و سرائتاس باید که در دل خائیف باشد
نور خناس است الهی یوسوس فی صد و سرائتاس باید که در دل خائیف باشد
نور خناس است الهی یوسوس فی صد و سرائتاس باید که در دل خائیف باشد
نور خناس است الهی یوسوس فی صد و سرائتاس باید که در دل خائیف باشد
نور خناس است الهی یوسوس فی صد و سرائتاس باید که در دل خائیف باشد

چون دانش ممکن نیست که یک کس جمله انواع علوم بحال رساند تحقیق
بداند و در علم حکیم و نبی و ولی و ولی بودن پس لازم باشد که یک کس جمله
انواع علوم را تحقیق بداند یا حکیم یا نبی و یا ولی باشد پس هر یک را علمی
باشد و هر یک بعلمی مخصوص باشند ای عزیز علی که بجگیم مخصوص است
علم است بطبایع اشیا علم که بنی مخصوصی علمی است بخواس اشیا
که بولی مخصوص است و علمی که بولی مخصوص است علم است بجقایق اشیا
و هر که این سه نوع علم را تحقیق بداند هم حکیم هم نبی هم ولی باشد پس شاید
که حکیم بگمیت بحال باشد و خدا بر اندانسته بود و شاید که نبی و رنبوت بحال
باشد و خدا بر اندانسته بود و شاید که ولی در ولایت بحال باشد و خدا بر اندانسته
بود پس هر نوع از انواع علوم را مشکله خدا باشد و آن نوع علم را در مشکله
الله تعالی و مشکله خود و قه مشترک بود و وضع جمیع کرده و نبی را علم بجقایق اشیا
از مشکله ولایت بود و ولی را بعلم خواص اشیا و از مشکله نبوت باشد
چون علم نبی و ولی و علم ولی را دانسته اکنون محلی نبی و محلی ولی را هم بدان

ولی آنست که مقرب حضرت خدا باشد و بالهام خدا مخصوص باشد و سببی
آنست که مقرب حضرت خدا بشود بالهام و وحی مخصوص بود و رسول آنست
که مقرب حضرت خدا باشد بالانعام و وحی و کتاب خدا مخصوص بود و احوال العزم
آنست که مقرب حضرت خدا باشد بالانعام و وحی و کتاب خدا تعالی مخصوص بود
و شریعت اول را منسوخ کند و شریعت دیگر را بنهد ای عزیز ^{اول} لکن میگوید که
مُعْجَزه فعل خداوند تعالی و تقدس است چنانچه شرط دارد اول آنکه خارق عادت
مستمر باشد و دوم آنکه در وقت معارضه پیدا شود سیوم آنکه چنان ظاهر شود که نبی
درخواست کرده بود و کرامت هم فعل خداوند تعالی است ^{و تقدس} یک شرط دارد باید که خارق
عادت مستمر باشد و نبی درخواست میکند تا خداوند تعالی در وقتی معین فعل خود را
بدست ایشان بنی ظاهر میکند ^{پس} معجزه پس رقیب انبیا مدد و معاونت باشد و اگر کما
در حق اولیا ابتدا و ولی امتحان ^{بود} است نمی کند خداوند تعالی در آن وقت که خود
میخواهد فعل خود را در دست وزیران ولی ظاهر میکند و آنرا از این جای است که
انبیا در وقت ظهور معجزه شای می کنند و شای می شدند و آئیند واری می گشتند

داوود

و اولیا در وقت ظهور کرامات نمناک می شدند و ظایف می گشتند پس ملا
ولا آن باشد در وقت ظهور کرامات پناه بخدای برود که غیرت حق بسیار
کس از اوج قرب در حقیقت بعد انداخته است یعنی بعضی از صغیران
در وقت ظهور کرامات خودستند که خلق را نظر بدان افتد ^{ایشان} شناسند
و غیرت حق بدروش بی نیازی از درگاه خود ایشان زار و ور کرده و بزبان حال
ایشان گفتند که چون دیگری را با ما شریک کردید همشک شده و مشرک کن
نباشد و چون دوستی را نشاید پس تا امکانست نبی ملازم است که نبوت
خود را ظاهر کرده اند و اما امکانست و بولی لازم است که ولایت خود را پوشیده
دارد پس اگر کسی دعوی ولایت کند و او کرامات خود را با مردم حکایت
کند معین میدان که ولی نیست دیوی است که راه گننده مردمان ^{دو} و پو
در بر کشیده وی یعنی لباس نیکان و صالحان در ظاهر خود کشیده و مردم
بخود می کشد و گمراه میکند و جاه و مال این طریق حاصل میکند معنی ^{است} و حی عبارت
پیغام فرستادن است بنزدیک کسی و هوام و زهی است و معنی الهام

چیز و دل که انداختن است به واسطه روحی سخن گفتن حق است با خلق
بطریق جبر بواسطه یایه واسطه و الهام سخن گفتن حق است با خلق بطریق بر
بواسطه یایی واسطه و روحی را بطریق مجاز بجای الهام استعمال کنند و الهام
هم بطریق مجاز بجای روحی استعمال کنند و الهام کبری واسطه بود آنرا نواله
و علم کدتی هم گویند و مخاطب سخانی و فرست هم گویند طریق حصول علم خویش
نسبت باین طریق روحی است و یا بطریق الهام از جهت اینکه بر علمی که مراد کس
حاصل است از روحان بیرون نیست یا بواسطه بود و یا به واسطه بود اگر
بواسطه بود حصول آن علم بوحی بود و بواسطه مرآتیه ملک باشد از جهت اینکه
ملک سبب واسطه است و بواسطه از روحان بیرون نباشد همچون حواس
تکلیف و مخیر صادق و این لامحی چه گویند و اندر وی هم باشد همچون
حواس باطنه و همچون عقل سلیم و این را وحی ستری خوانند و اگر به واسطه
بود حصول آن علم بالهلام است و بدانکه آدمی غیب نداند از جهت اینکه
علم آدمی تابع معلوم است پس اگر چیزی معدوم باشد علم آن همچنین معدوم

پهل
و اندرون

بود و اگر چیزی موجود باشد علم آن چیزی هم موجود بود مثلا فردا معدوم است و حواس
و حوادث که فردا باین کس میرسد هم معدوم است پس آدمی نداند حال آدمی
در فردا چه خواهد بود صحت باشد یا مرض باشد حیات باشد یا ممات باشد تنگ باشد
و یا فراخی باشد و دیگر نداند که فردا چه خواهد شد و چه خواهد خورد و بجا خواهد بود و مانند
این و اما چون فردا موجود شود و داغ در فردا خواهد بود پیدا آید این جمله آدمی و
معلوم شود و اگر چیزی موجود باشد اما ازین کس غایب بود اگر مجموع باشد هم
معلوم بود از جهت اینکه چنانکه منضم معلوم است مجموع هم معلوم است
پس دو نوع آمدگی اینکه معدوم است و هنوز موجود نشده است و در هم
اینکه موجود است اما ازین کس غایب است و دیگر باید که با ملک در اول کبریا
باشد و با خبر بوحثت رسیده که اگر او در اول ندر کثرت باشد سلوک بتواند کرد
و هر که سلوک ناکرده از کثرت بیرون آید و خود را در مقام وحدت داند همیشه تمام
و خود را بچینه داند او همیشه ناقص باشد و خود را کامل بیند و آن چنین کس خود را
بر خود را کبریا بداند و دیگر آن از وی هم بر خود را بی نیابند از جهت اینکه تبدیل صفات

و تهنید اخلاق و سینه صنائی و صانع و دلی نورانی خضر براضات و مجاہد است
 حاصل نشود و واضع در اول متبوع باشد و در آخر تابع بود و کاشف در اول تابع
 بود و در آخر متبوع باشد و بسا لکن این امر در احتیاج است و امکان ندارد که بی
 ایشان سلوک تواند کرد و اگر ساکن واضع را از کاشف و کاشف را از واضع
 باز نشناسد هرگز بقصد و مقصود نرسد و پیشتر ساکنان که بمقصد و مقصود
 نرسند ازین سبب است ای عزیز نبی مندر مبادی و صاحب شریعت
 واضع است و صاحب حقیقت کاشف است و هر نبی صاحب شریعت نبود
 و امام صاحب شریعت نبی بود و هر ولی صاحب حقیقت نبود و امام صاحب
 حقیقت ولی بود و کاشف در وضع تابع واضع است و واضع در کشف تابع
 کاشف است و حکایت موسی و خضر علیهم السلام و بیان آنست و مراد
 از ختم نبوت است ختم وضع است و مراد ختم ولایت ختم کشف است
 و هر دو ختم شدند از جهت اینکه وضع تمام شد و نهایت خود رسید و کشف هم تمام
 شد بقیامت خود رسید و هر کاشف دیگر که بی یک سلوک را نهایت رساند و در

بناست

بقایت رسد اینجا معین بدانند که کشف آنست که ختم کرده است و بالای آن
 کشف کشفی دیگر نیست و فرق است میان ختم واضع و ختم وضع و ختم
 کاشف و ختم کشف و هر چیز را که اول و آخر نباشد هر آینه آن چیز را افشاخ
 و اختتام نبود و هیچ چیز را از روی وجود اول و آخر نیست پس هیچ چیز را
 از روی وجود افشاخ و اختتام نبود اما بعضی چیزها را نسبت اول و آخر نیست
 پس بعضی چیزها را نسبت افشاخ و اختتام بود ای عزیز صاحب شریعت وضع
 طریق است و صاحب حقیقت کاشف مقصد است و در وضع طریق هر آینه
 کثرت لازم باشد از جهت اینکه آن طریق راسته چیز لازم آید بسا لکن و بطریق مقصود
 و در کشف مقصد هر آینه وحدت لازم باشد از جهت اینکه مقصد و مقصود بسا لکن
 خدای است و چون خدای ظاهر شود پس بسا لکن خود را ندیند و طریق را نشناختند زیرا
 که ز مقصد پند و نه مقصود باید ای عزیز صاحب شریعت خلیفه خداست و نبی
 خلیفه خداست از جهت اینکه اگر چه نبی داناست بخواص اشیاء اما دانش
 او بخواص انبیاء بواسطه علم صاحب شریعت است و صاحب شریعت بشا برته



منبع است و انبیا که در وقت وی باشند بهشت جوهرهای باشند که آب آن منبع
در جوهرهای روان شده است و صاحب حقیقت هم خلیفه خدای است و وی تمام
خلیفه خدای است از جهت اینکه اگر چه ولی دانا است بجزایق اشیا و اما در آن
بجزایق اشیا و بواسطه کشف صاحب حقیقت است و صاحب حقیقت بشا
منبع است و اولیای که در وقت وی است بشا بهت جوهرها اند آب آن منبع درین
جوهرهای روان شده است و ظریف باشد که میان وی مستخاف بود و حجاب باشد
که پرده حجاب سخن گوید و سخن شنود و ظریف هم باشد و میان وی مستخاف بود
و حجاب بود و از پس پرده حجاب سخن گوید و سخن نبود و اگر یک کس هم وضع
و هم کاشف باشد این کس هم صاحب شریعت و هم صاحب حقیقت بود و وضع
طریق مرتبه نبوت بود و کشف مقصد از وی مرتبه ولایت باشد و آنکس که اینان
مکمل گویند و آنکس انسان مکمل است که در وقت خود معجون اکبر و اکبر عظیم
و تریاق بزرگ و اینه که گشته نماوزنده و خلاصه موجودات است و درست است
مکمل مراتب ارواح تمام شد و درجات اینان تمام گشت و چهار مرتبه پیش از نبوت است

از

و شش مرتبه بعد از نبوت است روح بنیای روح حیوانی روح نفسانی روح
انسانی و شش بعد از نبوت روح نبوی و روح ولکی و روح اینکه هم نبوی و هم ولکی
و این روح اینان کامل است و روح صاحب شریعت و روح صاحب حقیقت
و روح اینکه هم صاحب شریعت است و هم صاحب حقیقت است و این را جمع انسان
مکمل است بعد از نبوت است جمله مرتبه می پیوندد این شش اصل در ولایت
ماوراء النهر در شهر کشف که موضع ولایت این پیچاره است تمام شد رتبا اعتر
لنا و لوالدینا و لجميع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات انک
علی کل شیء قلین ای عزیز آدمی استعداد آن دارد که خود را بپای رتبه کفیب
و شهادت او را یکپان کرد یعنی هر که بر باضات و مجاهدات روح خود را معتقل
و متور کرد اند با شفا هم عکس پذیر شود و نقیض که در رواج افلاک باشد در
روح وی پیدا آید چنانکه دو آینه روشن بود در مقابل یکدیگر دارنده نقیض که در آن
آینه باشد در ثانیه پیدا آید هم نقیض که در ثانیه بود در آن آینه ظاهر شود و چون این
مقدمات معلوم کردی اکنون بدان نمایه چیزی که در عالم موجود است معلوم ارواح

افلاک است و ارواح افلاک بر جمله موجودات مطلقند و هر چیزی که معدوم
بود و هنوز موجود نشده است ارواح افلاک می دانند در هر مقابله و مقارنه و در
هر کسوف و خسوف و در هر ترنج و کسوف و در هر صفت و استقامت و در هر
اوج و حقیقت و مانند این هر چه موجود خواهد شد و غیب و شهادت معلوم
ارواح افلاک اند پس هر آینه روشن شد که در مقابله ایشان افتد و هر چیزی که
در آن موجود باشد در آینه موجود است معنی الهام و دلیل بر آنکه این سخن
راست است خواب راست است و خواب راست ازین قبیل است و بعضی را
که روح هنوز مصیقل و منور نشده باشد و شفاف و عکس پذیر نگشته بود این
حال در خواب بود اما در بیداری باشد و بعضی را که روح تمام مصقل و منور
شده باشد و شفاف عکس پذیر نگشته بود این حال هم در خواب و هم در بیداری
باشد و بعضی کس باشد که روح ایشان خود در اصل بنزدیک افتاده باشد با روح
افلاک ایشان الی اینکه بر یا ضات و مجاهدات کند این حال هم در خواب و هم در
بیداری باشد یعنی ارواح افلاک معتدل اند و روح بعضی که در اصل نزدیک

باعتدال

باعتدال افتاده باشد پس روح هر کس با اعتدال نزدیکتر بود روح وی را با ارواح
افلاک مناسبت بیشتر بود و روح هر کس را با ارواح افلاک مناسبت بیشتر
باشد الهام او را بیشتر بود و خواب و کار او بیشتر بود و در هر است تربودن عزیز
اگر چه این سخن راست است و آدمی را باین طریق دانش حاصل آید اما
این نوع دانش نه در مرتبه تحقیق و تفصیل باشد و در مرتبه نظیر و اجالی بود
بعضی کس باشند که روی از لذات جسمانی و مرادات نفسانی تمام گردانیده باشند
و سالهای بسیار برین مواظبت و مداومت نموده بودند و صفات ذمیعی
اخلاق ناپسندیده یگانگی از خود دفع کرده باشند و صفات حمیده و اخلاقی
موصوف مخلق گشت و پیوند روح ملکی مصور شود و بر ایشان ظاهر گردد
و از احوال گذشته و آینده با ایشان شکایت کند معنی وحی و اینست معنی
ظاهر شدن ملائک و اینست معنی ظاهر شدن صور مختلفه و این است معنی
آمدن جبرئیل علیه السلام با نبیاء و این است معنی مثل شدن جبرئیل علیه السلام
یا مریم و آمدن مریم و دانست که این پلک است از جهت اینکه در خانه تنها

بود و در بسته بود و از بر این گفت انی اعوذ با الرحمن منك و نه گفت انی اعوذ با الله منك و این حال بعضی کس را در خواب باشد و بعضی کس بود در خواب و هم در بیداری بود و بعضی انبیا را وحی در خواب بود است و بعضی کس را روح فلک اول ظاهر شود و بعضی کس را روح فلک دوم و همچنین تا روح فلک سوم که روح فلک الافلاک است و روح هر فلکی که بالاتر است جوهر او پاکتر و لطیف تر است و او عالم تر و بزرگوار تر است پس هر چند که روح این کس بر ریاضات و مجاهدات پاکتر و لطیف تر میشود مناسب است روح فلک بالاتر میگردد یا کسی باشد که روح وی بروح فلک دهم نزدیک شود و روح فلک دهم مصور شود و بر و ظاهر گردد و استاذ و معلم وی شود اینست معنی علمه شد یله السواهی و در مرتبه فاستوی و هو با الافق الاعلی و اینست معنی الرحمن علم القرآن و رفیق و ارا و کردد اینست معنی الرفیق الاعلی این نوع علم در مرتبه تحقیق و تفصیل باشد ای عزیز فلک دهم زنده و خلاصه انبیا انجی است کسی است از جنبت اینکه آخرین ارواح نهایت طبایع است در مرتبه دهم

افتاده است

افتاده است و هم فلک دهم زنده و خلاصه اجسام انبیا که است از جنبت اینکه آخرین اجسام نهایت عناصر است در مرتبه دهم افتاده است و تا پنج عناصر که بحال و نهایت ختم میرسد و بطریق برسد یا انبیا که می شود یا با انبیا که صغری میرسد پس در انسان صغیر روح انبیا مکمل زنده و خلاصه ارواح باشد از جنبت اینکه آخرین اجسام و نهایت عناصر است در مرتبه دهم افتاده است چون این مقدمات معلوم کرد اکنون بدانکه نام از نامهای روح فلک الافلاک رحمان است و جسم فلک الافلاک عرش است و رحمن عرش مستوی است قوله تعا الرحمن علی العرش مستوی و یک نام از نامهای روح انبیا مکمل رحیم است قوله تعا بالموئمنین رؤف رحیم و جسم انبیا مکمل عرش است و جسم این عرش مستوی است و رحمن رحیم که زنده و خلاصه انبیا که بر و انبیا صغیر اند و آخرین موجودات و نهایت مراتب اند و عرش الله انه قال الله برین عرش مستوی است استواء و رحمن عبارت از استوی است و استواء الله عبارت از تعالی اینست قوله تعا یعنی چون رحمن بر عرش مستوی شد ابنتا تمام شد

و طبایع



و چون الله بر عرش مستوی گشت اینساط تمام گشت ای عزیز حیات عبارت از شعور است و حیات عبارت عدم شعور است چون معنی حیات و موت نیست اکنون در کشف المحجوب آورده است که یکی از کبار مشایخ رضی الله عنهم میگوید در ویش بیک شتر بغه اندر آمد و در مشا به ده خواند یک پال بنشست که ز طعام خورد و ز آب و ز خفت و ز بطهارت شد از اجتماع همتش که از زویرت خواند که آنرا حق سبحانه و تعالی بخود اضافه کرده است غذای حق و شرب جان می گشته بود پس اول شتر که مشاهده حق سبحانه و تعالی در سربنده این استغراق و کمال حال واجب گردانند در حقیقت وحدت وجود و وحدت شهود نمودند

و لیکن در ظاهر وحدت وجود اندک تفاوت دارد خلاف وحدت شهود چنانچه که در روزگس گوید که ستاره را می بینم و شکار لاستند لیکن بیکران نمی نمایند با وجود این ما خود نیست این وحدت وجود است و دیگر دلیلها هم بسیار است و وحدت شهود آنست که کسی گوید در آسمان ستاره ها هستند ولیکن از نور آفتاب مستورند و آفتاب ظاهر است این موافق شریعت اند چنانچه وحدت

بودی

و بود میگویند که همه اشیا را دست و مال آنکه این خلافی است و وحدت شهود میگویند که همه از دست این مقوله در شریعت موافق می آید اکنون به آنکه ملکوت عالم محسوسات است و ملکوت عالم معقولات است و عالم محسوسات را عالم ملک و عالم اجسام و عالم شهادت و عالم خلق و عالم سفلی گویند و مراد ازین جمله عالم ملکوت است و عالم معقولات را عالم ملکوت و عالم ارواح و عالم غیب و عالم امر و عالم علوی گویند و مراد ازین عالم ملکوت است تولقاته الاله الخلق والاعراض بین عالم است و در کتاب قدیم ذکر عالم اجسام بتفصیل آمده است اما ذکر عالم ارواح جمله بر اجمال است که احوال ملکوت تحقیق کسی نداند که ملکوت رسیده بود تولقاته و لذلك نرى ابراهيم ملكوت السموات والارض و لیکن من الموقنین و علی صلوات الله علیه میفرماید لا یلیع ملکوت السموات والارض من یولد مرتین بدان اعتراف الله فی الدارین که موجود است ملکوت بر دو قسم اند که عالم اجسام بهیچ وجه تعاقب تدبیر و تصرف ندارد اما گروییان خوانند و گروییان بر دو قسم اند قسم از عالم و عالمیان بهیچ چیز خبر

ندارند جلالت الله وجمال من دخلهم وخلقهم وایر از ملائک خوانند مُصْطَفَى
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از ایشان چنین خبر دهد أَنَّ اللهُ أَرْضًا بَيْضًا مَسِيرٌ
الشمس فيها ثلثون يوم کماله ایام الذی ثلثین مرة مشحونه خلقا
لا یعلمون ان الله تعالی خلق آدم وایلیس و قسی انه که اگر چه عالم
الغقات نذرند و در مشهور و قیومیست مخترانند اما ایشان حجاب بارگاه الهی است
وسایط فیض ربوبیت اند بما تطلع دیگر اهل جبروت و سایر گویند و در سوس
ایشان روح عظم است و در ملاء اهل از وی عظیم تر روح نیست و او را باعتبار
قلم این خوانند اول ما خلق الله العظیم باعتبار دیگر عقل اول خوانند اول ما خلق الله
تَعَالَى الْعَقْلُ ثُمَّ قَالَ لَهُ اقْبَلْ ثُمَّ قَالَ لَهُ قَادِرٌ وَقَالَ وَعِزِّي وَجَلَّالِي ما خلقت خلقا
اگر متک بک اخفایک اثبت و بک اعاقب این روح عظم در صف اول
طایفه است و روح القدس که او را جبرئیل گویند در صف آخرین طایفه است
قولتهما و ما مثلا الا له مقام معلوم و قسم دیگر آنانند که بعالم جسم تعلق
ندهند و تعرف دارند و ایشان را روحانیان خوانند و ایشان نیز بر دو قسم اند

قسم از روحی که در سماویات تعرف میکنند بمشان اهل ملکوت اسفل انه و چنه
مزار ایشان بر معاون نباتات و حیوانات موکل انه قابله بر هر چیز مملک موکل
و در کتب اینها گفته شده آمده است که ان کل شیء مملک و از صاحب شریعت
آمده است که ینزل مع الكل قطرة ملكة و اهل کشف گفته اند که تا وقت
نباشد خدایتعا بر که بر درخت نیافریدی سبب آنی چنین رفته است اما حقیقت
آنرا لطیف ریاضی میخوانند از زنبه ملکوت و آن مرکب است از دو عالم جسمانی
و اکمل موجودات و مقصود از همه آفرینش او است و او را واج بادی که ایشان را
جن و شیاطین گویند و بتقیم از ملکوت سفلی اند بعضی از ایشان قابل
تکلیف اند و مخاطب و می آنی اند و در معنومات و ما میات ایشان خلف
بسیار است هر کدام از مقام خود خبر داده اند اما عالم جسم دو قسم اند سماویات
و ارضیات و اما سماویات چون عرش و کرسی و سماویات سبع و ثبات
و اما ارضیات بسایط عنصریات و آثار علوی چون بعد و برق و باران
و مرکبات چون معاون نباتات و حیوانات بجز من افعال را نهایت نیست

و مجاب این در صفت شایسته اما طایعاتش درین اقسام ذکر رفته است این سخن لعل
تصوف است در بیان ذات و صفات افعال الله تعالی بسیار چهارم در بیان
معرفت افعال خدا تعالی بر قول حکمت بدان اعتراف اندازیم که اول چیزی که
خدا تعالی پدید آورد جوهری بود و آن جوهر را اول عالم کبری گویند و این جوهر را خدا
بنمود خود بواسطه غیر در یک طرفه العین پدید آورد بلکه گفته اند از طرفه العین قولاً
و ما امر الله واحده کلمه یا البصر و هو اقرب و این جوهر اول را با صفت
با عبارات با سبامی مختلف ذکر کرده اند جوهری اول و عقل اول و روح اول و الضاء
و قلم و روح اعظم و روح محمد مانده و نیز گفته اند و نیز رگوار جوهر اول و غیر خدای
تا کسی دیگر نداند از جهت آنکه بنیابت لطیف و شریف نیست و بنیابت دانا و مقرب است
و بنیابت شتاق است و بهیبت است با شتیاق خدا تعالی است و تعدس هرگز یک
طرفه العین از آن حضرت غایب نشد و نشود و هیچ کس و آن استعداد
که از قبض قبول کند الا جوهر اول آنها هیچ چیزی و بچکس آن قرب ندارد که
جوهری اول ای در ویس جوهری اول عالم خداست و تمامیت موجودات عالم

جوهر اوینده او عالم خداست خدا تعالی را خطاب و کلام با جوهر را قول است و جوهر
اول خدای را خطاب و بکلام تمام موجودات است هر چند که حقیقت بزرگواری
جوهر اول کنند از هر زاویه گفته باشند و جوهر اول خطاب آمد که مفردات بنویس
در یک طرفه العین بنویس تمام مفردات در یک طرفه العین موجود گشت و قولاً
انما امره اذا امراد شئ ان يقول له کن فیکون و مفردات عقول و نفوس
افلاک و اجسم و عناصر و طبایع اند جوهر اول مفردات بنویس که جوهر اول تمام
شد این معنی خبر داد که جفت القلم بما هو کاین الی یوم الیقین و الکاه
باین مفردات خطاب آمد که مرکبات بنویس بنویسند ترکیب و مرکبات عالم
معاون و نبات و حیوان اند ایست که تمام شد موجودات و موجودات پیش
ازین نیست و عبارت از آمدن ن و القلم و ما یسطرون که عبارت از عالم
قدرت است و عالم قرب ذات خداست و قلم عبارت از جوهر اول است جوهر
اول قلم خداست و ما یسطرون عبارت از مفردات نویسنده کان خدا تعالی
دایم در کتابت اند و کار ایشان است قولاً قائل او کان البحر هذا اذا الکلمات فی

لبند البحر قبل ان تنقل كلمات لبي ولو جئتنا بمثلها مددنا بلكم افلاك است
وهر فلک عقل و نفس عقی و نفسی دائرة تا بعد از عقل اول نه عقل و نه نفس میشود
عقل فلک الافلاک و عرش عقل کل میگویند و نفس فلک اول را نفس کل
میگویند و هر عقلی که بعد از عقل کل نزدیکتر است و شریفتر و داناتر و لطیفتر است
و هر فلک که بفلك الافلاک نزدیکتر است شریفتر و لطیفتر است ای درویش
و علمای و ملائکه که در بی و روحانی میگویند و حکمتهای عقول و نفوس میگویند
و این اصطلاح است و هر یکی با اصطلاح خود سخن میگویند و آنگاه بعد از عقول
و نفوس و افلاک و اجسام و عناصر و طبایع چهارگانه پیدا آمده اند این در یک
طرفه الدین بود و نزدیک اصل حکمت عقل اول و عقول و نفوس و افلاک
و اجسام و عناصر و طبایع از روی علت و حادث اند از روی زمان قدیم اند
از جهت آنکه هرگز نبود و تقدم آنها بر یکدیگر تقدم نهی است نه تقدم خارجی
چنانکه قرص آفتاب بر شعاع آفتاب آنکه موالید است که نه پیدا آمده اند
و میگویند معادن و نباتات و حیوانات خلاف است که میان علمای حکما

در آبا

در آبا و اتمات است اما موالید است که نه است همه را اتفاق است که حادث اند
و چون در آخر همه انسان پیدا آمد و انسان چون بعقل رسیده تمام شد و بعد
از عقل چیزی دیگر نبود معلوم شد که در اول عقل بوده است از جهت آنکه چیزی
که در آخر پیدا آمد در اول همان بوده باشد انسان چون بعقل رسید دایره
مقام شد و ابتدا از عقل بود و ختم بر عقل شد و نزول در آید و اتمات است
و عروج در موالید پس عقل اول هم آغاز باشد هم انجام و نسبت بیا زکتن
و باز آمدن مبدأ بود و نسبت بیا زکتن انجام بود و نسبت لیلۃ القدر
بود و نسبت بیا زکتن یوم القيمة باشد و در نزول هر چند از مبدأ دور میشود
خفیس تر میشود و در عروج هر چند از مبدأ دور تر میشود او شریفتر میشود و جوهر عالم
که نزول کرد و جوهری عالم صغیر عروج کرد آن در غایت شرف و این در غایت حق است
جوهری عالم کبر در بای دویم است اگر گویند که اول خلقت خدا تعالی پاک است هم بدست آنکه
خدا باشد همه راست باشد و شک نیست که این چنین است من بباد و الیه یعود اما سخن
حکمای نو رسم و حکما راه بدین بردند در سخن اهل وحدت و اهل تصوف این گفته شد

فصل بدانکه بعضی میگویند که مبدء عقول سفلی عقل عام است یعنی عقل فلک
 قمر و عقل فعال و اولی المذخور نام اوست اما پیشتر دانایان بر آنند
 که عقول عالم سفلی مشرود فعال اند و مشرود میباید و نفوس عالم سفلی اند و تفاوت
 آدمیان ازین جهت است عقل که از عقل فلک شمس فایض شود ای درویش عقول و نفوس عالم
 بعقل که از عقل فلک شمس فایض شود ای درویش عقول و نفوس عالم
 معلوم تمامست کواکب نباتات و سیاره گان کارکنان عالم سفلی اند و تفاوت
 آدمیان ازین جهت است آن تفاوت بسیار است میان کواکب ^{و سیارات}
 و سیارات نیز یک فعل و خواص دارند و هر یک خاصیت پشمار دارند و هیچ ^{کس}
 این نرسیده است ازین هفت کواکب بسیار منجمان چیز در یافته اند و میگویند
 انما از نباتات هیچ کس ندانست و ندانسته ای درویش تفاوت آدمیان و احوال
 آدمیان ازین جهت است که گفته شده و از جهت دیگر هم هست آن خاصیت از هفت
 اربعه است و سعادت و شقاوت و بزرگی و حقارت و بلاد و محبت عالی
 و خلساست درویشی و توانگری و عزت و خواری و درازی و کوتاهی و ماتن

جمله از عقول و نفوس عالم علوی اند و اثری کواکب و سیارات و نباتات
 و اثری خواصیت از منزه اربعه اند کارخانه الهی و دوست اقراری نباتات بر حرکت
 دست هیچ کس نمیرسد قوله تعالی و لله خزائن السموات و الارض اینها
 خزاین سماوی اند هر چند که ازین خزاین خرج میکند هیچ کم نمیشود و هر عقل
 خزینه است و مواخرینه است و آتش خزینه است و تخم خزینه است و هر درخت
 خزینه است و هر حیوان خزینه است پسر رشته را بست توداده اند اندیشه میکند
 که چندین خزان در آسمان است و چندین خزینه در زمین قوله تعالی فان من عنده
 الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم اگر خزاین ملکوت است
 و اگر لشکر خدای تبارک است قوله تعالی و لله جنود السموات و الارض این سخن
 حکما در افعال خدا تعالی است بسبب بحیث در معرفت نبوت و ولایت چون نزول
 و عروج جوهر اول نیست و بزرگی جوهری اول شنیدی اکنون بدانکه رسول صلی الله علیه و سلم
 میفرماید که جوهر اول نور است اول ما خلق الله تعالی نوری و جای دیگر آمده است
 اول ما خلق الله روحی چون جوهر اول نور نور روح محمد بشد صلی الله علیه و سلم

پس از آنکه درین عالم آید پیغمبر باشد ازین معنی خبر داد که کنت نبیا و آدم بین الماء
والظلمین اکنون که ازین عالم رفته است هم پیغمبر باشد و ازین معنی خبر داد که لا نبی
من بعدی ای درویش هر چند صفت بزرگوار از پیغمبر صلی الله علیه و سلم کنی از صدیک
نگفته باشی جوهر اول دو کار میکند یکا آنکه از خدای فیض قبول میکند و دریم بخلق خدا
میرساند و اگر گویند که محمد دو کار میکند از خدا میگیرد و بخلق میرساند هم درست باشد
از جهت آنکه چون روح اول روح محمد علیه السلام باشد چون این مقدمات معلوم
کرد اکنون بدانکه از طرف جوم که از خدای میگیرد و نامش ولایت است و طرف جوم دوم
که بخلق میرساند نامش نبوت است پس ولایت باطن نبوت باشد و نبوت ظاهر
ولایت آید و هر دو صفت محمد اند علیه السلام چون ولایت و نبوت درستی اکنون
بدانکه شیخ مشایخ سعد الدین جوهری قدس الله سره میفرماید که هر دو جوهر را مظهر
می باید درین عالم مظهر که این عالم نبوت است خاتم انبیا است و مظهر آن طرف
که نامش ولایت است صاحب زمان است اسمای بسیار دارد ای درویش
صاحب زمان علم بکل دارد و قدرت با وی همراه کرده اند چون پروان آید تمامیت

ای درویش

روی زمین بویگر در روی زمین به از جوهر و ظلم پاک کرد اند و بعد آراسته اند و مردم
در دروازه در سایش باشند و شیخ المشایخ شیخ سعد الدین جوهری قدس الله سره
در حق صاحب زمان کتابها ساخته است و مدح وی بسیار گفته است و خبر داده
که درین وقت که مادر رویم پروان خواهد آمد اما پنجاه ^{این} برانست که وقت پروان
آمدن او معلوم نیست ای درویش البته پروان خواهد آمد پیغمبر علیه السلام خبر داده است
از آمدن وی معلوم نیست و این سخن که شیخ گفته است که وقت پروان آمدن
وی است بسیار گس پیسر گردان شده اند و بخود بردند که صاحب زمان ما بیم
و این علامت در حق وی گفته اند در حق ما ظاهر خواهد شد پس برین حسرت
ورده اند و بسیار گس آیند و بگردنهای درویش با وی چیزها همراه کرده اند اگر از صدیک
بگویم بعضی گس باور نکنند و گویند آدمی نتواند آنند بود و احوال آن پیشتر از آن فهم
شد که نبوتش راست آید چون دانستی که ولایت باطن نبوت است و دیگر دانستی
که ولایت و نبوت صفت محمد است علیه السلام اکنون بدانکه تا صفت نبوت
ظاهر شود و وضع صورت آنکار را میگردانند و این چند هزار پیغمبران که آمدند بجله

وضع صورت میگردند و وضع صورت بر جبهه و عظام تمام گردد چون تمام شد نبوت
هم تمام شد اکنون نبوت و ولایت است که آشکارا شود و حقایق آشکارا کنند
صاحب زبان که گفتند در صورت است چون سپهرن آید ولایت ظاهر شود و حقایق
آشکارا بگردد و صورت پنهان گردد و گفت که اکنون در مدتها جدا صورت میگردند
اکنون در مدتها جدا حقایق آشکارا کنند حقیقت اسلام و حقیقت ایمان
و حقیقت صلوة و حقیقت صوم و حقیقت حج و آشکارا کنند و حقیقت هشت
و حقیقت دوزخ و حقیقت مراد و حقیقت ثواب و عقاب بیان کنند چنانکه
درین باب گویند شعر کمر سقری طعمه ابدان شود این جمله قال قیل یا مال شود
هم مصطفی شرع همه در طلب هم عقل را زبان زبان لال شود ^{باید} که نور حضرت
حمیدیت همچون و چگونگی است و بران تجلی قرار و آتشی کند و موهوشان ممکن
تجلیات لانهایته اندهل من غریب خواهد دیت زد فی بحیرت خواند پس مرگه که
مراقب بحال رسد آتش قربت در بادیه حیرت شعله زنده و وجود بشری ذاکرا
بسوزاند و دویا و انقیات برانند از دوزخ و ذاکر و مذکور را یکسانند ^{باید} تجلیات

حق تا لانهایته اندیس در دو آن یکا تجلی نشود و در یک آن دو تجلی نکرار هم نشوند
زیرا که کل یوم هومی نشان است پس تجلیات بسبب تفاوت استعداد
و قابلیت ذکر کون می شوند و له مثل الا علی همان است و این مشاهده آناری
یعنی اسماء و صفات می نماید و آن خلاصه موجودات علیه علیه الصلوات
و اکل التجلیات در شب معراج آن تجلیات نورنا را مشاهده کرد اصحابان ^{باید} پرستند و معاینه
هر یک را بحسب استعداد ایشان ازان نورنا علیهمه جواب دادند چون امیر المؤمنین
ابوبکر رضی الله عنه پرسید که هل رأیت الله یارسول الله قال علیه السلام
نعم فقال کیف رأیتهم یارسول الله قال علیه السلام رأیت ربی فی لیلۃ
المصاد علی هبیت صوره چون امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه پرسید
که هل رأیت الله یارسول الله قال علیه السلام نعم رأیت ربی فی لیلۃ
المصاد ینطق علی لسان عمر چون امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه پرسید
که هل رأیت الله یارسول الله قال نعم رأیت ربی فی لیلۃ المصاد یشی
علی سلک المدیته و علیه حلطان عمر عثمان و علی قلبه نعلین خضروان

قزرب رجله على صدره فوجدت برد انامله و چون امير المؤمنين
 عاكرم الله وجهه پرسیدند که هل رایت الله یا رسول الله قال نعم رایت
 ربی فی لیلۃ المرصاد علی صورۃ امرئ شاب قطط فضرب یدیه
 علی صدره فوجدت برد اصابعه و چون حضرت پی پناطه زهرا
 رضی الله عنها پرسیدند که هل رایت الله یا رسول الله قال نعم رایت ربی
 فی لیلۃ المرصاد علی صورۃ امی و چون حضرت پی پی عایشه رضی الله
 عنها پرسیدند که هل رایت الله یا رسول الله قال نعم رایت ربی فی
 لیلۃ المرصاد علی حسن صورۃ و بعد چون جمله یاران پرسیدند که هل
 رایت الله یا رسول الله قال نعم رایت فی لیلۃ المرصاد و جلت
 نفس الرحمان فی جانب الیمین و چون زنگنه دان پرسیدند که هل رایت
 الله یا رسول الله قال نعم رایت ربی فی لیلۃ المرصاد بعین قلبی و بعد
 چون حضرت علی کرم الله وجهه با اصحاب صفه کجا شده پرسیدند که هل رایت
 یا رسول الله قال نعم رایت ربی فی لیلۃ المرصاد علی صورۃ محمد صلی الله

علیه وسلم پس این اختلافات و اجوابات باختلافات تجلیات بحسب
 اختلافات و استعدادات فهمیات ایشان بود و الله اعلم بالصواب کشف
 حاد عشره سوال انکار بر مشایخ زبان است و متابعت ایشان باید جواب غیر
 حق و باطل در میان باشد و چه مستحکم را کسی لایق بود که شریک شیخی در موجود
 باشد و قدم او بر قدم محمد صلی الله علیه و آله و سلم باشد و عقاید او موافق عقاید سلف
 صالحین باشد و کسی که بیزان اقوال و افعال و احوال اصحاب شریعت سنجیده باشد
 پس بنمایند صحیح المسلم عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علی
 فی آخر الزمان دجالون کذابون یا توکم من الاحادیث بما لم تسمعوا انتم و ابائکم
 و ابائکم و ابائکم لا یفتنونکم و لا یفتنونکم رواه مسلم مراد در اینجا تحفظ و احتراز است
 از صحبت اهل بدعت خصوصاً از کسی که دعوی شیعیت کند و بر سنن شیخی
 بنشیند و مردم را بگرداند و حال آنکه هر قدم محمدی صلی الله علیه و سلم نباشد
 بر راه تلبیس سلوک دارد قال فی المنشوی المصنوی چون بیس ابلیس آدم رو
 مست پس بر دین نشاید داد دست چون نذر و ایشان بدزد و مردود و

اینها در سنن
 صحیحین
 است

زالكصيد دارد و بانك صيفتا فرسيد مرغ رازان مرغ كير سوال صوفيه كويند
بمكناات بجمع اجزا الكججعه اعراض است دانه نادره قيام اوبذات واجب
تعالي و تقدس است جواب قيام اعراض بذات واجب تقا بمعنى نغزو
بيوت است نه بمعنى حلون كه مستلزم حدوث است و اين ممكن است نه
حال سوال ذكر جبر صوفيه جايز است و مشايخ نموده اند و كبار مشايخ عمل نموده
اند و اهل فقه و علماء ظاهر منع مينمايند جواب فرقيان برحق است ميرك
برهه عباي خود تمسك دارند و الحق آنست كه باريا جايز و باريا باطل و انك كذا
روايت حرامت مرجح است بر اباحت قال الفقهاء و اذا اجتمع الحلال والحرام
غلب الحرام الحلال فعله يذنب في ان يكون حراما او مكروها و طاعت هذه القاعدة
ليست عبا اطلاقا بل هذه الاصل في الدلائل اذا قاطع احد من الجواز و عده
فا الرجح للمثبت الحرمة و اما اذا استمع المقلد و المعنى من الله زمانا روي
و قولين في المذهب روايه الحرمة و روايه الحلال فليس عبا المقلد و المعنى غير الجتهد
ان يرجح روايه الحرمة بل يرجح بالفتوى و الرجح من الاصل الا ترى ان الزوايا

في المزارعة

في المزارعة و علفه معناه من قيفر الظمان و في المزارعة عبا الطائفة كالامامة و التعليم
و نحوها يفتون العلماء بالجواز في زماننا مع وجود روايات الحرمة طامالا يخفى
سوال كه دعوى شيخيت كذب حق است بانه جواب تخصص بايد چنانكه سابق كذاست
حيث قالوا يجب على الطالب ان يحاط به في اخذ طريق الفقه و الفناء من المشايخ
الزمان الظهور التا قصين في صورة الكاملين و المتعبدين في ذي المقربين و قد
ورد حديث الصحيح العلم دين فانظروا عمن تاخذون دينكم قال سيد الطائفة ابا القاسم
حينه رضي الله عنه و انشد لماري فساد الحال شعر اهل التصوف قد مضوا و صار
التصوف محرقه قصار التصوف ركوة و سجادة و مرقعة صار التصوف صحبة
و تواجد و مشطقة مستطعم اما الخيام فانها كخيامهم كوراى نساء النبي غير نساءهم
به انك ذكر چهار انواع است اول ذكر ناسوة يعنى شريعت لا اله الا الله محمد رسول الله
دويم ذكر ملكوت يعنى ذكر طريقت الا الله سيم ذكر جبروت يعنى ذكر روح ذكر ذات
ذات عبا لفظ الله است چهارم ذكر لاهوت يعنى ذكر حقيقت احدى ذكر كلاميات
هو هو اين لا ذكر لامكان نيز كويند بجز اين ذكر كه مكاشفة لاهوت مجرد نشود

و نیز ذکر زبان هفتاد و دو کوبنده و ذکر دل ذکر مملو کوبنده و ذکر روح را ذکر جبروت
کوبنده و ذکر سر را ذکر لاموت کوبنده منقول است از رساله طریقه حضرت ۱۷۵
بدانکه شیخ مزاج آتش دالم یعنی کرم و خشک همیشه دلا کرم دارد و طبع خشک
کند و نیز از آتش آتش نسبت گفته که آتش سوزنده پرفت مشتق
سوزنده در وقت اینجا است بسوخت اینجا آسب آس بر سنگ زنه آتش
در وجه آید و خشک و تری کیافت بسوخت اینجا آسب تقریر نفس رسید از
میان دو سواد الوج پیدا شد آتش مشق شعله زو بکم آنکه دل سوخته دیرینه
بود در او بیخت و هر یک ویدی که دید از میان برداشت نقل منزه از افراح
بسم الله الرحمن الرحیم در بیان لطایف و اذکار طریقه عماله نقشبندیه
قدس الله تعالی اسرارهم اول لطیفه قلبی در تحت پستان چپ است باید که
نیز از انکام چپانیده اسم ذات را ملاحظه حضور و قلب صنوبری بدل الله
کویان بی بی همیشه و در آن حین اگر اندیشه غیر از ذکر در دل خطور نماید آن
خطر را فنی سازد خواه اندیشه طاعت بود خواه اندیشه معصیت هر دو را فنی سازد

و اندیشه

و اندیشه ذکر را ترک نکنند با وضو بی وضو غافل نباشد و دست از طهارت و پیا
نظاره ندارد در گاه بی وضو شود تجرد و وضو کند و در وضع خطره سعی بلیغ نماید تا آنکه
قلب صنوبری متحرک گردد درین حال قلب کاوه حرکت می کند و گاه آرام می
گیرد قبض و بسط در کار پالاک رو می دهد اندوه وی درین کار عیب شاد است
از آنکه غم ذکر دارد و غم اول و از وی خلوص عقیدت بالله مغر عبادت است
سعی می کرده باشد که ذکر در دل استقرار گیرد چون استقرار گرفت ملکه گردد
در دل و ملکه آنرا کوبنده که در خواب و بیداری به اختیار پالاک دل ذکر کرد
چون خود را قصه خواهد که از ذکر باز دارد باز داشته نشود و واقف بر حال
خود باشد و متوجه دل خود با این و رطبه رسد تا باین حال برسد آن زمان دویم
لطیفه روحی است که محل آن در تحت پستان راست است در محازی لطیفه
قلبی ذکر و اندیشه خود را چنانچه سابق نوشته ایم بصفت را معروض آن
سانه و لطیفه قلبی بکنار دکا و کار خود مشغول بود در روش اول متوجه روحی بماند
گردد اما اینجا چنانچه لطیفه روح در حرکت آید چون حرکت ظاهر آمد آن زمان بطیفه قلب ذکر متحرک گشته
بود اینجا چنانچه

قلب

قلب ذکر متحرک گشته بود اینجا چنانچه

سیوم که میان مرد و سپینه است بعنوان سابق متوجه کرد و این را لطیفه
ستری گویند چون این نیز حرکت پیدا کرد آنزمان بطیفه چهارم خفی که محل آن
فرد و تر از لطیفه روحی است بدستور سابق بدان متوجه کرد و چون ازین حرکت
حاصل آمد آنزمان بطیفه پنجم رسد که آنرا اخفا نامند بدان شغل نماید
آنچنان شغل که باقی لطایف داشت و محل لطیفه اخفی فرد و تر از لطیفه
قلبی است آنگاه در بجانب لطیفه ناطقه نماید که محل آن نوار زنده نفس است
باید که آنرا از روی فکر با لطیفه اول یک کرده باسم ذات مشغول دارد
در اینج لطیفه ناطقه که خیالات کم کرد و اندیش ماسوی مقهور آید
علامت پخته شدن این لطیفه آنست که حواس برین انگشت بعد از آن
بلطیفه عقلم که محل رسد گاه موی پیشانی است فکر در آنجا میرود و اسم
ذات را ملاحظه فرماید همانند روش سابق بعد از آن بالای کام روی
ارد آن محل است که در هنگام طفولیت نزم و ملایم می باشد و این را
لطیفه ام الدماغ گویند و محمودان نامند در آن اسم ذات ملاحظه فرمایند

چون

چون این مشت لطیفه را بدین روش سه نمود آنزمان بدگر نفی متوجه کرد
بعضی مشایخ ذکر نفی و اثبات را مقدم جمع اذکار تلقین فرمایند و بعضی
بعده از ذکر قلب فرمایند و بعضی در آخر فرمایند و در بعضی نفی و اثبات چنین
که نفس را در تحت ناف حبس نماید و کلمه لا را از راه فکر و باطن بجانبد
بالای کمر بر بند با حبس نفس و از آنجا کلمه الکر ابرای بکتف راست فرود
آورند و از کتف راست کلمه الا الله را بروی لطیفه قلبی ضرب زند و تقصص
نماید که بغزول ضرب برسد همچنین هر نفس سه مرتبه بگوید بعد از آن نفس
محبوس را را کند بملاکت که بسیار صد کشیدن نفس نشود بدین شغل نماید
تا بیک نفس محبوس پنج مرتبه بگوید یا منت یا نیا یا زده حتی که بکلف نفس پست
یکبار بگوید و فهم داشته باشد که نفس را با تاق را کند بر جفت یعنی بر دو
و چهار روش و مشت نفس ببارد و در حین نفی که هوا و موس و محبت ما
سوی الله داد فکر داشته و در حال حرب اثبات محبت حقیقه هستی حضور
قدس الهی را تفکر نماید که دستی مال و جاه و نل و در زند آنچه مانون

حق است از دل بریده شود و محبت او سبحانه و تعالی در وجود دل ثابت ماند
چنانچه فرموده اند غیر حق هر ذره کمال مقصود تو است تیغ لابرکش که آن
معبود تو است تیغ لابرکش که آن معبود تو است آخر نه کشف و کرامت
و تواضع خلق و دنیا و عقباً و ما فیها سوی الله انعمین الله بایه که همه را
در رحمت کلمه لانی سازد تا عجب خلقیت و ترفع گردد و مستحق جعیت
خود بخود مانده و مستحق نانی و نانی و منفی آخر نانی مطلق گردد و رو بفرمان آرد
پست چون نمانه در دل از اغیار نام جللی معشوق گردد و السلام اگر چه اصل
مدعی نانی صحبت و مستحق ما سوی الله است ذلک فضل الله یؤتی من
یشاء والله ذو الفضل العظیم هر که خدا خواهد خواه در اول الطیقه و خواه
در ثانی و خواه در ثالث این فضل نماید و یا در آخر لطایف نماید موقوف
عنایت است مصراع این کار دولت است کنون تا که اراده میکند شغل
دیگری چند باقی است چیزی ازینها نیز بر او میرود و قیام ازینها سلطان الذکر است
و در شرح این ذکر چنان است که بعد از اتمام لطایفات نفس را در زیر نانی

عجل

جس سازد و کلمه هتورا بقله کشش داده مافوق سر بر آرد و از اینجا
الله گوید تمام لطایف وجود که ذکر آنها سابق کرده شد ضرب زند که
از فرق پسترا ناخن پاکمظ و بهره باید و جمع عروق و ذات بدن ذکر اسم
ذات اینک که سر تا قدم همچون دیکر بطفه کرده و درین ذکر بغایت سعی
بلیغ نماید که آنچه در این تمام از کار حاصل کرده یا کرده آید که درین حاصل
شود و این ذکر را اکثر مجلس نفس کند و کانا و مستملک ذکر کرد و چون چنین
ملک و دوام حاصل وجود کردید آن زمان اندک فکر او از وجود بیرون کشد و نظر
بیشیای خارجی نماید که باقی اشیا را ذکر بنده هم چون نفس خود چه اشیا را در
و سماوی چون چنین دید و دانست آن هست و این ذکر با تمام رسیده و الا باز
بروش سلطان الذکر شغل نماید تا این احوال تو دست دهد چون این حال
دست دهد این مرتبه تجلی اعلی اسم است از تجلیات او سبحانه و تعالی
بعد ازین کار بتوجه مرشد است نه بتلقین خدا تلقین تا این سرحد بود که
ظلمی کردید پس ازین مراتبه تجلیات است اول تجلی ارادت که اراده خود را پاک

در حین هر مرتبه که باشد تا ذکر است

محراراده حق بنده دویم بجملی افعال که مفعولی و تا ششری که از سفلی و عنق
دفع آید فاعل آن حق سبحانه و تعالی داند یفعل الله ما یشاء بقدرته
و حکم مایریک بجزوئه و اینها را محکوم و مغلوب قدرت انکار بسم
بجملی صغایه که آنچه صفات علمی و سمعی و حیاتی و قدرت که در خلق که در خلق
از آثار صفات حق است و از حق است و نسبت بخلق عاریتست چنانکه جمالی
ذاتیت که عالم و ذوات عالم را خلق ذات الهی داند الم تر الخیریک کیف مد
الصل و لو شاء الله لجددنا کتابة صفات کظلال صفات الهی انتم بکل
فان میثونه ذوات بکثرت صمدیت و هویت باختمی مانده کل قنی الا وجهه
سبحان ربک رب العزّة عما یصفون و سلام علی المرسلین و
الحمد لله رب العالمین

کشف صورت معنوی الله تعالی که مراد انداز آن اعتبار وجود است
که باطن الف باشد باطل حروف باشد الف رمز الهی است و با
نقطه علم انزل که آنرا علم الهی و نقطه انزل و جمع الجمع و افراد مطلق میهند

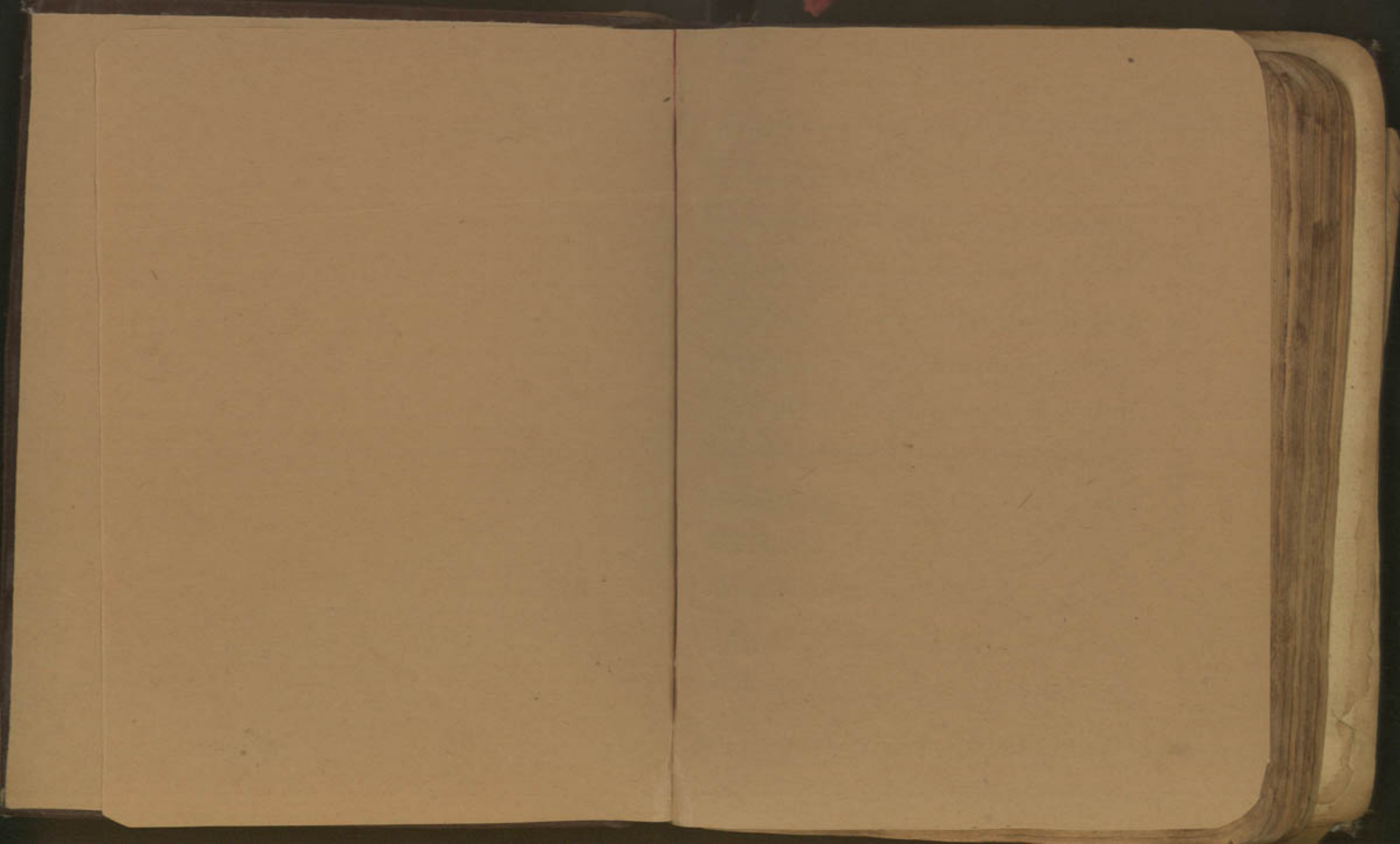
و من که

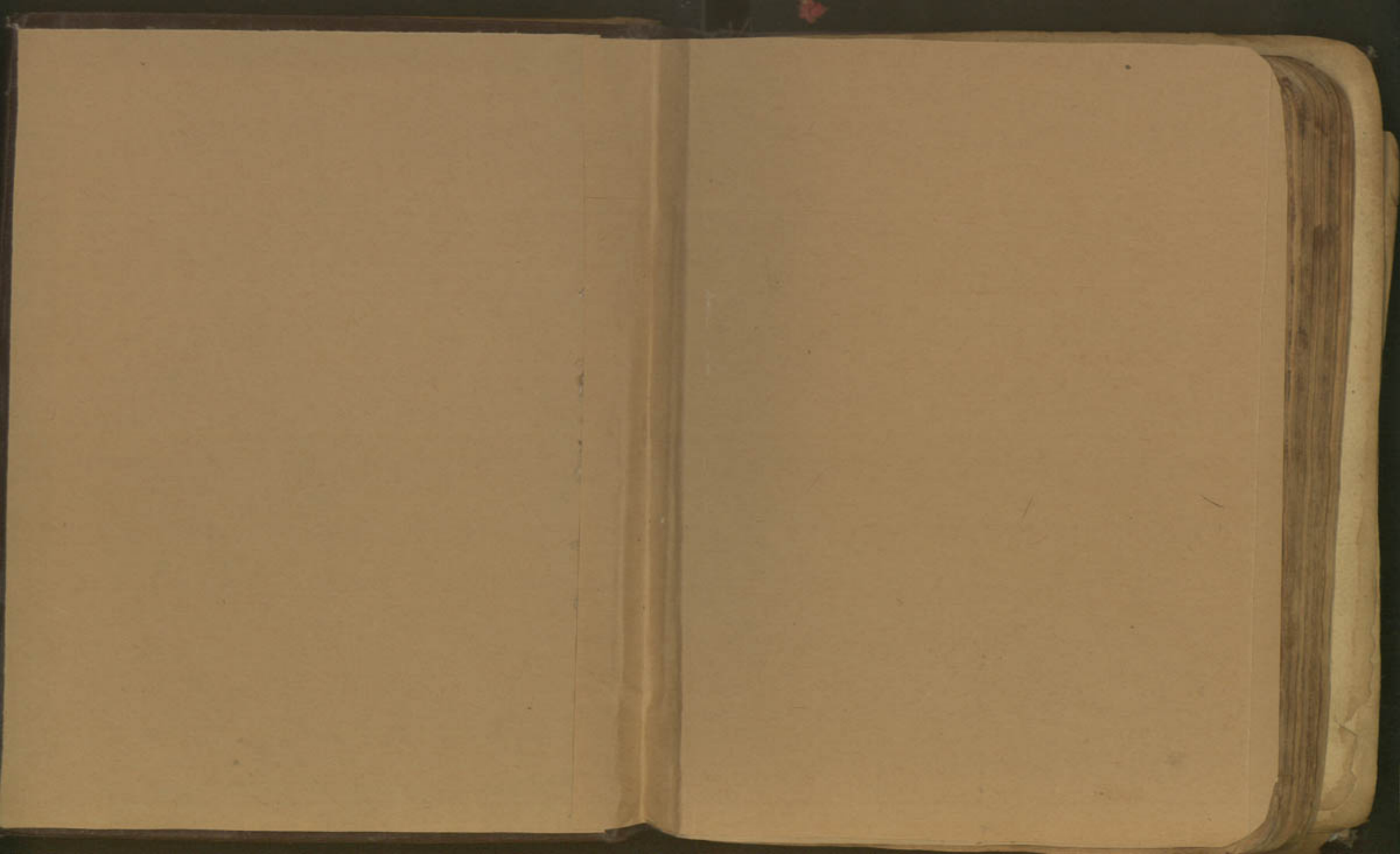
و من که شیخ سعد الدین احمد بن این نقطه را من در اصطلاح علم الهی و نقطه
انزل مینویسم پس از یک نقطه دو علم بظهور می آید یکی علم دایره و دویم علم
حروف بلکه چندین هزار علم عالم انزل یک نقطه پدید است پس علم را دایره
بجملی ذات معنوی میروند علم حروف و کلام بصورت اخلاق ذات میروند
آنچه علم که بحروف آمده است آن علم صفات است یعنی نور اخلاق خالق
که خلق بدان قایم اند اسماء الله و کلماتها سما و دران معرب و مکلم است
پس نقطه معنی آن علم الهی است که محیط جمع حروف و کلمات است چنانکه
سیاهی در دوات جمع علوم است و چونکه بقلم آید اول نقطه که در بعد از نقطه
مرحرف که خواهند درست کنند خواه حرف الف و خواه حرف با و خواه حرف جیم
الف از نقطه پدید آمده و باقی حروف از الف جدا بجز در علم خط لان معین است
که الف چند نقطه است و با چند و جیم چند و بحقیقت چون نظر در ذات حروف
اندازی الف است که گنج و بیج و فراز و نشیب گشته و اگر بحقیقت الف نظر کنی
آن نقطه افراد است که سه نقطه تا الف گشت و نه نقطه گشت تا با باشد

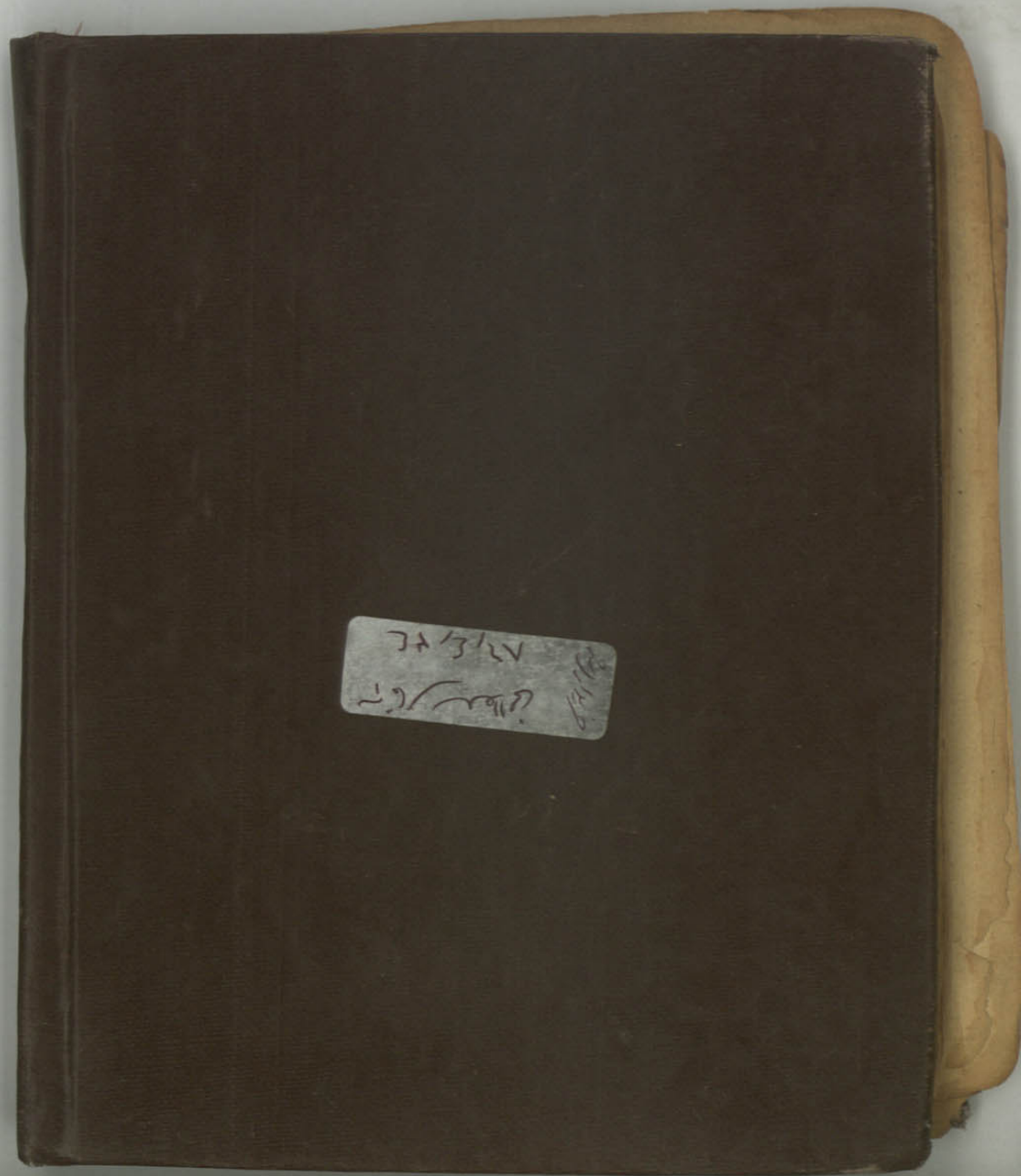
نقطه با هم مرکب شد تا حرفها صورت بست و حروف چون مرکب شدند
 کلمه شود و کلمه چون مرکب کرد آیهت و سوزنا کرد پس در حقیقت در تمام قرآن
 علم آن یک نقطه است که مراد از آن علم الهی است که صورت معنویت احدیت است
 که در کون مکان غیر از احد نیست نظم دیده احوال کجا بند جمال لم یزل غیر
 نیست در آیهت عالم مثل کمر نزاران شیون آمده باشد آن نشان قدیم فی الحقیقه
 ذات واحد در صفات بی بدل خونم از دل میچکد تا جان من قربان اوست هم
 چو اسماعیل در مینای توحیدم قتل در سخن دارم در بیان لیک در معنی تمام است
 مرات لغت که بطیران خیالم میرسد ادر اگرها نقش بند صورت علم وجودم از ازل
 میبستم دیوانه آن یار بی اغیار خود عاقلان عیبم ممکن گرفت حرف بی
 محل اکنون آیم بر پیری باخ کلام که غیر از احد در کون مکان نیست از راه
 علم چنانچه جمع اولیاء الله بلکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بر
 داد که آنچه در کتبهای سابق بود الله تعالی همه را در قرآن شریف درج داشته
 و آنچه در قرآن است علم اولین و آخرین است قوله تعالی و عنک مغایب الغیب
 لا یعلمها الا هو و یعلم ما فی الباطن الباطنینه فلاحه این بیج مشک و قند کوهک و بزرگ در عالم غیب
 و شہوت از محیط علم ازنی خدا بیرون نیست بنا را احوال پیدا و پنهان ستمکاران و کفر آهنا

دیگر آساناسب وقت و محل کامل در علم حضرت اوست و من الله تو فینق - مست

مراه ابراهیم محمدی







1914/15
L. J. ...
N. 1/2, etc.